

بیلیم یورد

نشریه الکترونیکی - شماره اول - مرداد ۸۹

آزادلیغا وار هو سیم...

در این شماره:

سرمقاله؛ اینجا آذربایجان

اندیشه:

ناسیونالیسم

سیاست:

ترکیه؛ آناتولی پیروز خواهد شد یا استانبول؟

حرکت ملی آذربایجان، جنبش سبز

حقوق بشر:

سعید متین پور؛ روشنفکر عاصی

پرونده ویژه:

۱ خرداد؛ قیام یک ملت...

اجتماعی:

نراکتور سازی؛ پدیده اجتماعی سال

آذربایجان

تاریخ:

محمد امین رسول زاده

فرهنگ و ادب:

نقد ادبی:

ساختار و هرمنوتیک در منظومه سازیمین

سؤزو

ژوزه ساراماگو، نویسنده بدون مرز



شهید بهزاد صبحی نژاد

شهید سید علی، آکبر، آیدم

ایجا آذیباجان...

همیشه از میان کوه های بلند و سربه فلک کشیده آذیباجان، از کنار رود های پر آب و پر فراز و نشیب، و از دل هیاهوی کودکش می توان صدای مظلومیت ملت آذیباجان را شنید. می توان از دیدن چهره ی زنان و مردان شجاع و مهربان آذیباجان شاد شد و بر همت و غیرتشان آفرین گفت اما نمی توان از دیدن دست های پینه بسته شان که در سرمای زمستان و گرمای تابستان برای نان می جکند و از دیدن محرومیت شان غمگین نشد.

ایجا آذیباجان...

صدای زنگ مدرسه و هیاهوی کودکان روح آینده راد آذیباجان بیدار می کند. اراده محکم و مصمم کودکش برای آموختن نوید سعادت است، اما افسوس که دختران و پسران این سرزمین مجبورند به زبانی به غیر از زبان مادری شان بخوانند و بنویسند، آنها مجبورند زبان دک و فم خود را بغیر دهند، آنها مجبورند تحقیر شوند...

ایجا آذیباجان...

سرزمین مبارزان راه آزادی، با تاریخی پر از ایستادگی و مقاومت؛ بازخم هایی به جامانده از دشنه دوستان و خنجر دشمنان، با خاطره تنهاندن در روزهای خونین مبارزه.

ایجا آذیباجان...

سرزمین ما، سرزمین کودکان دیروز که کرچه با اجبار زبان مادری شان را نیا موختند و تحقیر شدند، اما امروز با افتخار به بیعت شان در مقابل زور و ستم و سلطه ایستاده اند. اینجا وطن فرزندی است که برای ملتشان سعادت و آزادی را هدیه خواهند کرد و با همت و غیرت رسیده از پدران و مادرانشان و با دست هایی که آذیباجان را می سازند...

ایجا آذیباجان است، و هم چنان سرزمین مبارزه برای آزادی!

نشریه الکترونیکی بیلیم یورد فراتر از نگاه های طیفی و گروهی و بار و میکردی مستقل در جهت افزایش آگاهی و نیز تأمین نیاز دانستن و آماده سازی بستر برای به حرکت درآوردن ملت آذیباجان به سوی یک ملت آگاه با انتشار ویژه نامه خود درباره جنبش دانشجویی آذیباجان آغاز به کار کرد. این نشریه با هدف منبعی جامع برای افزایش آگاهی فعالان حرکت ملی و ملت آذیباجان تهیه شده و در تلاش است تا با نگاهی به آینده ضعف ها و کاستی های خود را برطرف سازد. لذا از تمامی خوانندگان و فعالان حرکت ملی خواهشمند است تا انتقادات خود را با ما در میان گذاشته و از کلیه علاقه مندان به همکاری با این نشریه صمیمانه دعوت می نماید. امیدواریم این نشریه گامی مثبت در راستای پیشرفت ملت آذیباجان و

احقاق حقوق آنان باشد.

ناسیونالیسم

تهیه و تنظیم : حبیب الله فاضلی

نیست. نظام ارزشی آمریکایی نیز به همین روال مجموعه ای است از دموکراسی، لیبرالیسم و ناسیونالیسم. در این نظام ارزشی گرایش فردگرایانه ی لیبرالیسم تمایلات جمع گرایانه ی ناسیونالیسم را تعدیل کرده و مانع بروز جنبش هایی همانند نازیسم گشته است. ناسیونالیسم آنگاه که با ارزش های فردی مورد توجه قرار می گیرد سازندگی را میسر خواهد ساخت و در غیر این صورت به دام افراط گرایی سقوط خواهد کرد.

به طور کلی ایدئولوژی های سیاسی بر اصول کلی فلسفه تکیه دارند، گرچه این ارتباط گاه روشن و مشهود است و گاه مبهم و پوشیده. اما در حرکت از امور انتزاعی و فلسفی به سمت عینیت عملی برنامه ها، توده ها مجال نقش آفرینی بیشتری می یابند و مبلغان ایدئولوژی ها آن را به صورت رژیم حقیقت و محرکه ی سیاسی به مخاطبان عرضه می دارند. ناسیونالیسم به گونه ای در تمام نقاط ایدئولوژی های سیاسی از چپ تا راست میانه یافت می شود و این نشان از آن دارد که ناسیونالیسم چیزی عام تر و مبهم تر از یک ایدئولوژی خاص است. ناسیونالیسم به طور کلی یک نهضت اندیشه و عمل است که به دنبال ایجاد یا تقویت «احساس ملی» در بین مردم است و از جهت ایدئولوژیک وضع آشفته ای دارد. خود را تقریباً به کابین تمام ایدئولوژی ها درمی آورد، اما خود یک ایدئولوژی نیست.

ناسیونالیسم در گذر تاریخ :

ناسیونالیسم به معنای شناخته شده در عصر مدرنیسم، برخاسته از تحولات سیاسی اواخر قرن هجده به ویژه انقلاب کبیر فرانسه دانسته شده است. برخی از افراد، زمینه های پیدایش ناسیونالیسم را ناشی از تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اروپای بعد از رنسانس به ویژه رویدادهای قرن شانزدهم به بعد چون: کشف راه های دریایی بازرگانی، رفرماسیون مذهبی و اندیشه های روشن فکرانه به ویژه ارزش های آزادی خواهانه و اومانیستی مندرج در انقلاب پیورتنیسم قرن شانزده انگلستان دانسته اند. جریانی که از یک سو سبب سقوط تدریجی نظام فئودالیسم و افول هر چه بیش تر مفهوم جمهوری مسیحی یا جامعه ی مشترک مسیحی گردید و از سوی دیگر موجب برقراری دولت های سرزمینی (Territorial States) متصف به مفاهیم حقوقی و سیاسی حاکمیت مطروحه در نظام سیاسی وستفالیایی شد.

همان طور که اشاره شد، ناسیونالیسم به معنای سیستماتیک آن، زائیده ی تحولات اجتماعی و سیاسی اواخر قرن هجده در آمریکای شمالی و اروپا به ویژه ارزش های مندرج در انقلاب کوزموپولیتیسم یا جهان وطنی فرانسه

ایدئولوژی و ناسیونالیسم:

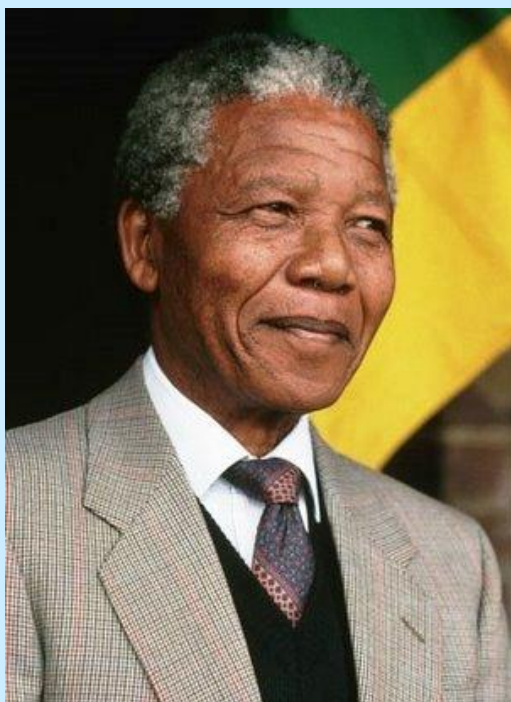
با اندکی تأمل عصر مدرن را می توان عصر ایدئولوژی های معنابخش نیز دانست. ایدئولوژی های متنوعی که در عصر مدرن به ویژه در قرن بیستم تجلی نموده اند و توانستند قوه ی خیال توده ها را برانگیزانند در تمام طول تاریخ شناخته و ناشناخته بشر بی مانند می نماید. فاشیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و... از مهم ترین ایدئولوژی های بانفوذ جهان معاصر می باشد که با نقد و رد وضع موجود وضعیت ایده آل مطلوبی را تصویر می کردند. ویژگی نهایی تمام ایدئولوژی ها «معنابخشی» به جهان انسان ها و «هویت بخشی» به بشر در جستجوی هویت می باشد و مهم ترین علت جذابیت ایدئولوژی ها معنابخشی و کسب آرامش ماحصل آن می باشد و بعد از آن است که عاشقان و معتقدان به خود را برای آفریدن وضع مطلوب

دعوت به جانفشانی و ایثار می نماید. وجود همین نیاز هویتی در بشر می باشد که بسیاری نظریه پایان ایدئولوژی ها را بی توجه به نیازهای بشری و الزامات آن می دانند. به درستی که بشر گریزان از دام حصارها و ایدئولوژی ها و جستجوگر حصارها و دام های دیگریست، هرچند ممکن است شکل و حیطه دیوارهای هر ایدئولوژی در هر عصری متنوع و متفاوت باشد اما ماهیت ارزشی و دستوری و در نهایت معنابخش آن باقی است.

در هر عصری و متأثر از ایدئولوژی های با نفوذ در چارچوب طبقه، کاست، قوم، ملت، امت و... به خود هویت بخشیده است. بدون شک ملت (Nation) به تنهایی و یا در کنار سایر عوامل هویت بخش مهم ترین عرصه هویت بخشی در جهان مدرن و حتی پیشامدرن می باشد. معاهده وستفاليا (۱۶۴۸) و انقلاب فرانسه را نقطه ی زایش دولت - ملت های مدرن بر شانه های ملت های پیشامدرن دانسته اند و

به درستی که ناسیونالیسم طی چهار قرن گذشته مهم ترین اندیشه هویت ساز بشری و مانعی بزرگ در مقابل ایدئولوژی های افراطی و جهان گرایانه بوده و اصالت این ایدئولوژی ها را به تعدیل و واکنش واداشته است.

اما آیا ناسیونالیسم را می توان در شمار «ایدئولوژی ها» به حساب آورد؟ پاسخ به این پرسش از آن جهت منفی است که ناسیونالیسم هیچ گاه به تنهایی در پی برانگیختن توده ها و انحصار نظام ارزش های یک جامعه نبوده است و در مهم ترین حالت تنها بخشی از نظام ارزشی جامعه بوده است. به عنوان مثال ناسیونالیسم در کنار کیش شخصیت و نژادپرستی یکی از اجزای نظام ارزشی نازیسم هیتلر بوده است و نازیسم هیچ گاه مساوی با ناسیونالیسم نبوده و



در مصر جنبش ناسیونالیستی سعد ذغلول در حصول مصر به استقلال و ورود به جامعه‌ی ملل نقش ویژه داشت. بعد از جنگ بین‌الملل دوم در منشور سازمان ملل متحد بار دیگر تحقق اصل آزادی تعیین سرنوشت ملت‌ها و ضرورت پایان هر چه زودتر نظام استعماری همراه با رعایت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی عاری از هرگونه تبعیض از لحاظ جنس، نژاد، زبان و مذهب به عنوان هدف های منشور پیش بینی گردید. خیزش‌ها و جنبش‌های ناسیونالیستی در آسیا و آفریقا به منظور کسب استقلال و آزادی سبب گردید که تعداد اعضای اولیه‌ی سازمان ملل متحد که ۵۱ کشور بودند، در پرتو پروسه‌ی پایان استعمار به پیش از ۱۹۲ کشور افزایش پیدا کند. به دیگر سخن با پیروزی همه‌جانبه‌ی ناسیونالیسم، اصل جامعیت جهانی (Universality) مورد نظر سازمان ملل تحقق جهانی یافته است.



رویکردهای مختلف به ناسیونالیسم :

در مطالعه ناسیونالیسم، تاریخ و شأن نظری آن رویکردهای متفاوتی اتخاذ شده است، حتی در بعضی متون ناسیونالیسم به عنوان یک علم مورد شناسایی قرار گرفته، علمی که هدف آن شناسایی قوانین و شرایط هستی و سربلندی ملت‌هاست. اما به طور کلی سه رهیافت اجمالی درباره ناسیونالیسم وجود دارد:

۱- رهیافتی که به «تغییرناپذیری ماهیت ملت» می‌پردازد. این تغییر بیشتر نزد نویسندگانی چون هررد و روماتیک‌ها وجود دارد. اینها ملت را نهادی طبیعی و تقریباً جاودان که مخلوق خداوند است می‌دانند و این که یک زبان و فرهنگ خاص مجری نقشی است که هر ملت در طول تاریخ باید ایفا کند. علاوه بر هررد افرادی چون نوالیس، شلایرماخر و فیخته نیز به زبان و

چون: «آزادی، برابری و برادری» و اصول سکولاریسم، راسیونالیسم، لیبرالیسم و فردگرایی مندرج در اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند بوده است. از سوی دیگر در پرتو انقلاب مزبور، حاکمیت مستقر در اقتدار و قدرت سلاطین به حاکمیت ملی و برخاسته از مردم منتقل شد و دولت‌های سرزمینی (Territorial state) به سیستم دولت‌های ملی (states - Nation) مبتنی بر سه مؤلفه‌ی تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و حاکمیت ملی تبدیل گردید. به همین جهت قرن نوزده را قرن ناسیونالیسم اروپایی نام نهادند.

با این که اتحاد مقدس (Holy Alliance) به منظور جلوگیری از جنبش‌های استقلال طلبانه و آزادی خواهانه در اروپا بر پا گردید، ولی ناسیونالیسم در التقاط با لیبرالیسم، توسعه‌ی مترقیانه‌ی خود را در پیش گرفت؛ چنان که در سال ۱۸۳۰ به پیروزی در بلژیک و یونان و در سال ۱۸۷۱ به وحدت کامل آلمان و ایتالیا منتهی گردید. به علاوه اثرات انقلاب کبیر فرانسه در برپایی نهضت‌های ناسیونالیستی و لیبرالیستی تنها محدود به اروپا نبوده بلکه بازتاب‌های خاص خود را در دیگر کشورها به ویژه جوامع آمریکای لاتین در پی داشت و در لوای الهام از ارزش‌های انقلاب مزبور و بازگشت افسران شرکت کننده در انقلاب فرانسه به این منطقه، زمینه‌ساز جنبش‌های استقلال طلبانه و آزادی خواهانه به منظور رهایی از یوغ استعمار اسپانیا و سپس پرتغال شد.

در پرتو جنگ‌های استقلال طلبانه‌ی شمال به رهبری ژنرال میراندا، ژنرال ارتش ناپلئون و سیمون بولیوار و مبارزات آزادی خواهانه‌ی جنوب به رهبری خوزه سان مارتین و برناردو او هیگینز، استقلال اکثر کشورهای این قاره از ۱۸۳۱ به بعد عملی شد؛ گو این که انقلاب کبیر فرانسه اثرات حاشیه‌ای نسبی در آسیا داشت و از آغاز قرن نوزدهم، برخی از کشورهای آسیایی چون ایران در طیف سیاسی و تعاملات دیپلماتی اروپا قرار گرفتند، ولی جنبش‌های ناسیونالیستی با حضور و مشارکت مردمی از آغاز قرن بیستم پدیدار گردید. اولین تجلیات آن در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ ایران، نهضت ۱۹۰۸ ترک‌های جوان و حزب کنگره‌ی هند ظاهر گردید که همگی آن‌ها با موانع و دست‌اندازهای داخلی و دخالت‌های خارجی خاص خود روبه‌رو شدند.

جنگ بین‌المللی اول، اثرات دگردیسی خاصی در نظام بین‌الملل وقت در پی داشت. یکی از اصول شاخص در نظم جهانی بعد از جنگ، مندرج در میثاق جامعه‌ی ملل، اصل آزادی تعیین سرنوشت ملت‌ها بود؛ اصلی که قبلاً در آیین صلح لنینی و اعلامیه‌ی چهارده اصل ویلسون پیشنهاد شده بود. بدیهی است تحقق این امر منوط بر فروپاشی امپراتوری‌های وقت: چون امپراتوری اتریش-مجارستان امپراتوری‌های عثمانی و تاحدودی امپراتوری روسیه بود که در نتیجه‌ی اجرای آن در اروپا، کشورهای مستقل جدیدی چون لیتوانی، لیتونی، استونی، فنلاند، لهستان، چک اسلواکی، مجارستان، آلبانی پا به عرصه‌ی وجود نهادند. ولی اجرای این اصل درمورد جوامع آسیایی تحت سلطه‌ی عثمانی به دلیل وجود تعارض میان قراردادهای سری زمان جنگ و قراردادهای آشکار و اعلام شده با مشکلاتی روبه‌رو شد. در نتیجه برای حل این معضل، نظام قیومت برای جوامع عربی امپراتوری عثمانی مانند عراق، فلسطین، سوریه و لبنان و آلمان آفریقایی استعمار پیش‌بینی گردید.



مدرنیزاسیون (نوسازی) مورد بررسی قرار می‌دهد. گلنر پیچیده‌ترین شرح را از ناسیونالیسم در این چارچوب داده است. دویچ (Deutsch) بر توسعه روابط داخلی درون کشورها از این لحاظ که منجر به ایجاد حس مشترک هویت اخلاقی و سیاسی می‌گردد تأکید می‌ورزد. در این رهیافت برخی دیدگاه‌های مارکسیستی هم قرار می‌گیرد. در این نگرش‌ها ناسیونالیسم دستاورد توسعه‌ی نابرابر مناطق مختلف است. به عبارتی دیگر ناسیونالیسم معلول سرمایه‌داری است، سرمایه‌داری بافت‌های پیوند دهنده‌ی گذشته را که معمولاً به صورت قومی - تاریخی بوده از بین برده که در نتیجه این شکاف‌ها به صورت به صورت شکاف‌های ملیتی خود را نشان می‌دهند.

۳- سومین رهیافت که توسط کسانی همانند اسمیت و آندرسن ارائه شده است و بر اهمیت ناسیونالیسم و اعتبار هویت ملی تأکید می‌کنند. اسمیت بر هویت ملی به‌عنوان تواناترین و طولانی‌ترین تأثیر هویت‌های فرهنگی جمعی امروزی تأکید می‌کند. آندرسن با ارتباط دادن ناسیونالیسم با صف‌آرایی‌های فرهنگی بر اهمیت توسعه مطبوعات به‌عنوان مبنای ظهور آگاهی‌های ملی تأکید می‌کند. اکثر نظرات ناسیونالیستی در این رهیافت از تلفیق دو اصل اساسی ناسیونالیسم به وجود آمده‌اند، یکی ماهیت سیاسی ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی که مدافع تجانس دولت و ملت‌اند و دیگری ظرفیت ناسیونالیسم برای ارائه دادن هویت به افرادی که از تشکیل گروه متبوع خود براساس فرهنگ، گذشته و طرح مشترکی برای آینده و وابستگی به یک سرزمین معین آگاهند.

در این مقاله کوشش شد تا شمه‌ای کلی از مباحث مربوط به ناسیونالیسم بیان شود. در واقع داعیه‌های هویتی یکی از اصلی‌ترین نیازهای بشر می‌باشد. جهت پاسخگویی به این نیاز هویتی انسان‌ها ایدئولوژی‌ها و مکاتب مختلفی به وجود

فرهنگ به‌عنوان ارکان اصلی اندیشه ناسیونالیستی تأکید کرده‌اند.

آلمانی‌ها بر این نظر بودند که خداوند و طبیعت ملت‌ها را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند و هر ملت دارای خصلت ویژه‌ای است که با زبان مشترک آن ملت ارتباط نزدیک دارد و چون زبان حامل سنت‌هاست و احساسات و نهادها و پیوندهای عاطفی و استوره‌ها را انتقال می‌دهد، سهمیم بودن در زبان بومی به معنای سهمیم بودن در فرهنگ مشترک می‌باشد. شالایرماخر متکلم بزرگ آلمانی می‌گفت: هر زبانی دارای طرز فکر مخصوصی است، آنچه به یک زبان اندیشیده می‌شود هرگز ممکن نیست همان‌طور به زبان دیگری تکرار گردد. نظریات ناسیونالیستی آلمانی‌ها به راحتی با متافیزیک ارتباط می‌یابد. در این رهیافت هر ملتی مظهر روح یا معنای کلی است که مظهر جمال حق است و گوناگونی ملت‌ها تنوع هستی را انعکاس می‌دهد و هر ملتی به سهم خود به پیشرفت نوع بشر کمک می‌کند و از این رو افراد بشر اخلاقاً مکلف به حفظ و پرورش ملت هستند.

۲ رهیافت دوم ناسیونالیسم را از لحاظ



آمده‌اند، مارکسیسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم، و ... از مهم‌ترین مکاتب هویت‌بخش در قرن بیستم محسوب می‌گردند. ناسیونالیسم نیز به‌عنوان یک نظریه اندیشه و عمل و نه ایدئولوژی از مهم‌ترین عناصر هویت‌بخشی بوده که فارغ و فراتر از ایدئولوژی‌های رایج، جهان ملت‌ها را معنا بخشیده است.

بدون شک ناسیونالیسم به‌عنوان یک نظریه اعتباری و بشری همانند همه مکاتب دیگر تاریخ دیالکتیکی و ژانوس گونه خاصی را به نمایش گذاشته است. از طرفی به‌عنوان عنصری رهایی‌بخش ظاهر گردیده و عامل رهایی ملت‌ها از دام استعمار گردیده و ملت‌های زیادی به یاری آن به استقلال دست یافته‌اند و با اینکه همانند ایتالیا و به رهبری ماتسینی شاهد اتحاد و استقلال را برای ملت‌ها به ارمغان آورده است. از طرفی دیگر انگیزش همین نظریه رهایی‌بخش به وسیله افرادی چون موسولینی یا هیتلر جهان را در جنگی جهانی گرفتار نمود و از آن توجیهی برای جهانگشایی ساختند، در حالی که ماندلا، سوکارنو، گاندی با این اندیشه پیام‌آور استقلال و آزادی گردیدند.

ارنست رنان و ناسیونالیسم فرانسوی

نگاه رنان، ملت‌های آریایی یا هند و اروپایی حامل روح علم و فلسفه و ملت‌های سامی حامل ایده خدای واحد هستند.

از سوی دیگر وجود او که سرشار از فرهنگ آلمانی بود، بسیار زود از شکل‌گیری نژادپرستی خشن نگران شد. در این مورد به آرتور دوگوبینو که در

آن دوره، در سال ۱۸۵۶ نخستین جلد رساله اش را در مورد نابرابری نژادهای انسانی منتشر ساخته بود، توضیح داد: «حقیقت نژاد در اصل خود، بسیار ژرف است، ولی همواره از اهمیتش کاسته شده و گاهی نظیر فرانسه، کاملاً حذف شده است. آیا این نشانه زوال است؟ (...). فرانسه ملتی که کاملاً عامی شده، درواقع در جهان نقش یک نجیب‌زاده را بازی می‌کند. با کنار گذاشتن نژادهای کاملاً پست، که دخالتش نسبت به نسل‌های بزرگ تنها حاصلی که دارد مسموم ساختن نوع بشر است، من تصور می‌کنم که در آینده با بشریت همگونی روبه‌رو خواهیم

بود که در آن، همه جویبارهای بزرگ محلی به رودخانه بزرگی بدل خواهند شد که همه خاطرات مختلف را محو خواهد کرد.»

رنان با جنگ ۱۸۷۱-۱۸۷۰ دچار تکان اخلاقی شدیدی شد. واکنش او رد تحول دموکراتیک جامعه فرانسه بود که بی‌تردید او را در کنار اگوست کنت به یکی از

وارد مدرسه مذهبی سن سولپیس شد. ابتدا قرار بود کشیش شود ولی در اثر تلاطم درونی، آرام‌آرام از مکتب کاتولیک دور شد. او حقیقت را؛ یعنی آنچه علوم تدوین کرده، به مذهبی ترجیح داد که پیش از همه محصول عواطف انسان است. او مدرسه



مذهبی را ترک کرد و در شرایط مالی سخت وارد دانشگاه شد.

رنان تمایل داشت به تحصیل زبان‌شناسی تاریخی بپردازد. وی معتقد بود هر زبانی درک عمومی جهان است. بدین ترتیب، هر دسته زبان‌شناسی به‌طور مجاز دارای همه پیشرفت‌های فکری مردمانی است که آن را به کار بسته‌اند. بدین‌گونه است که از

ناسیونالیسم فرانسه مبنای نژادی را برای تعریف مفهوم ملت رد می‌کند. به عقیده سردمداران این مکتب آنچه که ملت را می‌سازد خون یا نژاد نیست بلکه خواست و اراده مردم می‌باشد. منبع این ناسیونالیسم انقلاب فرانسه بود که

با القاء اندیشه استقلال و حاکمیت ملی الهام بخش احساسات ناسیونالیستی بود و از این دیدگاه حاکمیت ملی به معنای تعیین سرنوشت ملت به وسیله خود آنها تنها به امور داخلی مربوط نمی‌شد بلکه در روابط خارجی نیز اثر می‌گذارد. و به این ترتیب تعیین مرزهای ملی هم دیگر تحت اداره یک فرد به عنوان شاه یا امپراتور نبود بلکه به اراده‌ی مردم بستگی داشت. ناسیونالیسم فرانسوی بار فلسفی داشت و مبتنی بر احترام به حقوق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود بود.

ارنست رنان فرانسوی معروف‌ترین نماینده این طرز تفکر است که در قرن نوزدهم می‌زیست. ارنست رنان در سال ۱۸۲۳ در محیطی فقیر به دنیا آمد و با همبستگی خانوادگی و نیز به دست آوردن بورس تحصیلی موفق به ادامه تحصیل شده و

بزرگ‌ترین مراجع سنت محافظه‌کاری و حتی ارتجاعی موراسیسم تبدیل کرد. تاملات او قرن بیستم تاریکی را نوید می‌داد. مساله آژاس - لرن (مسئله ارضی آلمان و فرانسه) به تحول فکری او شتاب داد. آژاسی‌ها که از نژاد ژرمن بودند، فرانسه را انتخاب کردند. او همان زمان ملت را متضاد با نژاد تلقی کرد، که هم محصول تاریخ است و هم اراده مردم. روند تمدن، ناگزیر نژادهای ابتدایی را نابود ساخته و خلق‌ها فقط تکوین تاریخی بدون هیچ پایه فیزیولوژیکی اند.

کنفرانس مشهور او با عنوان «ملت چیست؟» در ۱۱ مارس ۱۸۸۲ دو مطلب را رد می‌کند: «خلط میحث درباره مفهوم نژاد و ملت و «گروه‌های قوم نگاشتی یا بهتر بگوییم زبان شناختی» و «مردمان واقعا موجود». او با پرداختن به تاریخ اشکال بزرگ گروه‌بندی‌های سیاسی، نشان داد ملت مدرن «نتیجه تاریخی‌ای است که یک سلسله از حقایق هماهنگ در جهت مشابه به وجود آورده است.» هرچه نژادها در هم می‌آمیزند، ملت هم به مقصود می‌رسد. او تقریباً از همان واژه‌هایی استفاده می‌کند که در نامه به گوینو ۳۵ سال پیش از آن نوشته بود: «حقیقت نژاد، که در اصل اهمیت داشت، همچنان اهمیتش را با گذشت زمان از دست می‌دهد.» تعریف

ارزنده او حاصل چنین کارهایی است: «ملت یک روح است؛ یک اصل معنوی.» او با نگاهی ویژه به پدیده ملت، آن را حاصل میراث مشترک و اراده‌ی باهم بودن و ماندن می‌داند.

رنان نظریه‌ی آلمانی نژاد را که بیان می‌داشت اکنون که تقسیمات فتودالی، امپراتوری و... منسوخ شده‌اند تنها عنصر استوار نژاد هر قومی است که استوار و دایمی است و بایستی مبنای تشکیل ملت قرار گیرد و این چنین بود که دولت آلمان مشروعیت می‌یافت تا نژاد ژرمن را حتی اگر خود نخواهند گردهم آورد. نازی‌ها عامل نژادی را در تشکیل یک ملت و دولت اساسی می‌دانستند و به شدت متأثر از رومانتیسیسم قرن نوزدهم همه پیچیدگی‌ها به یک فرمول ساده یعنی نژاد (Race) تقلیل می‌یافت. نظرات هیتلر و حتی ویلسون را می‌توان در ذیل نظریات نژادی دانست. هیتلر معتقد بود که تنها نژاد نوردیک منشأ تمدن بوده و تاریخ چیزی جز مبارزه‌ی مرگبار آریایی و یهودی نبوده است.

زبان نیز عنصر دیگری بود که عده‌ای آن را بنیان ملت می‌دانستند. رنان در رد مبنا قرار گرفتن زبان بیان می‌داشت که زبان ممکن است ما را به اتحاد فراخواند اما مجبور به این کار نمی‌کند و می‌توان فراتر از زبانی خاص و در اردوی پهناور بشریت استنشاق کرد. دین را نیز یکی از

عناصر ملیت دانسته‌اند اما او آن را ناکافی برای تشکیل ملت می‌داند. چرا که دین و مذهب امری فردی شده است و به وجدان هر کسی مربوط می‌شود. سخنرانی رنان در مارس ۱۸۸۲ بیان شده و تحولات صورت گرفته دو قرن گذشته را دربرنمی‌گیرد چرا که امروز مثال‌های متعددی از مبنا قرار گرفتن دین جهت تشکیل دولت - ملت وجود دارد، پاکستان، بنگلادش، اسرائیل و... مثال‌های بارز این مدعا می‌باشند.

ارنست رنان بیان می‌دارد که اشتراک منافع و مصالح پیوندی محکم ایجاد می‌کند ولی برای ایجاد ملت کافی نیست چرا که ملت فراتر از منافع مادی امری عاطفی نیز هست و در آن واحد هم تن است و هم جان، بی‌شک اتحادیه گمرکی میهن ایجاد نمی‌کند. وی اهمیت جغرافیا و سرزمین را به عنوان عنصری از ملت درمی‌یابد، هرچند آن را ناکافی برای ملت‌سازی می‌داند. در نهایت رنان ملت را مجموعه‌ای از عناصر ذکر شده با یادآوری گذشته و تلاش برای زیستن در کنار هم قلمداد می‌کند و بر رأی همگان جهت ادامه هستی ملت تاکید می‌ورزد. رنان که از نگاه ادوارد سعید، نماینده تمام و کمال شرق‌شناسی بود، هنگام مرگش در ۱۸۹۲، برای همکاران هم دوره‌اش، فردی متعلق به گذشته‌ها محسوب می‌شد.

ترکیه؛

آنا تولى

پیروز خواهد شد یا

استانبول؟

بهرام محیی

اشاره:

بازداشت شماری از فرماندهان پیشین و کنونی ارتش ترکیه به اتهام «نقشه ی کودتا» برای برکناری دولت رجب طیب اردوغان، رودرویی نیروهای سکولار و اسلام گرای این کشور را وارد مرحله ی تازه ای کرد. در میان بازداشت شدگان اخیر، نه تنها فرماندهان ستاد کل نیروهای مسلح ترکیه در سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ به چشم می خورند، بلکه همچنین نام انجین آلان، یعنی ژنرالی دیده می شود که با هدایت عملیات دستگیری عبدالله اوچالان، رهبر کردهای شورشی ترکیه در کنیا، به لقب «قهرمان ملی» ترکیه نایل شد.

کشورهای اتحادیه ی اروپا، عموماً از بازداشت های اخیر استقبال کردند و اقدامات دولت ترکیه را برای محدود کردن قدرت نظامیان و جلوگیری از دخالت آنان در امور سیاسی ستودند. حتا محافل روشنفکری و رسانه های غرب نیز محدود شدن قدرت نظامیان ترکیه را گام مهمی در راستای تحکیم دموکراسی ترکیه ارزیابی می کنند و دولت اردوغان را به اصلاحات سیاسی و اقتصادی بیشتر فرامی خوانند. به باور آن ها، بازداشت های اخیر بیانگر آن است که عصر دخالت نظامیان در امور سیاسی برای همیشه سپری شده است و تنها با کوتاه کردن دست نظامیان از امور سیاسی، می توان به سوی یک دموکراسی پایدار رفت.

این ارزیابی ها می توانستند به خودی خود با معیارهای غربی درست باشند. ولی آیا وضعیت پیچیده ی ترکیه اجازه ی چنین ساده بینی ها و آسانخواهی هایی را می دهد؟ آنچه در این ارزیابی ها دیده نمی شود، توجه به خطر اسلام گرایی به عنوان بزرگ ترین تهدید برای دستاوردهای سیاسی و فرهنگی بیش از هشت دهه نوسازی جامعه ی

ترکیه است. واقعیت این است که دامنه ی بازداشت های اخیر تنها به نیروهای نظامی ترکیه محدود نیست. تا کنون صدها روزنامه نگار، استاد دانشگاه، دادستان، حقوقدان و نیز مامور امنیتی ترکیه به اتهام عضویت در تشکیلاتی زیرزمینی به نام «ارگنه کن» یا اتهام های مشابه دستگیر شده اند. اگر چه اتهام این افراد، توطئه علیه حزب عدالت و توسعه ی اردوغان، از گذرگاه «ایجاد تنش به یاری سوء قصد و ترور و مآلا کودتا برای براندازی دولت» عنوان شده است، ولی مدت هاست که روشنفکران و نیروهای سکولار



(کمال آتاتورک، بنیادگذار ترکیه ی نوین در مجلس رقص)

ترکیه نیز از فشارهای دولت اردوغان در امان نیستند. به گفته ی هالوک شاهین، جامعه شناس و روزنامه نگار ترک: «اقدامات دولت تنها متوجه نظامیان بالقوه کودتاچی نیست، بلکه منتقدان مسالمت جوی دولت نیز آماج حمله هستند و اردوغان تدریجاً سیستم اربعاب را بر جامعه حاکم می کند».

در واقع می توان گفت که در پس پرده ی رویدادهای سیاسی سال های اخیر ترکیه، یک جنگ قدرت جدی در جریان است، جنگی که نه تنها خصلت سیاسی دارد، بلکه همچنین و بویژه از ابعاد گسترده ی فرهنگی نیز برخوردار است. شاید بتوان ابعاد این جنگ فرهنگی را به تمامی در این

سخنان آونی دوگان، عضو بلندپایه ی حزب عدالت و توسعه اردوغان در مجلس ترکیه باز یافت که پس از بازداشت اخیر نظامیان، با ژستی پیروزمندانه در برابر دوربین روزنامه نگاران گفت: «ده ها سال ما را تحت نظر گرفتند، برایمان شنود گذاشتند و پرونده تشکیل دادند، نام هر کس را که همسرش روسری سر می کرد و خود عقاید محافظه کارانه داشت، به عنوان فرد مشکوک ثبت کردند. حالا ما در قدرت هستیم. حالا نوبت ماست که به حساب آنان رسیدگی کنیم».

البته اردوغان و محافل طرفدار دولت شتابزده کوشیدند این سخنان دوگان را بی اهمیت جلوه دهند و از کنار آن ها بگذرند. حتا از سوی حزب عدالت و توسعه، به دوگان اخطار داده شد و اردوغان اعلام کرد که برای او مساله تنها بر سر استانداردهای دموکراتیک است و نه تسویه حساب با مخالفان سیاسی. با این همه، این سخنان دوگان هشدار و زنگ خطری بود برای همه ی نیروهای سکولار در جامعه ی مدنی ترکیه که از برآمد یک دولت دینی در این کشور و برباد رفتن دستاوردهای کمالیسم بیم دارند.

گشایش افق های تازه در ترکیه

مفهوم کمالیسم برگرفته از نام مصطفی کمال پاشا ملقب به آتاتورک، بنیادگذار ترکیه ی نوین پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول است. وی به عنوان نخستین رئیس جمهوری ترکیه، در دوره ی زمامداری خود، به اصلاحات گسترده و ژرف سیاسی و اجتماعی دست زد که پیامدهای دامنه دار فرهنگی نیز به همراه داشت و ترکیه را به کشوری نسبتاً مدرن و سکولار با سمتگیری به سوی اروپا تبدیل ساخت. گفتنی است که ۹۷ درصد خاک این کشور در آسیای صغیر (آناتولی) و تنها سه درصد آن در منطقه ی شرقی بالکان به نام ترازین (تراکیه) واقع شده است و کلان شهر استانبول به عنوان نماد فرهنگ اروپایی ترکیه، در همین منطقه قرار دارد. آتاتورک در سال ۱۹۲۲ به سلطاننیم پایان داد و یک سال بعد جمهوری اعلام کرد. وی در سال ۱۹۲۴ خلافت را در ترکیه برانداخت و قوانین شریعت را از حیات سیاسی و اجتماعی کنار گذاشت. در سال ۱۹۲۵ در چارچوب اصلاحاتی

گسترده، فز به عنوان پوشش سنتی مردان و چادر به عنوان پوشش سنتی زنان ممنوع اعلام شد. در سال ۱۹۲۶ تقویم مسیحی گریگوری جانشین تقویم اسلامی شد.

آتاتورک در سال‌های بعد، نظام حقوقی کشورهای اروپایی را برگرفت و با تطبیق آن‌ها بر مناسبات ترکیه، جانشین نظام شرعی کشور ساخت. نخست در سال ۱۹۲۶ حقوق مدنی برگرفته از کشور سوئیس را به حقوق مدنی ترکیه تبدیل کرد. بر پایه‌ی آن، نه تنها تک‌همسری جانشین چندهمسری شد، بلکه حقوق زن و مرد نیز برابر اعلام شد. البته اصلاحات در این زمینه به کندی و با سختی پیش می‌رفت، ولی اراده‌ای نیرومند پشت آن بود. وی سپس قوانین بازرگانی و جزایی نوین ترکیه را با الهام از قوانین آلمان و ایتالیا تدوین کرد.

آتاتورک در سال ۱۹۲۸ دولت ترکیه را دولتی سکولار و مبتنی بر جدایی از دین اعلام کرد. در همان سال خط لاتین به عنوان خط نوین ترکی، جانشین خط عربی شد. در چارچوب گسترش اصلاحات آتاتورک، در سال ۱۹۳۰ زنان ترکیه از حق رای دادن و در سال ۱۹۳۴ حتا از حق انتخاب شدن برخوردار شدند. با این همه، شمار اندکی از آرمان‌های آتاتورک متحقق نشد. برای نمونه، ایده‌ی موعظه و دعاخوانی در مساجد به زبان ترکی به جای زبان عربی، پس از مرگ او در سال ۱۹۳۸ توسط دولت ترکیه کنار گذاشته شد.

مجموعه اقدامات بنیادین کمال آتاتورک، امروزه به نام کمالیسم شناخته می‌شود و نیروهای هوادار این اقدامات را در ترکیه کمالیست‌ها می‌نامند. یکی از نیرومندترین پایگاه‌های کمالیست‌ها در ترکیه ارتش است که کماکان به میراث آتاتورک برای جدایی دین از دولت پایبند است.

زایش نظام چندحزبی در ترکیه

س از مرگ آتاتورک، عصمت اینونو به عنوان دومین رئیس جمهوری ترکیه کوشید اصلاحات وی را ادامه دهد. ولی آغاز جنگ جهانی دوم و کشیده شدن پای ترکیه به این جنگ به رغم اعلام بیطرفی این کشور، این روند را موقتا دچار وقفه ساخت. تا پایان جنگ جهانی دوم، نظام سیاسی ترکیه، نظامی تک حزبی بود و «حزب جمهوریت خلق» (CHP) که در سال ۱۹۲۳ توسط آتاتورک بنیادگذاری شده بود، دولت را در دست داشت. این حزب بر پرچم خود شعارهای جمهوری‌خواهی، ملی‌گرایی و جدایی دین از دولت را نقش کرده بود. پس از جنگ جهانی دوم، در ترکیه احزاب دیگری نیز اجازه‌ی فعالیت یافتند. در انتخابات سال ۱۹۵۰ «حزب دموکراتیک» (DP) به رهبری عدنان مندرس پیروز شد. نظامیان ترکیه به عصمت اینونو پیشنهاد کردند که اگر او مایل باشد ارتش می‌تواند از به قدرت رسیدن مندرس جلوگیری کند و بار دیگر اینونو را به قدرت برساند. ولی اینونو که از یاران نزدیک آتاتورک و شخصیتی دمکرات منش بود، این پیشنهاد را نپذیرفت و با حزب جمهوریت خلق نقش اپوزیسیون را برعهده گرفت. این تصمیم تاریخی اینونو، به معنای زایش فرهنگ تکتگرایی در ترکیه و تثبیت نظام چند حزبی در فضای سیاسی این کشور بود.

دولت عدنان مندرس ده سال پایدار بود. ولی در این ده سال مندرس همچنان نسبت به نهادهای کمالیست ترکیه بی‌اعتماد بود که در ارتش و دستگاه بوروکراتیک دولت و همچنین در روشنفکران و نخبگان سیاسی سکولار تبلور

می‌یافت. به دلیل ناکامی‌های اقتصادی، محبوبیت عدنان مندرس در میان مردم تدریجا رو به کاهش نهاد و حزب دموکراتیک او در انتخابات سال ۱۹۵۷ به سختی توانست پیروز شود. هنگامی که مندرس با اقدامات تضییعی خود فشار بر احزاب اپوزیسیون را افزایش داد و به اقتدارگرایی روی آورد، ارتش ترکیه در ماه مه سال ۱۹۶۰ به کودتا دست زد. این کودتا عمدتا توسط فرماندهان میانی ارتش صورت گرفت. حزب دموکراتیک غیرقانونی اعلام شد و شماری از دولتمردان بازداشت شدند. عدنان مندرس و دو تن از وزیرانش اعدام شدند.

دخالت و کودتای ارتش ترکیه اگر چه فی‌نفسه اقدامی بر خلاف موازین دموکراتیک بود، ولی پیامدهایی غیردموکراتیک نداشت. ارتش بلافاصله اعلام کرد که بزودی از امور سیاسی کناره‌گیری می‌کند. در سال ۱۹۶۱ تغییراتی در قانون اساسی ترکیه وارد شد و این قانون در یک همه‌پرسی به رای مردم گذاشته شد. بر طبق تغییرات وارده، نهادهای گوناگونی برای کنترل قدرت ایجاد گردید.

کودتای نظامی سال ۱۹۶۰ به نظام چند حزبی در ترکیه پایان نداد. نه تنها حزب ممنوع شده‌ی دموکراتیک دوباره با نام «حزب عدالت» اجازه‌ی فعالیت یافت، بلکه احزاب تازه‌ای پدیدآمدند. حتا حزب کمونیست تحت نام «حزب کارگر ترکیه» در سال ۱۹۶۱ فعالیت علنی خود را آغاز کرد و در انتخابات سال ۱۹۶۵ به دلیل پشتیبانی از خودمختاری کردها توانست پانزده نماینده به مجلس بفرستد.

گسترش احزاب تازه در دهه‌ی شصت، تنها به پدیداری احزاب چپ و چپ رادیکال نینجامید، بلکه در طیف نیروهای راست و راست افراطی نیز احزابی پدیدآمدند. «حزب جنبش ملی» (MHP) در سال ۱۹۶۹ از یک حزب دهقانی در آناتولی جنوبی پدید آمد. ایدئولوژی این حزب ناسیونالیستی و بعضا شوونیستی بود. این حزب در سال‌های دهه‌ی هفتاد با جریان‌های افراطی شبه فاشیستی مانند «گروه‌های خاکستری» همکاری داشت.

در انتخابات اکتبر ۱۹۷۳، «حزب جمهوریت خلق» به رهبری بلند اجویت با بیش از ۳۳ درصد آرا پیروز شد و حزب عدالت به رهبری دمیرل دوم شد. اجویت که در حزب بنیاد گذاشته شده توسط آتاتورک جانشین اینونو شده بود، در دهه‌ی شصت توانست این حزب را مدرنیزه کند و به یک حزب ترقیخواه مردمی با گرایش سوسیال دموکراتیک برکشد. این پدیده نه تنها به معنای تغییر نسل در این حزب بود، بلکه همچنین بیانگر تعریف تازه‌ای از کمالیسم به عنوان یک گرایش چپ میانه و دموکراتیک بود. حزب آتاتورک از گذرگاه سیاست‌ها و اصلاحات تحول‌طلبانه‌ی بلند اجویت، عملا به خانواده‌ی احزاب سوسیال دمکرات اروپا پیوست و مورد پشتیبانی این احزاب بود.

گرایش دیگر در طیف نیروهای راست، اسلام سیاسی بود که برای نخستین بار با تشکیل حزب «سلامت ملی» تحت رهبری نجم‌الدین ارباکان در سال ۱۹۷۲ نطفه بست. این حزب در انتخابات اکتبر ۱۹۷۳ نزدیک به ۱۲ درصد آرا را به دست آورد و به سومین نیروی سیاسی ترکیه تبدیل شد. این حزب با شعارهایی که وعده‌ی یک نظام اسلامی مبتنی بر قوانین شرعی را می‌داد، توانست توده‌های وسیع تهیدست و کم‌سواد و سنتی شهرهای کوچک و



نجم‌الدین ارباکان پدر معنوی اسلام‌گرایان ترکیه

روستاهای آناتولی جنوبی و شرقی را بسیج کند و به پای صندوق‌های رای بیاورد. احزاب اسلام‌گرای امروز در ترکیه و از جمله حزب حاکم «عدالت و توسعه» همگی فرزندان حزب نجم الدین ارباکان هستند.

درگیری‌های گاه خونین احزاب افراطی راست و چپ در دهه‌ی هفتاد میلادی آنچنان فضای سیاسی را مسموم و امنیت ترکیه را متزلزل ساخته بود که در سپتامبر ۱۹۸۰ ژنرال‌های ترکیه به سومین کودتای نظامی دست زدند. بدین سان جمهوری دوم ترکیه نیز که در سال ۱۹۶۱ آغاز شده بود پایان یافت.

این بار ارتش ترکیه کار را یکسره کرد. پارلمان منحل و فعالیت احزاب ممنوع شد. قانون اساسی از اعتبار ساقط گردید. بویژه فعالان احزاب چپ و سندیکاهای کارگری تحت پیگرد قرار گرفتند و شماری از آنان بازداشت و اعدام شدند. نظامیان پس از وارد کردن تغییراتی در قانون اساسی، در سال ۱۹۸۲ آن را به همه‌پرسی گذاشتند. به‌رغم اینکه ژنرال کنعان اورن فرمانده کودتاجیان از طریق فرماندوم قانون اساسی به مدت هفت سال رییس جمهوری ترکیه اعلام شد، ولی بازگشت نسبتاً سریع ترکیه به نظام چند حزبی نشان داد که دمکراسی در ترکیه ریشه دوانده است. در نوامبر سال ۱۹۸۳ انتخابات آزاد و این بار با احزاب تازه برگزار شد که به پیروزی جریان نوبنیاد و محافظه‌کار «حزب سرزمین مادری» به رهبری تورگوت اوزال انجامید. احزاب نوبنیاد دیگری که در این انتخابات به پشتیبانی نظامیان وارد صحنه

شده بودند، شکست مفتضحانه‌ای خوردند. این رویداد نخستین ضربه‌ی سنگین به اعتبار نظامیان ترکیه به شمار می‌رفت که همواره نیرومندترین پایگاه حفظ کمالیسم به شمار می‌رفتند.

روایت‌های ترکی اسلام

احزاب سیاسی ترکیه از سال ۱۹۸۳ تا به امروز، دچار تغییرات زیادی شده‌اند. این احزاب به اقتضای فشار نظامیان یا فرصت‌طلبی‌های سیاسی، بارها نام خود را تغییر داده یا به احزاب دیگر پیوسته‌اند. از این وحدت، بار دیگر احزابی با نام‌های دیگر منشعب شده‌اند. این امر، بویژه ناظر سیاسی خارجی را در رابطه با تشخیص هویت احزاب سیاسی کنونی در ترکیه سردرگم می‌کند.

با این همه، امروزه در طیف رنگارنگ نیروهای فعال در صحنه‌ی سیاسی ترکیه، می‌توان به دو نیروی بزرگ و تاثیرگذار به عنوان بازیگران اصلی این صحنه اشاره کرد: اسلام‌گست‌ها و کمالیست‌ها. در کنار این دو نیرو، جریان نیرومند سومی متشکل از پان‌ترکیست‌ها نیز حضور دارد.

در آخرین انتخابات ترکیه در سال ۲۰۰۷، «حزب عدالت و توسعه» که یک حزب اسلام‌گراست، توانست بیش از ۴۶ درصد آرا را از آن خود کند و رجب طیب اردوغان دولت را تشکیل داد. حزب کمالیست «جمهوریت خلق» با به دست آوردن نزدیک به ۲۱ درصد آرا در جایگاه دوم قرار گرفت و حزب جنبش ملی سوم شد. پس لازم است به جریان‌های اسلام‌گرا به عنوان بازیگران اصلی صحنه‌ی سیاسی امروز ترکیه نگاهی دقیق‌تر بیفکنیم.

اسلام در ترکیه با سه روایت بروز می‌کند: اسلام دولتی، اسلام عوام و اسلام سیاسی. دو روایت نخستین، تحت تاثیر نهادهای دینی به نام «ریاست امور دینی» (دیانت) است. روایت سوم به صورت ایدئولوژی احزاب اسلام‌گرا، کسب قدرت سیاسی و تبدیل ترکیه به حکومت الهی را نشانه گرفته است. وظیفه‌ی نهاد دیانت، نظارت بر ادبیات مذهبی و مدیریت پست‌های دینی است. این نهاد در سال ۱۹۵۰ پرسنل کم‌شماری داشت و تنها کتاب‌هایی مانند قرآن و چند اثر مرجع دیگر دینی را منتشر می‌ساخت، ولی به تدریج گسترش یافت و به دستگاه پیچیده و عریض و طویلی تبدیل شد. نهاد

دیانت در حال حاضر نزدیک به ۱۰۰ هزار کارمند دارد که از امامان، خطیبان، موزنان و مفتیان تشکیل می‌شود. هم اکنون بیش از ۷۰ هزار مسجد ترکیه از طریق «ریاست کل بنیادها» تحت نظارت کارمندان دیانت قرار دارند. این نهاد نیمه دولتی در تلاش برقراری پیوندی میان «ترکیت» و «دیانت» یا به بیان روشن‌تر کنترل دین از طریق دولت است. در این طرح، ملیت ترک در جایگاه والاتری نسبت به دیانت قرار می‌گیرد. هسته‌ی اصلی اندیشه‌پردازان این نهاد که در «باشگاه روشنفکران» گردآمده، در دهه‌ی هفتاد آشکارا بر تغییرات قانون اساسی تاثیر گذاشت. در اسناد منتشره از سوی این باشگاه آمده است که هدف اصلی، تلفیق ۲۵۰۰ سال ترکیت با ۱۰۰۰ سال اسلام و ۱۵۰ سال اندیشه‌ی تجدد است که هم اکنون فرهنگ ملی ترکیه را می‌سازد. بدین سان آشکار می‌شود که از دیدگاه گردانندگان این نهاد، اقوام و بعدها ملت ترک نسبت به دین اسلام از پیشینه‌ی تاریخی کهن تری برخوردار است و باید در اولویت باشد. چنین طرحی تا زمان پیدایش احزاب اسلام‌گرا، هم به نیازهای جریان‌های ملی‌گرای ترکیه پاسخ می‌داد و هم هویت اسلامی ترک‌ها را که با ورود اندیشه‌های تجدد دچار بحران شده بود، کم و بیش تسکین می‌بخشید.

اسلام عوام یا اسلام توده‌ی ساده‌ی مردم نیز تا آن زمان عمدتاً زیر اقتدار اسلام دولتی بود. این اسلام عمدتاً در قالب «انجمن‌های برادری» بروز می‌کرد و گرایش‌های عرفانی در آن نیرومند بود. در طرح‌های این گروه‌ها، شناخت خدا برای رسیدن به وحدت با آن تبلیغ می‌شد که گرایشی آشکارا عرفانی بود. البته آتاتورک در سال ۱۹۲۴ افزون بر خلافت، انجمن‌های برادری را نیز برانداخته بود، ولی برای جمهوری جوان ترکیه دشوار بود که از فعالیت این انجمن‌ها در نقاط دور دست و سنتی آناتولی جلوگیری کند. در چارچوب لیبرالیزه شدن فضای ترکیه پس از جنگ جهانی دوم، انجمن‌های برادری بار دیگر فعال شدند.

یکی از انجمن‌های پرنفوذ، فرقه‌ی نقشبندی بود که در شمال شرقی آناتولی پدیدآمد و نام خود را از موسس‌اش محمد نقشبند گرفته بود. به باور این

فرقه، اسلام ترکی باید مانند عصر امپراتوری عثمانی روادار باشد، به مذاهب و ادیان دیگر احترام بگذارد و از دانش استقبال کند. فرقه ی نقشبندی خواهان نوعی وحدت میان سنت دینی و تجدد بود و برای مدارس خصوصی دینی جایگاه مهمی قائل بود، تا به موازات اسلام دولتی، اسلام خود را تبلیغ کند. امروزه یکی از ستون های



فعالیت این جریان، رسانه ها هستند. روزنامه ی اسلامی «زمان»، چندین مجله و نیز کانال تلویزیونی «راه زمان» جزو بلندگوهای این جریان هستند. سومین روایت اسلام در ترکیه، ایدئولوژی اسلام گرایی است. در دهه ی شصت میلادی، محفلی از دانشجویان ترک در استانبول که فعالیت های فرهنگی داشت، در مخالفت با جریان های محافظه کار اسلامی به فعالیت سیاسی گرایش یافت. در راس این محفل شیخی به نام محمد زیاد کوکتو قرار داشت که پیش تر به فرقه ی نقشبندی تعلق داشت. نجم الدین ارباکان و تورگوت اوزال جزو شاگردان او بودند. ارباکان در سال ۱۹۷۲ به تشویق شیخ کوکتو نخستین حزب اسلام گرای ترکیه یعنی «حزب سلامت ملی» را تاسیس کرد.

غول از شیشه بیرون می آید!

نخستین حزب نجم الدین ارباکان عمری طولانی نداشت و در کنار دیگر احزاب با کودتای سال ۱۹۸۰ نظامیان غیرقانونی اعلام شد. ولی ارباکان که آماده ی دورخیز برای کسب قدرت سیاسی می شد، این حزب اسلام گرا را در سال ۱۹۸۳ در قالب «حزب رفاه» (RP) تجدید سازمان داد. با تضعیف احزاب سکولار کلاسیک در دهه ی ۹۰ میلادی که نتیجه ی پیکارهای فرسایشی علیه یکدیگر و بی برنامه گی آن ها برای حل مشکلات اقتصادی ترکیه بود، حزب ارباکان توانست در انتخابات محلی سال ۱۹۹۴ آرای خود را دوبرابر کند. این حزب در انتخابات پیش هنگام سال ۱۹۹۵ نیز با کسب بیش از ۲۱ درصد آرا پیروز و به نیرومندترین حزب ترکیه تبدیل شد. با ناکامی دیگر احزاب ائتلافی در تشکیل دولت، در ژوئن ۱۹۹۶ ارباکان مامور تشکیل دولت شد. وی پس از رسیدن به مقام نخست وزیری، پیش از همه چیز به یک سیاست خارجی تازه روی آورد. ارباکان به عوض کشورهای اروپایی، نخست به ایران و دیگر کشورهای اسلامی سفر کرد. همچنین در تابستان سال ۱۹۹۷ به ابتکار او نشستی در استانبول برگزار شد که در آن رهبران شماری از کشورهای اسلامی و از جمله ایران شرکت داشتند. این نشست خود را در رقابت با هفت کشور صنعتی غرب، «گروه هشت» نامید. در همان سال به ابتکار حزب رفاه، یک شب بزرگداشت برای فلسطینی ها برگزار شد که در پایان به تظاهرات

ضداسرائیلی انجامید. سفیر ایران که به عنوان سخنران میهمان در این گردهمایی شرکت کرده بود، آشکارا ترکیه را فراخواند که به جای سکولاریسم، قوانین شرعی را حاکم کند.

این رویدادها نیروهای سکولار ترکیه را نگران و ارتش را بشدت تحریک کرد. برگزاری یک مانور نظامی توسط ارتش، هشداری به دولت بود که

در صورت ادامه ی این روند، از دخالت در امور سیاسی خودداری نخواهد کرد. متعاقب آن، شورای امنیت ملی ترکیه به دولت اولتیماتوم داد که با اسلام گرایان افراطی در کشور مقابله کند. این اولتیماتوم شامل اصلاح در نظام آموزشی نیز می شد. مطابق آن باید از شمار خطیبان اسلامی در مدارس کاسته می شد و مدارس خصوصی قرآن تحت نظر وزارت آموزش و پرورش قرار می گرفتند. ارباکان تلاش کرد این اصلاحات را به تعویق اندازد، ولی فشار جبهه ی نیروهای سکولار او را وادار به کناره گیری کرد. ناظران سیاسی غرب از یک «کودتای نرم» سخن گفتند.

دادگاه قانون اساسی در سال ۱۹۹۸ حزب رفاه را به دلیل فعالیت های اسلام گراییانه ممنوع اعلام کرد. رهبران این حزب دسته جمعی به حزبی به نام «حزب فضیلت» پیوستند که آن را از پیش برای روز مبدا تاسیس کرده بودند. بدین سان «حزب فضیلت» باز توانست به نیرومندترین فراکسیون در پارلمان تبدیل شود. ولی این حزب نیز در سال ۲۰۰۱ ممنوع شد. اسلام گرایان که برای خود راه برون رفتی از این بن بست نمی دیدند و بحران زده بودند، دچار انشعاب شدند. جناح سنتی در قالب «حزب سعادت» (SP) تجدید سازمان یافت. ولی جناح معتدل تر و به ظاهر مدرن، به استراتژی تازه ای روی آورد و تصمیم گرفت سیاست های خود را به گونه ای ظریف تر در چارچوب یک نظام سکولار و متمایل به اتحادیه ی اروپا متحقق کند. این جناح به رهبری رجب طیب اردوغان، در سال ۲۰۰۱ «حزب عدالت و توسعه» (AKP) را بنیاد نهاد. این حزب مدت کوتاهی پس از تاسیس، در انتخابات سال ۲۰۰۲ اکثریت مطلق آرا را به دست آورد و به تنهایی دولت را تشکیل داد.

ریشه یابی علل برآمد اسلام گرایی

کمالیست ها در آغاز بر این باور بودند که موفق خواهند شد اسلام را از صحنه ی سیاسی و اجتماعی به حاشیه رانند و آن را به امر خصوصی شهروندان تبدیل کنند. ولی واقعیت های فرهنگی جامعه ی ترکیه سرسخت تر از این آرزوها بود.

در واقع تنها در سال های آغازین تاسیس جمهوری ترکیه بود که اصول

لاتیسیته توانست پیگیرانه به کار گرفته شود و به جدایی میان دین و سیاست انجامد. ولی با ایجاد نظام چندحزبی در ترکیه، احزاب سیاسی ترکیه تدریجا از دین به عنوان حربه‌ای برای مبارزه‌ی انتخاباتی و سیاسی استفاده کردند. پیش از آن نیز یکسری اقدامات دولتی، فضای مناسب‌تری برای گرایش‌های دینی جامعه فراهم آورده بود. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مساجد ترکیه با صرف هزینه‌های سنگین بازسازی شد، تعلیمات دینی بار دیگر به دروس مدارس راه یافت و حتی در دانشگاه آنکارا، رشته‌ی تازه‌ای به نام الهیات گشایش یافت.

با این همه در دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی، نیروهای اسلام سیاسی، هنوز برای کسب قدرت سیاسی آماده نبودند. با کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ این وضعیت دگرگون شد. ژنرال‌های ترکیه که بیش از همه از نیروهای چپ و چپ افراطی بیم داشتند، با کودتای خود شروع به بهره‌برداری منظم از اسلام کردند تا از نفوذ و گسترش جریان‌های چپ در جامعه جلوگیری کنند. در سال ۱۹۸۲ تعلیمات دینی در مدارس ترکیه اجباری شد. هنگامی که در سال ۱۹۸۳ برگزاری انتخابات، ژنرال‌ها از دولت کناره‌گیری کردند، حزب محافظه‌کاری به قدرت رسید که رهبر آن اوزال خود عضو پیشین فرقه‌ی بانفوذ اسلامی «نقشبندی» بود. وی توانست همه‌ی جریان‌های محافظه‌کار و اسلام‌گرا را در صفوف «حزب سرزمین مادری» یکپارچه کند. در این حزب حتی جناح اسلام‌گرا نیرومندتر از جناح لیبرال محافظه‌کار بود. در واقع می‌توان گفت که سیاست استفاده‌ی نظامیان از اسلام برای مقاصد سیاسی، همچون بومرنگی بود که اکنون با شتاب و ضرب زیاد به سوی خود آنان بازمی‌گردد.

فعالیت نیروهای اسلام‌گرا در دهه‌ی هشتاد میلادی، بر بستر مناسب مهاجرت روستائیان و رشد شتابنده و توفانی شهرها توأم با تغییرات ساختاری و رویارویی‌های فرهنگی جامعه‌ی ترکیه جریان یافت. در همین روند شاهد پدیدآمدن کلان‌شهرهایی در ترکیه بودیم که با هجوم روستائیان از غلظت فرهنگ مدرن شهروندی آن‌ها بشدت کاسته شده بود و در واقع در حال تبدیل

شدن به روستاهایی غول‌آسا بودند. این روند کم و بیش به اصلاحات دهه‌ی چهل خورشیدی رژیم شاه در ایران می‌ماند که به مهاجرت گسترده‌ی روستائینیان و ایجاد شهرهای بزرگ انجامید و لایه‌های تهیدست و سنتی گسترده‌ای در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ پدید آورد که بعدها سپاه اصلی جنبش اسلام‌گرای خمینیستی را تشکیل دادند و تحولات سیاسی موسوم به «انقلاب اسلامی» را ممکن ساختند.

با این همه، برنامه‌های سیاسی احزاب اسلام‌گرای ترکیه هنوز از آنچنان جذابیتی برخوردار نبود که بتواند در جامعه‌ای که چند دهه دموکراسی نسبی را تجربه کرده بود، گسترده‌ترین نیروهای جامعه را به سوی خود جلب کند. از اواخر دهه‌ی نود میلادی، در ترکیه گرایش‌های اسلامی تازه‌ای پدید آمدند که ظاهری مدرن‌تر داشتند و به مسائل اقتصادی، اجتماعی و مدیریتی توجه بیشتری نشان می‌دادند. پدیدآمدن نسل تازه‌ای از تحصیل‌کردگان و تکنوکرات‌های اسلامی، وزن جناح مدرن‌تر احزاب اسلام‌گرا را افزایش داد و از درون همین گرایش بود که بعدها حزب عدالت و توسعه‌ی اردوغان سربرآورد و به بزرگ‌ترین نیروی سیاسی ترکیه فراروید.

نگاهی به رشد جمعیتی در ترکیه این پدیده را ملموس‌تر می‌کند. ترکیه در آغاز اصلاحات آناتورک تنها حدود ۱۳ میلیون نفر جمعیت داشت. این رقم در سال ۱۹۹۷ به بیش از ۶۲ میلیون نفر رسیده بود. (اکنون بالغ بر ۷۲ میلیون نفر است). از این رقم، بیش از ۵۰ درصد جوانان زیر بیست سال بودند. با توجه به میزان بالای زاد و ولد در میان لایه‌های سنتی جامعه، می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر این جوانان از خانواده‌هایی با فرهنگ سنتی برخاسته‌اند که در پی چشم‌انداز روشنی برای آینده می‌گردند. آنان که از احزاب سیاسی کلاسیک ترکیه سرخورده بودند، با نیروی سیاسی تازه‌نفسی روبرو شدند که خواهان تلفیق مدرنیسم و ارزش‌های سنتی بود.

تفاوت‌های تبعیض‌آمیز اقتصادی نیز مزید بر علت شد. طبق آمار سال‌های آغازین هزاره‌ی سوم، هنوز ۳۴ درصد جمعیت ترکیه در روستاها زندگی می‌کرد. در حالی که ۴۹ درصد تولید ناخالص

داخلی کشور به چند شهر بزرگ مانند استانبول، آنکارا، ازمیر، آدانا و یکی دو شهر دیگر تعلق دارد، تنها ۴ درصد این رقم سهم مناطق عقب‌مانده و سنتی آناتولی جنوبی و شرقی است. این نابرابری‌ها نتیجه‌ی یک مدرنیزاسیون ناموزون و صنعتی‌شدن یکسویه است. باید توجه داشت که خاستگاه جریان‌های اسلام‌گرا، مناطق سنتی در جنوب و شرق آناتولی است و شماری از کارشناسان سیاسی، جنگ امروز در ترکیه را جنگی فرهنگی میان استانبول و آناتولی ارزیابی می‌کنند که نمادهای سیاسی آن کمالیسم و اسلام‌یسم است.

یکی دیگر از دلایل نیرومندتر شدن جریان‌های اسلام‌گرا در ترکیه، سیاست ناروشن و دوگانه‌ی اتحادیه‌ی اروپا در قبال این کشور بود. درخواست‌های مکرر ترکیه برای پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا، همواره با پاسخ سرد یا ناروشنی روبرو شده است. بی‌تردید کاستی‌های ترکیه در زمینه‌ی حقوق بشر و تفاوت‌های فرهنگی این کشور با اروپا در این زمینه نقش مهمی بازی می‌کند. ولی این روند در مجموع باعث شد که محافل سیاسی نیرومندی از طیف‌های گوناگون ترکیه به این نتیجه برسند که تبدیل کردن ترکیه به الگوی اقتصادی قدرتمندی برای منطقه و کشورهای اسلامی، بسیار کاراتر و باصرفه‌تر از انتظار کشیدن پشت درهای بسته‌ی اتحادیه‌ی اروپاست. اسلام‌گرایان از چنین رویکردی به سود خود بهره‌برداری کردند. هم اکنون برخی کارشناسان معتقدند که ترکیه در حال بریدن بند ناف از اتحادیه‌ی اروپاست و در عوض تلاش می‌کند به عنوان الگوی موفق برای کشورهای اسلامی منطقه‌ی خاورمیانه و آسیای مرکزی جایگاه خود را به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای تحکیم کند. این تقریبا شبیه همان نقشی است که زمانی امپراتوری عثمانی در میان کشورهای منطقه برعهده داشت. بر این پایه از رویکرد کنونی ترکیه به عنوان نوعی «نئوعثمانیسم» یاد می‌شود. روندی که طبعا نمی‌تواند مورد تایید نیروهای کمالیستی و مدرن ترکیه باشد که به سمت اروپا گرایش دارند. سمتگیری سیاست خارجی ترکیه نیز یکی دیگر از عرصه‌های منازعه‌ی کمالیسم و اسلام‌یسم است.

اسلام گرایان موتور اصلاحات؟

در کشورهای غربی، حزب عدالت و توسعه اردوغان را یک جریان دمکرات میانه رو اسلامی معرفی می کنند که از زمان به قدرت رسیدن، اصلاحات گسترده ای برای پیوستن به اتحادیه ی اروپا انجام داده است. این ادعا جای تردید جدی دارد. در نقش حزب عدالت و توسعه اردوغان در راستای ژرفش اصلاحات در یک دهه ی اخیر به شدت مبالغه می شود. پدر واقعی اصلاحات یک دهه ی گذشته کسی جز بلند اجویت نیست و اسلام گرایان در بهترین حالت در جاده ای گام گذاشته اند که پیش از این توسط وی هموار شده بود. نگاهی به کارنامه ی دولت اجویت در سال های بین ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ روشن می کند که حزب عدالت و توسعه امروز می کوشد پروژه ی اصلاحات اجویت را به نام خود مصادره کند.

گفتنی است که اجویت پس از کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ و ممنوعیت احزاب،

از سال ۱۹۸۷ رهبر «حزب دمکرات های چپ» (DSP) شده بود که گرایشی سوسیال دمکراتیک داشت. در انتخابات آوریل سال ۱۹۹۹ که همزمان انتخابات پارلمانی و محلی به شمار می رفت، این حزب به رهبری اجویت با کسب بیش از ۲۲ درصد آرا برنده شد.

در همان سال اتحادیه ی اروپا در لوکزامبورگ به

درخواست ترکیه برای پیوستن به این اتحادیه

پاسخ منفی داده بود و نتیجه ی انتخابات تا حدودی واکنشی به اتحادیه ی اروپا ارزیابی می شد. از ترکیه انتظار می رفت که اصلاحات را ژرفش بخشد و بویژه در راستای تحکیم حقوق بشر گام های جدی بردارد. بلند اجویت مناسب ترین گزینه برای چنین سیاستی بود.

اجویت به رغم اینکه در یک دولت ائتلافی و زیر فشار احزاب موتلف بود، به گسترده ترین اقدامات اصلاحی دست زد. این اصلاحات از جمله شامل حقوق بازنشستگی، بیمه های درمانی و قوانین مالیاتی می شد. برای نخستین بار در تاریخ ترکیه، بیمه ای نیز برای زمان بیکاری وضع شد. قوانین بین المللی کار به رسمیت شناخته شد. با قوانین تازه، تسهیلاتی برای سرمایه گذاری و خصوصی کردن واحدهای تولیدی ناکارآمد دولتی فراهم شد. اجویت همچنین حقوق و آزادی های شهروندی را تحکیم کرد و گام های مهمی برای تثبیت حقوق بشر به پیش برداشت. وی اعلام کرد که شورشیان پ.کا.کا در صورت ابراز پشیمانی از گذشته از مجازات در امان می مانند. اجویت قوانین سختی



مراسم تشییع جنازه ی بلند اجویت، پدر واقعی اصلاحات اخیر ترکیه

برای جلوگیری از شکنجه ی متهمان و بدرفتاری با آنان توسط پلیس و نیروهای امنیتی وضع کرد. کسانی که به جرم «سوءاستفاده از حق آزادی بیان» در زندان بودند، مشمول عفو شدند. بحث های زیادی در گستره ی عمومی و رسانه های گفتاری و نوشتاری و تصویری در انتقاد از کاستی ها و کمبودهای نظام دمکراتیک در ترکیه به راه افتاد. دولت اجویت از این بحث ها استقبال می کرد و به آن ها دامن می زد. نقش دولت اجویت در پویایی جامعه ی مدنی ترکیه و تثبیت فضای زنده و پرنشاط آن فراموش شدنی نیست.

یکی دیگر از اقدامات دمکراتیک دولت در آن سال ها گزینش احمد سزر، رییس دادگاه قانون اساسی ترکیه، به مقام ریاست جمهوری بود. نام سزر پیش از آن بارها به دلیل انتقادهای سخت او از وجود بندهای ضددمکراتیک در قانون اساسی، بر سر زبان ها افتاده بود. تا نوامبر سال ۲۰۰۲ که اجویت در قدرت بود، همه ی توان و اختیارات قانونی خود را به کار گرفت تا دمکراسی ترکیه را قوام

بخشد. وی با فساد و اختلاس در ارگان های دولتی به مقابله برخاست. مناسبات سرد با یونان را بهبود بخشید. در تغییراتی که در سال ۲۰۰۱ در قانون اساسی ترکیه پدید آورد، تقریباً همه ی بندهایی را که مانع پیوستن این کشور به اتحادیه ی اروپا می شد کنار گذاشت. حکم اعدام به حالت تعلیق درآمد. در پی آن حکم اعدام عبدالله اوجالان رهبر کردهای شورشی با استفاده از همین تغییرات قانون اساسی در سال ۲۰۰۲ به حبس ابد کاهش یافت. تنها انتقاد

کشورهای غربی به سیاست های اجویت این بود که وی از دامنه ی نفوذ نظامیان بر محافل سیاسی نکاسته است. ولی واکنش اجویت در نشست ۱۹ فوریه سال ۲۰۰۲ در شورای امنیت ملی ترکیه و ترک زود هنگام جلسه به عنوان اعتراض، نشان داد که او از همه ی سیاستمداران تا آن زمان ترکیه مستقل تر و آزاداندیش تر است و از نظامیان حرف شنوی ندارد. متأسفانه بیماری سخت فرصت بیشتری در اختیار این سیاستمدار نیکنام ترکیه نگذاشت. این واقعیت ها نشان می دهد که معرفی کردن حزب عدالت و توسعه به عنوان موتور اصلاحات دهه ی اخیر در ترکیه اسطوره ای بیش نیست. اسطوره ای که امروزه حتا از سوی برخی محافل ظاهراً سکولار ایران که به «دمکراتیزه کردن» جمهوری اسلامی دل بسته اند، طوطی وار تکرار می شود.

کمالیسم در برابر اسلامیسیم

امروز دو جریان اصلی نیروهای سکولار و اسلام گرا از جمله برای پیکاری فرهنگی در برابر هم صف کشیده اند. یکی از بارزترین جلوه های این پیکار

فرهنگی، روسری است. در حالی که کمالیسم، با روسری به عنوان نماد سیاسی مخالف است و آن را در موسسات و نهادهای دولتی و از جمله پارلمان و ادارات و نیز دانشگاه‌ها ممنوع کرده است، بر شمار زنانی که در جامعه با روسری ظاهر می‌شوند افزوده می‌شود. ناظران خارجی از رشد این پدیده در ترکیه حیرت کرده‌اند. ترکیه‌ای امروز با ترکیه‌ی ده سال پیش در این زمینه قابل مقایسه نیست. زنانی که به‌گونه‌ای هدفمند از روسری به عنوان پیامی سیاسی استفاده می‌کنند، معمولاً آن را با اعتقادات

شخصی خود پیوند می‌زنند و توجیه می‌کنند. ولی این پدیده در گستره‌ی همگانی ترکیه مناقشات زیادی به راه انداخته است. نیروهای سکولار ترکیه، روسری را پدیده‌ای وارداتی می‌دانند که به سنت این کشور تعلق ندارد و جزو پوشش‌های سنتی آن نبوده است. «نیلوفر گوله» جامعه‌شناس ترک بر این نظر است که روسری زنان اسلام‌گرای ترکیه، بیانگر منازعه‌ی آنان با تجدد و ابراز وفاداری به اسلام است. وی معتقد است که روسری در ترکیه به نماد اسلام‌گرایی تبدیل شده است و هیچ نماد دیگری نمی‌تواند با این شدت و حدت بر تفاوت میان اسلام و غرب پافشاری کند. این نماد مرزی را برجسته می‌کند که میان فرهنگ اسلامی و غربی وجود دارد و از میان برداشتنی

در سخنان این جامعه‌شناس ترک واقعیتی ژرف نهفته است. در حالی که زنان اسلام‌گرای ترکیه در چارچوب دموکراسی این کشور، بر حق خود برای استفاده‌ی آزادانه از پوشش اسلامی تاکید می‌کنند و حتی می‌کوشند آن را در موسسات دولتی و دانشگاه‌ها نیز رواج دهند، هرگز به حق زنانی که در دیگر کشورهای اسلامی با حجاب اجباری

مخالف‌اند توجهی نمی‌کنند. تا کنون هرگز ابتکاری



«عشق ممنوع» که حتا بسیار فراتر از مرزهای ترکیه در کشورهای اسلامی طرفداران پرشماری دارد، در معرض تعطیل است. دولت معتقد است که این سریال با شکستن یکی از تابوها، بنیاد خانواده را در ترکیه متزلزل می‌سازد.

جنگ فرهنگی دولت اردوغان با جامعه‌ی مدرن شهروندی ترکیه از ابعاد دیگری نیز برخوردار است. هم اکنون در بسیاری از مناطق سنتی عملاً به گونه‌ای نانوشته منع نوشیدن مشروبات الکلی حاکم شده است. در شمار زیادی از رستوران‌ها نام مشروبات الکلی خاموشانه از لیست سفارشات حذف شده است. حتا در یکی

از مناطق استانبول پلیس به سرکوب تظاهرکنندگانی پرداخت که در برابر چند میخانه گردآمده بودند و به نفع آزادی نوشش شعار می‌دادند. در آنکارا کیوسک‌هایی که در ماه رمضان مشروب الکلی فروخته بودند مورد حمله‌ی نیروهای فشار اسلام‌گرا قرار گرفتند و صاحبان آن‌ها مضروب شدند. شهردار آنکارا که به حزب اردوغان تعلق دارد قصد داشت میخانه‌های یکی از زنده‌ترین و جذاب‌ترین خیابان‌های این شهر را تعطیل کند، ولی به دلیل مقاومت نیروهای آزادیخواه این اقدام را به تعویق انداخت. در مناطق عقب مانده‌ی آناتولی جنوبی و شرقی، دیگر عملاً کسب مجوز برای فروش مشروبات الکلی ناممکن شده است.

این همه‌ی ماجرا نیست. دولت اردوغان به گونه‌ای خرنده علیه کمالیست‌ها پیشروی می‌کند. در تاریخ نوامبر سال ۲۰۰۹ اعلام شد که دولت برای ۶۵ دادستان و قاضی ترکیه شنود تلفنی کار گذاشته است. این امر باعث جنجال شد و دادستان کل شکایت‌نامه‌ای علیه حزب حاکم تدوین کرد. البته دادگاه قانون اساسی با ممنوع کردن حزب عدالت و توسعه مخالفت کرد.

از سوی اسلام‌گرایان ترک برای پشتیبانی از زنانی دیده نشده که در کشورهای اسلامی مانند ایران ناچارند با زور قوانین شرعی حجاب اسلامی سر کنند. این رویکرد نشان می‌دهد که برای اسلام‌گرایان، آزادی و دموکراسی تا آنجا مطلوب است که برآورنده‌ی خواست‌ها و نیازها و رعایت‌کننده‌ی اعتقادات آنان باشد.

ولی این هم‌اورد فرهنگی در ترکیه، به پوشش اسلامی محدود نیست. اقدامات اخیر رجب طیب اردوغان نشان می‌دهد که دولت وی، هر روز فشارهای بیشتری بر نیروهای سکولار ترکیه وارد می‌کند. هم اکنون نیروهای روشنفکری زیادی وجود دارند که در گستره‌های هنری، فرهنگی، روزنامه‌نگاری و غیره زیر فشار قرار دارند. شماری از نماینده‌های مدرن و انتقادی، به اتهام آنچه دولت اردوغان آن را «مغایرت با اخلاق اسلامی» خوانده است اجازه‌ی نمایش در تئاترها را نیافته‌اند. نمایشگاه‌هایی را که در آن‌ها آثار هنری آکت و تصاویر و نقاشی‌های زنان یا مردان برهنه را نشان می‌دهد، تعطیل کرده‌اند. دامنه‌ی تجاوز فرهنگی دولت اسلام‌گرا حتا به سریال‌های تلویزیونی نیز کشیده شده است. سریال محبوب تلویزیونی

این اقدامات دولت حتا شماری از طرفداران حزب عدالت و توسعه را نیز نگران و بدبین کرده است. ناظران سیاسی پیش بینی می کنند که این حزب درانتخابات آتی نخواهد توانست پیروزی خیره کننده ی سال ۲۰۰۷ را تکرار کند. مصطفی آکیول، روزنامه نگار ترک اخیرا در تفسیری نوشت: «فرهنگ سیاسی حزب عدالت و توسعه همواره

بیشتر به سوی اقتدارگرایی متمایل می شود. بنابراین ترکیه ای که کاملا در حیطه ی استیلای این حزب باشد، نه شاد خواهد بود، نه آزاد و نه دموکراتیک».

اسلام گرایان ترکیه و همصدا با آنان محافل سیاسی غرب و به تقلید از آنان این اواخر نیروهای طرفدار «دموکراتیزه کردن جمهوری اسلامی» در میان ایرانیان، حزب عدالت و توسعه را جریانی آزادیخواه، دمکرات و میانه رو می خوانند. اگر منظور از این سخن آن است که اردوغان و حزبش مانند بیشتر اسلام گرایان در دیگر کشورهای اسلامی اهل خشونت عریان و بمب گذاری و عملیات انتحاری نیستند، می توان این سخن را درست خواند. ولی سیاست اسلام گرایان ترکیه تابعی از تناسب نیروها در این کشور است. جبهه ی نیروهای دمکرات و سکولار در ترکیه از چنان وزنه ای در جامعه برخوردار است که به حزب عدالت و توسعه امکان هرگونه سیاست یا

مانوری را نمی دهد. بر این پایه و با توجه به قدرت نیروهای دمکرات و سکولار در ترکیه، طبعاً اسلام گرایی حزب عدالت و توسعه نمی تواند سنخ و عملکرد یکسانی چون اسلام گرایی خمینیستی در ایران یا اسلام گرایی طالبانیستی در افغانستان داشته باشد. با این همه نمونه هایی که در بالا ذکر شد نشان می دهد که حزب اردوغان با اقداماتی حساب شده و خزنده علیه دستاوردهای سکولاریسم در ترکیه به فعالیتی تب آلود مشغول

است.

ایدئولوژی های توتالیتار اساسا با آزادیخواهی و دمکراسی ناهمخوان هستند. چه کسی می تواند انکار کند که کمونیست ها در همه ی کشورها مادامی که در اپوزیسیون بوده اند، از آزادی و دمکراسی دفاع کرده اند؟ ولی آیا در تاریخ حتا یک نمونه حکومت آزادیخواه و دمکرات وجود داشته



که کمونیست ها در راس آن باشند؟ بنابراین همانگونه که کمونیست و فاشیست دمکرات وجود ندارد، اسلامیت دمکرات نیز وجود ندارد. اسلام گرایی بنابر سرشت خود از بنیاد ضد آزادی و دمکراسی است. البته اگر دمکراسی را صرفاً به حکومت اکثریت فروکاهیم، باید اذعان کنیم که جنبش های توتالیتار در برهه هایی از تاریخ با پشتیبانی توده وار مردمی مسخ شده به قدرت رسیده اند و شاید در آینده نیز برسند. یکی از آخرین

نمونه های آن، جنبش اسلام گرای شیعی خمینیستی در میهن ما بوده است. ولی این نظام ها به رغم اتکا بر پشتیبانی توده وار انبوهی از مردم، هیچ ارتباطی با دمکراسی و آزادی نداشته اند. سنجیدار واقعی نظام دمکراتیک، نه «استبداد اکثریت»، بلکه رعایت اکید حقوق اقلیت و احترام به موازین حقوق بشر است. دمکراسی بدون رعایت حقوق بشر معنا ندارد. حکومت اکثریت بدون رعایت حقوق اقلیت، در بهترین حالت «عوام سالاری» انسان سوزی است که در سه دهه ی گذشته نوع اسلامی آن در میهن ما تجربه شده است. این درست است که حزب اردوغان در ترکیه از صندوق رای به عنوان برنده بیرون آمده است، ولی هر نیرویی که با سازوکاری دمکراتیک به قدرت می رسد، لزوماً نیرویی آزادیخواه نیست. صندوق رای می تواند نردبام صعود به قدرتی توتالیتار و سرکوبگر باشد. همانگونه که در آلمان نازی بود. یک نیروی دمکرات و آزادیخواه تنها در رفتار با دگراندیشان محک می خورد و می تواند نشان دهد تا چه اندازه به موازین دمکراتیک پایبند است.

با این همه، اسلام گرایی یکی از واقعیت های امروزی جامعه ی ترکیه است. نه می توان این واقعیت را انکار کرد و نه حذف. ولی نیروهای لائیک نیز واقعیتی حذف نشدنی و انکارناپذیرند. آینده ی ترکیه در گرو رویارویی این دو نیرو است. این رویارویی تا آنجا که اسلام گرایان به

قواعد رقابت دمکراتیک تمکین کنند، چالشی فرهنگی و سیاسی برای حفظ دستاوردهای دمکراسی و سکولاریسم در برابر اقتدارگرایی دینی خواهد بود. در شرایطی که نقش نهادهای کلاسیک کمالیسم مانند ارتش و احزاب سنتی سکولار کم رنگ تر می شود، جامعه ی مدرن شهروندی ترکیه باید برای سربلند بیرون آمدن از این پیکار همه جانبه و مهار هیولای اسلام گرایی، راهکارهای تازه ای بیابد.

حرکت ملی آذربایجان جنبش سبز

دو جنبش، دو رویکرد، دو تحلیل

مقاله
(ایران)

این روزها بلوغ یک ساله جنبش سبز، بسیاری از فعالان و تحلیل گران سیاسی را بر آن می دارد تا در ستایش، ارائه راهکار یا گاهی نقد این جنبش قلم بزنند. آنچه که معلوم است جنبش سبز در یک ساله گذشته به عنوان یک جنبش اجتماعی-سیاسی در سطح دنیا خود را مطرح کرد و برای رسیدن به اهداف خود در طول این مسیر دشوار به ابزارهای مختلف و راهکارهای متعددی دست یازید. از به کار بردن نمادهای مختلف از جمله بهره گیری از نام آیت الله خمینی و استفاده از نماز جمعه گرفته تا استفاده از اصطلاحاتی چون دموکراسی، مبارزه مدنی، حقوق زنان و ... برای نمایش یک جنبش مدنی و دموکراتیک!

اما اینکه واقعا جنبش سبز چیست؟ چگونه پدید آمد، چه می کند و به کجا خواهد رفت؟، سوالاتی اند که در بسیاری از مقالات و بیانیه ها پاسخ آنها موجود است اما مطلبی که کمتر تحلیل گری از جنبش سبز به پاسخ آن برآمده در نگاه کلی مسائل ملل ساکن در ایران و موضع آنان نسبت به جنبش سبز و برعکس، و در نگاه جزئی تر آذربایجان و سکوت تبریز در قبال حرکت های جنبش سبز است. در این مقاله سعی می شود تا با نگاهی به هر دو حرکت جنبش سبز و جنبش ملی آذربایجان، مواضع آن در قبال ملل مختلف ایران را تشریح کنیم.

در این یک سال چه گذشت؟

پیش از انتخابات

برای بسیاری از فعالین مدنی در ایران از فعالان حقوق زنان و دانشجویی و فعالان ملیت ها گرفته تا نیروهای سیاسی منتقد نزدیک به حکومت مانند اصلاح طلبان، پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ که با انتخاب محمود احمدی نژاد همراه بود، روزهای سختی سپری شد. از بازداشت و زندانی کردن و تعلیق از تحصیل که بیشتر نصیب فعالان جنبش های اجتماعی می شد تا توقیف روزنامه های اصلاح طلبان. اما تمام این سختی ها و تحمل این روزها مهم ترین دلیل برای اجماع فعالان سیاسی منتقد از هر گروهی شد تا در انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ جبهه ای در مقابل محمود احمدی نژاد و برای جلوگیری از

انتخاب مجدد وی ایجاد کنند. این همراهی و اجماع که در حمایت از دو کاندیدای اصلاح طلب آقایان موسوی و کروبی نمود داشت در اصل جبهه ای فراگیر را نه در جهت حمایت همه جانبه از این دو نامزد بلکه برای مقابله با ریاست جمهوری مجدد محمود احمدی نژاد پدید آورد.

فعالان حرکت ملی آذربایجان نیز که در ۴ سال دولت نهم بازداشت ها و زندان های بسیاری را متحمل شده و از سوی حاکمیت بسیار مورد فشار بودند (حتی بسیار بیشتر از مناطق مرکز نشین) در این انتخابات به این جبهه فراگیر پیوسته و در مقابل احمدی نژاد ایستادند. لازم به ذکر است که مانند بسیاری دیگر از فعالان سیاسی-اجتماعی مناطق دیگر ایران، فعالان آذربایجانی نیز از فرصت و فضای باز سیاسی ایجاد شده پیش از انتخابات استفاده کرده و برای توسعه بیشتر گفتمان خود در سطح جامعه تلاش کردند.

پس از انتخابات

پس از انتخابات اما آنچه که اتفاق افتاد همکاری و تعامل فعالان هویت طلب با سایر جنبش های ایران نبود. در طرفی عموما در مرکز نیروهایی که پیش از انتخابات برای جلوگیری از انتخاب مجدد احمدی نژاد اجماع کرده بودند، پس از انتخابات زیر پرچم جنبش سبز برای بازپس گرفتن رای خود دست به تظاهرات های خیابانی و انواع دیگر اعتراض زدند. بیانیه ها و مصاحبه های دو نامزد اصلاح طلب که پس از انتخابات به رهبران یک جنبش ضد حکومتی تبدیل شده بودند و مقالات فعالان سیاسی حامی این حرکت بیش از هر چیز دیگری هویت این جنبش را مشخص می کند. پیوستگی و اتحاد همراهان جنبش سبز در داخل و خارج ایران (بیشتر در ماه های نخستین شکل گیری جنبش سبز) و همچنین تأثیری که این جنبش در سطح جهان گذاشت رد نشدنی است. به هر حال فشار سی ساله حکومت جمهوری اسلامی، در خرداد ۸۸ با صدای اعتراض روبرو شد.

اما در طرف دیگر، یعنی آذربایجان اوضاع همانطور که در تهران، اصفهان، شیراز و ... پیش می رفت نبود. شوک تقلب در انتخابات آذربایجان

را نیز گرفت و در روزهای اول پس از انتخابات در چندین شهر آذربایجان تظاهرات هایی شکل گرفت که با ضرب و شتم توسط نیروهای امنیتی همراه بود. اما پس از نماز جمعه ۲۹ خرداد آیت الله خامنه ای، همان اندک اعتراض ها نیز خاموش شد. آذربایجان آنچه را که در تهران و اصفهان و شیراز رخ می داد، رصد می کرد و برای خود تحلیل می نمود اما خود در جهت خواسته خود حرکت می کرد. آذربایجان در شادی صعود تراکتورسازی به لیگ برتر فوتبال، ورزشگاه های سراسر ایران را مملو از تماشاگر می کرد و شعارهای هویت طلبانه خود را سر می داد. در این سو نیز اتحاد و همبستگی که تراکتور در میان تورک ها برای پیگیری مطالبات خود ایجاد کرده بود یا برعکس اتحادی که تورک ها برای حمایت از تراکتور به عنوان یک سمبل و ابزار برای بیان مطالباتشان فراهم آورده بودند نیز تحسین برانگیز بود. اگرچه کمتر توسط رسانه های فارسی زبان مخالف حکومت گفته می شد اما در پایان بیشتر بازی ها در تبریز راهپیمایی انجام می شد که با سرکوب همراه بود. اگرچه در مقطعی تراکتور بیش از اندازه مورد توجه فعالان حرکت ملی بود اما به تدریج و با تسلط بیشتر این فعالان بر اوضاع این توجه بیشتر به سمت استفاده از تراکتور جذب شد. البته در تمام این یک سال همواره جنبش سبز به عنوان یک موضوع مهم از سوی فعالان حرکت ملی رصد می شد و در مقالات و نوشته ها مورد تحلیل قرار می گرفت.

همچنین آذربایجان در ۱۳ فروردین ۸۹ اتفاق دیگری را داشت و مردم آذربایجان برای اعتراض به خشک شدن دریاچه اورمیه، در اطراف آن جمع شدند که این حرکت نمادین با حمله نیرو های سرکوبگر و بازداشت عده زیادی همراه شد. اگرچه در تمام این یک سال میزان سرکوب و علی الخصوص کشتار در برابر جنبش سبز بیشتر بوده، اما به هر حال آذربایجان نیز چون سال های گذشته سال ناآرامی را پشت سر گذاشت و بازداشت و ضرب و شتم هواداران تراکتور و مردم معترض به خشک شدن دریاچه اورمیه، بازداشت فعالان ملی آذربایجان که در خرداد ۸۹ به اوج



تفرقه در درون این جنبش می شود حتی هزینه های زیادی را به آن تحمیل می کند. البته منظور حذف یا رد برخی نیروهای سیاسی نیست بلکه وجود نیروهای متنوع از تمام گروه های فکری ایجاد یک اتحاد سطحی در مقابل دشمن مشترک را با تاکید بر نقاط مشترک و کلی نیاز دارد. اما این اتحاد سطحی از ایجاد یک استراتژی مشخص و مدون برای مبارزه همراه با جزئیات جلوگیری خواهد کرد. این مطلب را می توان در بیانیه مشترک آقایان موسوی و کروبی قبل از سالگرد ۲۲ خرداد که در آن عدم برگزاری راهپیمایی در

سالگرد ۲۲ خرداد اعلام شده بود، دید که این بیانیه با واکنش های بسیار متفاوتی از سوی جنبش سبز مواجه شد و در نتیجه عده ای به خیابان نیامدند و عده ای آمدند و تعدادی بازداشت شدند. تجربه نشان داده است که این اتحاد های سطحی و مقطعی تا زمان پیروزی یک حرکت اجتماعی همواره آینده این حرکت را در تردید قرار داده است.

۳- نگاه امنیتی روشنفکران پان فارس

بحث و صحبت با روشنفکران فارس و یا به عبارت بهتر مرکز نشین نشان می دهد که این روشنفکران همواره نگاهی پان ایرانیستی در دیدگاه های خود داشته اند. گرچه بیشتر آنان از دموکراسی سخن گفته و بیشتر آنها خود را به نوعی فعال حقوق بشر می دانند اما در مواردی این ادعای آنان مورد تردید جدی قرار می گیرد. برای مثال اکثرا نسبت به حقوق ملت ها صحبت نمی شود یا اگر هم صحبت شود به صورت بسیار کلی و نادر. کمتر دیده می شود که نسبت به تحقیر ملیت ها توسط حکومت، از سوی این روشنفکران عکس العملی نشان داده شود که حتی در بعضی موارد نیز هم سو با جمهوری اسلامی عمل کرده اند. (استقبال از سرکوب قیام مردم آذربایجان در خرداد ۸۵ توسط برخی روشنفکران و یا سکوت در مقابل این سرکوب توسط بیشتر آنان) این نگاه پان ایرانیستی از نگاه امنیتی سر چشمه می گیرد که همواره روشنفکران فارس نسبت به سایر ملیت ها دارند و در جهت حفظ مرزهای ایران نسبت به ملیت های غیرفارس نگاهی بدبینانه و امنیتی دارند. این دیدگاه به روشنفکران فارس این اجازه را میدهد که با ادبیاتی شبیه به ادبیات جمهوری اسلامی، فعالان ملیت های غیر فارس را با اتهاماتی چون تجزیه طلب، عامل بیگانه و یا نیروی جمهوری اسلامی و ... محاکمه کنند. این نگاه هم چنین به روشنفکران مرکز نشین اجازه می دهد تا با نگاهی سانتالیستی خود را قیم و صاحب تمام ملیت های مرزهای ایران بدانند که این خود به رد کثیر المله بودن ایران می انجامد.

خود رسید همه از تداوم سرکوب در آذربایجان خبر می دهد. واقعیت های جنبش سبز (در این قسمت مجموعه ای از ویژگی هایی را که جنبش سبز داراست و معمولا از دید فعالان آن نادیده گرفته می شود را می آوریم)

۱- جنبش مرکزگرا با پراکندگی جغرافیایی خاص

بررسی جغرافیایی تظاهرات های جنبش سبز نشان می دهد که بیشتر این اعتراض ها در شهر تهران رخ داده است. از سوی دیگر شهرهایی چون اصفهان، شیراز و مشهد در برخی مواقع همگام با تهران حرکت کرده و در مرحله بعد نیز شهرهایی چون رشت، قم و نجف آباد در مواردی مانند مرگ آیت الله منتظری با نام جنبش سبز تظاهرات کردند. این فاصله جغرافیایی اعتراضات بین حاشیه با مرکز خود حاکی از نوعی شکاف اجتماعی است. نمود دیگر این شکاف در جنبش سبز شکاف طبقاتی است که جنبش سبز تاکنون در زمینه برطرف نمودن این شکاف و جذب طبقات پایین به خود چندان موفق نبوده است.

۲- متکثر از نیروهای مختلف (بدون چهارچوب فکری مشخص)

هم فعالان جنبش سبز و هم ناظران بیرون از آن اذعان دارند که این جنبش به صورت طیفی از نیروهای نزدیک به حکومت تا نیروهای برانداز حکومت را شامل می شود. می توان گفت که میر حسین موسوی با معرفی خود به عنوان یک اصلاح طلب اصول گرا پیش از انتخابات و مهدی کروبی با شعار های رادیکال در شکل گیری طیفی چنین گسترده نقش داشتند. اما اینکه این تنوع و تکثر فکری نیروهای سیاسی در بدنه یک جنبش خوب است یا بد را باید پاسخ داد. شاید در ابتدای این حرکت اجتماعی بسیاری این تکثر را نوعی تمرین برای دموکراسی و نیز باعث قدرت هرچه بیشتر جنبش سبز در مقابل حاکمیت می دانستند. این عده اغلب کسانی بودند که به دلیل فضای احساسی ابتدایی جنبش سبز عمر حاکمیت موجود را چندان طولانی ندیده و رسیدن به خواسته های خود را

در آینده ای نزدیک تصور می کردند. اما با گذشت یک سال از عمر جنبش سبز و عبور این جنبش از موانع مختلف و رویداد های متنوع این تکثر از این نظر که باز هم حافظه تاریخی انقلاب ۵۷ و اتحاد نیروهای مسلمان و نیروهای چپ را زنده می کند، چندان مساعد به نظر نمی رسد. چرا که امروز و پس از گذشت یک سال عده ای از جبهه های درگیر در جنبش سبز برای مصادره به مطلوب جنبش سبز سعی در تخریب نیروهای دیگر دارند و این نه تنها باعث



۴- جنبش سبز؛ توهم ها و واقعیت ها

حمایت جهانی از جنبش سبز را نمی توان رد کرد. حمایتی که پس از ایجاد موج رسانه ای چون کشته شدن ندا آقا سلطان، و یا ماجرای تجاوز در زندان ها ایجاد شد توجه بسیاری از رسانه ها را به خود جلب کرد. اما این بزرگ شدن گاه بادنکنی بوده و باعث ایجاد توهم در جنبش سبز شده است و این توهم، مانع واقع بینی آن شده و باعث عدم پیشرفت می شود. برای مثال عدم جذب لایه های پایینی جامعه توسط جنبش سبز یا قبول نکردن عدم همراهی ملیت های غیر فارس با این جنبش واقعیت هایی است که معمولاً توسط تحلیل گران جنبش سبز با پذیرفته نشده است. گاهی این موارد از سوی

فعالان جنبش سبز با تحریف اخبار چون خبرهای کذب تجمع در شهرهای آذربایجان سرپوش گذاشته می شود در حالی که چنین کارهایی هم در ایجاد توهم و عدم واقع بینی جنبش سبز اثر گذار است و از سوی دیگر در برابر ملیت های غیر فارس به عنوان نیروی دافعه عمل می کند.

جنبش سبز؛ از سکولاریسم تا ناسیونالیسم

می توان گفت بسیاری از فعالان جنبش سبز یکی از خواسته های خود را یک حکومت سکولار می دانند و برای رسیدن به آن نیازمند ابزارها و جایگزین هایی در سطح جامعه هستند. برای بردن جامعه به سمت سکولاریسم و شخصی سازی مذهب، نیاز به کم رنگ کردن مذهب در بستر جامعه ضروری است. اما این کم رنگ کردن نیازمند جایگزینی اسطوره ای

دیگر به جای مذهب در ذهن توده مردم است. فعالان جنبش سبز برای ایجاد این اسطوره جز تحریک احساسات ناسیونالیستی چاره دیگری نداشتند. این تحریک با بازگشت به ادبیات وطن پرستانه و نمادهایی چون کوروش، تخت جمشید و ... امکان پذیر بود. این جایگزینی اسطوره های ملی-میهنی به جای اسطوره مذهبی که با توجه به سیر جنبش سبز بایستی سریع اتفاق می افتاد، با تحریف تاریخ، اسطوره سازی های کاذب و دروغین و ایجاد یک حس وطن پرستی افراطی رخ داد. تحریف تاریخ و فرهنگ ملیت های غیر فارس به منظور هرچه بزرگ، عظیم تر و یکپارچه نشان دادن ملت ایران البته که بیشتر نیز بسیار اتفاق افتاده بود اما این بار با توجه به سیر و روند سریع جنبش سبز حجم و سرعت بالایی داشت. در یک نگاه می توان این روند را حرکت از پان اسلامیسیم جمهوری اسلامی با شعار ((استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی)) به سمت پان ایرانیسیم جنبش سبز با شعار ((استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی))

نشان داد.

دلایل سکوت آذربایجان

((چرا آذربایجان سکوت کرد؟)) این یکی از سوالاتی است که فعالان و تحلیل گران جنبش سبز در طول عمر یکساله آن بسیار پرسیده و متاسفانه یا خوشبختانه کمتر کسی از آنان به دنبال پاسخی دقیق، منطقی و مستدل برای آن برآمده این پرسش بوده است. حضور آذربایجان به رهبری تبریز به عنوان یک قدرت تعیین کننده در معادلات سیاسی و موازنه قدرت در تاریخ ایران ردنشده و حاوی این مورد است که یک نیروی مبارز و آگاه به مسائل سیاسی در روح آذربایجان بوده و خواهد بود. این سوال که چرا آذربایجان سکوت کرد خود اعترافی آشکار به وجود

چنین قدرت و نیرویی در روح جمعی مردم آذربایجان است. اما چرا آذربایجان سکوت کرد؟ واقعیت این است که برای جواب به این سوال باید در میان مردم آذربایجان بود چرا که نمی شود بیرون از آذربایجان نشست و بدون هیچ آشنایی نسبت به فضای حاکم آذربایجان در مورد علل این سکوت نظر داد.

اما پاسخ این سوال را می توان در سه قسمت دسته بندی کرد:

۱- بی اعتمادی: می توان فاصله ای که بین روشنفکران فارس و ترک و همچنین ملت ترک و ملت فارس ایجاد شده است را مهمترین عامل این بی اعتمادی دانست. این بی اعتمادی در طول تاریخ و در موارد مختلف تشدید شده است و امروز در نتیجه بین دو جنبش اجتماعی فاصله افتاده است. امروز حافظه تاریخی ملت آذربایجان با یادآوری وقایع مختلف تاریخی چون مشروطه و انقلاب ۵۷،

تمام هزینه هایی را که در طول تاریخ در مبارزه پیشگام همزمان فارس خود داده اما تنها آنچه که نصیب او شده است بسیار کمتر از ملت فارس بوده است که این باعث بی اعتمادی به مبارزه همراه با مبارزان فارس شده است. از طرف دیگر در یک سال اخیر مصادره حرکت های اعتراضی که در جهت اهداف حرکت ملی آذربایجان توسط بعضی از فعالان جنبش سبز صورت گرفته (مانند اعتراض نسبت به خشک شدن دریاچه اورمیه) و اتهام زنی از سوی فعالان جنبش سبز نسبت به فعالان حرکت ملی مبنی بر همکاری آنان با نهادهای امنیتی به بی اعتمادی و فاصله میان این دو گروه افزوده و بیش از پیش اتحاد و تعامل آنان جلوگیری می کند.

۲- تجربه تلخ؛ ۱ خرداد

حرکت ملی آذربایجان با رشد و شکوفایی در سال های اخیر تجربه های بسیاری را به دست آورده است و تجربه های زیادی را از سر گذرانده است.



بیشترین انتقادات از سوی فعالان ملیت های غیر فارس به جنبش سبز این است که این جنبش، فعالان، تحلیل گران و رهبران آن در مورد ملیت های غیر فارس، آینده و حقوق آنان سکوت کرده و یا حتی در مواردی آنان را نادیده گرفته اند. سوالاتی از قبیل اینکه در صورت پیروزی جنبش سبز نوع حکومت در ایران چگونه خواهد بود، تکلیف حقوق ملیت های غیر فارس چه خواهد شد و تمام سوالاتی که به وضعیت این ملت ها مربوط می شود تاکنون از سوی جنبش سبز مسکوت مانده است. این سکوت جنبش سبز از بر سکوت آذربایجان تاثیر گذارده است.

سکوت آذربایجان؛ سکوت ملت یا سکوت میللتچی؟

اینکه توده مردم آذربایجان در مقابل جنبش سکوت کرد با اینکه فعالان حرکت ملی آذربایجان (میللتچی ها) سکوت کردند، سوالی است که به شناخت جامعه آذربایجان نیاز دارد. واقعیت این است که یادآوری خاطرات خرداد ۸۵ و همچنین تجربه های تاریخی دیگر از مبارزه همراه با فعالان مرکز نشین بر سکوت توده مردم آذربایجان تاثیر گذار بود. اما همین توده در بازی های تراکتور سازی که در آنجا نیز

سرکوب مردم و هواداران تراکتور وجود داشت و یا در تجمع نسبت به خشک شدن دریاچه اورمیه سکوت نکرد. اینجا نقش فعالان و نخبگان سیاسی-اجتماعی حرکت ملی دیده می شود که در سکوت آذربایجان نقش دارند. این نقش با تشریح دلایلی چون بی اعتمادی و اهداف غیر مشترک از نگاه تاریخی-سیاسی و انتقال آن به توده مردم توسط فعالان حرکت ملی ایفا شد. اما باید توجه داشت که این تاثیر فعالان در میان مردم یک فرمانبری بی چون و چرا نیست چرا که همچون جنبش سبز که در آن توده مردم در مواردی به دعوت های رهبران این جنبش لبیک نگفتند، توده مردم آذربایجان نیز با توجه به شرایط خود از فعالان تاثیر می پذیرد. بنابراین در یک نگاه کلی هم توده و هم فعالان آذربایجان در یک رابطه



دیالکتیکی با هم سکوت در مقابل جنبش سبز را به عنوان یک استراتژی تعیین کردند و آینده نیز تعیین خواهد کرد که حاصل این برآیند همچنان عدم تعامل با جنبش سبز است یا انتخاب یک استراتژی دیگر.

بازداشت فعالان و سرکوب شدیدی که در قسمت حاشیه ای ایران وجود دارد و همچنین حساسیت زیادی که نهادهای امنیتی بر روی فعالان جنبشهای ملی دارند و تجربه فعالیت در فضای سرکوب آن هم در دو سمت یکی بر علیه حکومت و دیگری بر علیه شوونیسم فارس تحت عنوان مستقل حرکت ملی به بلوغ حرکت ملی آذربایجان کمک کرده است. یکی از این تجربه ها تظاهرات های خرداد ۸۵ است که در کنار تجربیات مفید و تأثیری که در افزایش قدرت حرکت ملی آذربایجان به همراه داشت اما سرکوب زنده و شدید ملت آذربایجان و کشتار آنان توسط نیرو های سرکوبگر هیچ وقت از حافظه تاریخی ملت آذربایجان پاک نخواهد شد. این تجربه تلخ در حافظه مردم آذربایجان تاثیر گذارده و از آنجا که حوادث پس از انتخابات سرکوب توسط حاکمیت همراه شد، این تجربه یکی از دلایل عدم همراهی آذربایجان با جنبش سبز شد. البته این مورد تنها دلیل سکوت آذربایجان در قبال جنبش سبز نیست. بلکه تجربه تلخ خرداد ۸۵ به همراه حس بی اعتمادی به حرکت های مرکزگرا این سوال را برای ملت آذربایجان پیش می آورد که ((چرا و برای چه هدفی می خواهیم هزینه بدهیم؟)).

۳- اهداف غیر مشترک:

برخلاف فعالان جنبش سبز از تمام طیف ها که هدف اصلی آنان برگزاری یک انتخابات آزاد برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک است، مشکل فعالان حرکت ملی تنها با حکومت جمهوری اسلامی نیست. بلکه این حکومت تنها به عنوان نمادی از یک دیکتاتوری بزرگ تر به نام شوونیسم فارس در اینجا مطرح است. از این رو فعالان آذربایجانی حاکمیتی به نام شوونیست فارس که بر مرزهای ایران حاکم است و در دهه های اخیر با لباس حاکمینی مختلف ملیت های غیر فارس را مورد استثمار قرار داده، مبارزه می کنند. ممکن است در آینده جنبش سبز نیز چنین حاکمیتی به وجود آید و این حرکت تنها تغییر لباس دیگری باشد برای شوونیسم. اینکه جنبش سبز به سمت یک حکومت شوونیستی دیگر می رود درست باشد یا غلط، فعالان حرکت ملی را از همراهی با

این جنبش باز می دارد. همان دیدگاه کلی مبارزه با شوونیسم فارس باعث می شود تا فعالان حرکت ملی به همان راه قبلی خود ادامه دهند و در راهی هزینه دهند که به تأمین خواسته های خود بیانجامد و نه در راهی که هیچ تضمینی بر آینده اش در قبال ملت های غیر فارس نیست.

۴- سکوت جنبش سبز: سکوت آذربایجان

سعید متین پور روزنامه نگار و فعال مدنی آذربایجان است. او متولد ۱۳۵۴ شهر زنجان و ساکن همین شهر است. سعید متین پور فارغ التحصیل رشته فلسفه از دانشگاه تهران و یکی از فعالان شناخته شده حرکت ملی آذربایجان است که بارها سابقه دستگیری توسط نهادهای امنیتی ایران را دارد.

سعید متین پور در شب چهارم خرداد ۱۳۸۶ - ماه مه ۲۰۰۷ دستگیر شد و پس از تحمل ۲۷۸ روز بازداشت موقت - در هشتم اسفند ۸۷ به قید وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی از زندان اوین آزاد شده بود. این روزنامه نگار طی جلسه‌ای غیر علنی در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران محاکمه و به هشت سال حبس تعزیری

محکوم شده بود. دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز آذر ماه ۸۷ حکم هشت سال زندان این فعال حقوق بشر آذربایجانی را تایید کرد. او روز بیستم تیر ۸۸ از سوی قاضی صلواتی رئیس



شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به این دادگاه احضار شده بود که پس از حضور در دادگاه، مأموران او را بازداشت و به زندان اوین تهران منتقل کردند.

وی بیشتر مدت زمان بازداشتش را در سلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین تهران و تحت شکنجه‌ها و فشارهای شدید جسمی و روحی گذرانده است و اینک در اثر همان شکنجه‌ها از ناراحتی‌های گوارشی و سردرد و کمردرد شدید پس از آزادی از زندان اوین رنج می‌برده است و انتقال سعید متین پور به زندان باعث نگرانی از وضعیت سلامتی جسمی او شده است. متین پور عضو هیات تحریریه هفته نامه‌های «یارپاق»، «موج بیداری» و وبلاگ

نویس و فعال مدنی است که به خاطر دفاع از حقوق ملت ترک، نوشتن مقالات در وبلاگ و سایر فعالیت‌های مدنی با این اتهامات روبرو شده است.

برای سعید متین پور:

روشنفکر عاصی

بدون ترس و واهمه به تنهایی در برابر سیستم شوونیست ایران قامت برافراشت. روشنگری‌های وی درباره ستم ملی بر علیه آذربایجانی‌ها در قالب نشریات و روزنامه‌ها، جسارت و شجاعتش در پیشقدمی برای برگزاری مراسم ملی و کاریزمای ویژه اش، خیلی زود او را به یکی از معروف‌ترین شهروندان آذربایجان تبدیل کرد. مبارزه مدنی این روشنفکر در این دوران وی را به نماد مبارزه مدنی آذربایجان تبدیل کرد. اغراق نیست اگر بگوییم که سعید جزو اولین افرادی در حرکت ملی آذربایجان بود که مبارزه مدنی را هم در رفتار و هم در گفتار خویش نهادینه کرد و آن را برای نسل‌های بعدی خویش به یادگار گذاشت.

سعید نماد مبارزه مدنی آذربایجان در سال ۸۶

همدان و زنجان آنها را از هویت ترکی و آذربایجانی بسیار دور کرده بود اما با ظهور حرکت ملی آذربایجان و نقش آفرینی افرادی چون سعید، مقاومت و مبارزه در برابر این نسل‌کشی فرهنگی آغاز شد.

سعید که کار سختی برای مبارزه با الیناسیون ملی و آسیمیلیاسیون فرهنگی عمیق ملت آذربایجان در زنجان در پیش رو داشت با اتخاذ سیاست مبارزه منفی به خوبی از عهده این مهم برآمد. وی از این دوران مبارزه مدنی خویش را در راه مطالبات برحق ملت خویش آغاز کرد. وی به سان یک روشنفکر و در کسوت یک روزنامه نگار یا فعال مدنی یا فعال حقوق بشر در تمامی این عرصه‌ها وظیفه یک روشنفکر عاصی و منتقد را بخوبی ایفا کرد. سعید

سعید متین پور یکی از شناخته شده‌ترین چهره‌های حرکت ملی آذربایجان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی است. او جزو سرمایه‌های انسانی حرکت ملی آذربایجان است. سرمایه‌هایی که نام و آوازه‌اشان، اعتباری برای حرکت ملی آذربایجان به حساب می‌آید. اما جایگاهی که سعید در آن قرار گرفته است به سادگی به دست نیامده است. سعید متین پور به اعتراف همگان، نقش اصلی را در بیداری شعور ملی مردم زنجان را در طول سالیان گذشته ایفا کرده است. این مسئله زمانی حائز اهمیت است که متوجه باشیم که سیاست‌های آسیمیلیاسیون زبانی و فرهنگی نظام پهلوی و جمهوری اسلامی در طول هشتاد و پنج سال گذشته در برخی شهرها و استان‌ها نظیر قزوین،

و بالاخره زندان سهم سعید شد. تا اگر او را نتوانستند تطمیع کنند، تهدید کنند، به زانو دریاورند و متوقف کنند حداقل در زندان خیالشان از بابت او را راحت باشد و او را اسیر کنند. اما سعید اسیر و زندانی نیست. من مطمئن هستم که از نظر معنایی سعید جزو آزادترین مردان زمین است. سعید متین پور به خطر همه باورهای دوست داشتنی اش، به خاطر همه جسارت های تمام نشدنی اش و به خاطر تمام پیشگامی های فراموش نشدنی اش باید هشت سال از ما دور باشد. مایی که نگران

سلامتی اش هستیم و نمی دانیم که در این بین نگران کمر درد یادگاری سلول های انفرادی اوین اش باشیم یا بیماری قلبی اش که هر از چند گاهی اذیتش می کند اما همه می دانیم که نباید نگران خودش باشیم.

ما مطمئن هستیم که سعید پس از زندان باز هم همان سعید خواهد بود. سعیدی که همه می شناختیمش و تحسین می کردیم. اما شاید هم سعید تغییر بکند. آری شاید هم باید منتظر یک چهره جدید از سعید باشیم. تصاویر قبلی او که خیلی خوب به خاطرم مانده است. یک روشنفکر و مبارز مدنی و یک روشنفکر و نماد مقاومت...

تصویر جدید سعید چه

خواهد بود؟

هر چه که باشد؛ سعید یک روشنفکر عاصی و منتقدی در هزاره سوم است که غم سنگین اسارت ملتش را به تنهایی بر دوش می کشد... کسی که باید دوستش بداریم و به یادش باشیم...

به امید آزادی سعید متین پور

به امید آزادی تمام زندانیان سیاسی آذربایجان

به امید آزادی آذربایجان جنوبی

بازداشت شد. اما به نظر می رسید که این بازداشت با بازداشت های قبلی او فرق داشت. آنها می خواستند تا سعید را به زانو درآورند تا به این وسیله تصویر ایده آل حرکت ملی آذربایجان را در عرصه مبارزات مدنی مخدوش کنند. بیش از دویست روز (نزدیک به هفت ماه) در سلول های انفرادی بند ۲۰۹ اوین این عملیات ادامه داشت اما در نهایت این شکنجه گران رژیم شوونیست ایران بودند که در برابر مقاومت و استقامت سعید به زانو درآمدند.

ایمان و باور عمیق سعید متین پور باعث شد تا او در این مدت طولانی تمام مصایب و سختی های جسمی و روانی شکنجه ها را تحمل بکند اما حتی به اندازه سرسوزنی نیز از مواضع حق طلبانه خویش کوتاه نیاید. با این که غیرقابل باور است اما سیستم شوونیست ایران با تمام دستگاه معظم خویش در برابر عظمت شخصیت سعید شکست خورده بود. این شکست، پیروزی جامعه آذربایجان قلمداد می شد، پیروزی ای که سعید با از خودگذشتگی و فداکاری غیرقابل وصف به ارمغان آورده بود. ره آورد جامعه آذربایجان پیروزی بر سیستم شوونیست ایران بود و دستاورد سعید انواع و اقسام بیماری های جسمی

و روانی. سعید همان ققنوسی بود که در آتش نیستی خویش، هستی ملت خویش را رقم می زد.

خیلی زود تصویر جدید سعید در اذهان فعالان حرکت ملی آذربایجان شکل گرفت. تصویر جدید سعید، نماد مقاومت ملی آذربایجان بود. سعید تفاوت نکرده بود. این وجه دیگر کار روشنفکری سعید بشمار می رفت تا با استقامت و مقاومت خویش در زندان ثابت کند که آزادی بدون هزینه و بها به دست نمی آید. او در سلول انفرادی و در زیر انواع و اقسام شکنجه ها همانی بود که همیشه می گفت، همیشه می نوشت و همیشه عمل می کرد. این وجه اعتقادی و باوری روشنفکری بود که با این مقاومت تبدیل به چهره ای فراموش نشدنی و محبوب در تاریخ معاصر آذربایجان شد. جالب آن که همان سیستمی که قصد داشت تا او را به زانو دریاورد و دست یافتنی بکند او را به چهره ای ابدی و دست نیافتنی تبدیل کرد.

گزارش ماهانه دفاع از زندانیان سیاسی آذربایجانی در ایران (آداپ) ژوئن ۲۰۱۰



نقض سیستماتیک حقوق بشری آذربایجانیها در ایران در ماه ژوئن ۲۰۱۰ نیز همچون ماههای گذشته ادامه داشت. فعالین مدنی مورد بازداشت‌های خود سرانه و طولانی مدت قرار گرفته و کماکان از حق داشتن وکیل در دوران بازداشت محروم بوده و مسئولین قضایی از بیان علت دستگیری و اتهامات آنها امتناع می کنند.

بازداشتها

در حالی ما شاهد سیر سعودی حبس های جدید در آذربایجان هستیم که چند تن از فعالین مدنی آذربایجانی از جمله اکبر آزاد نویسنده و روزنامه نگار، دکتر علیرضا عبداللهی فعال مدنی، حمیده فرج زاده فعال حقوق زنان،

مهندس شهرام رادمهر فعال مدنی، آیدین خواجه ای فعال دانشجویی، آیت مهرعلی بیگلر که در هفته های اخیر بازداشت شدند همچنان در حبس به سر می برند. مسئولین قضایی از بیان علت دستگیری و اتهامات آنها امتناع می کنند و اجازه ملاقات وکیل و خانواده با آنها را نمی دهند، وکیل از حق حضور در جلسات بازجویی و دسترسی به پرونده محروم است.

مهندس محمود فضلی و حیدر کریمی روز سه شنبه ۱۸ خرداد ۸۹ (۸ ژوئن ۲۰۱۰) از سوی ماموران اداره اطلاعات در تبریز و خوی بازداشت و به وزارت اطلاعات تبریز منتقل شدند. محمود فضلی عضو هیات موسس مجمع دانشگاهیان آذربایجان و عضو شورای نویسندگان نشریه دانشجویی "ایشیق" دانشگاه علم و صنعت تهران و حیدر کریمی عضو هیات تحریریه هفته نامه توقیف شده سینای همدان، مدیر مسئول سابق نشریه دانشجویی "ایلدیریم" در دانشگاه بوعلی سینا و عضو شورای مرکزی موسسه غیر دولتی اورین خوی می باشند.

ماموران اداره اطلاعات تبریز عصر روز ۱۸ خرداد (۸ ژوئن) محمود فضلی را در تبریز بازداشت و پس از تفتیش منزل اتومبیل شخصی، کتابهای شعر و داستان ترکی، مدارک شناسایی و سایر وسایل شخصی وی را با خود بردند. ماموران اداره خوی نیز عصر همین روز حیدر کریمی فعال سابق دانشجویی آذربایجان را در یکی از خیابانهای شهر خوی بازداشت و با مراجعه به منزل پدری وی پس از تفتیش منزل کیس کامپیوتر و کتابها و سایر وسایل شخصی وی را با خود بردند.

پیش از این نیز حیدر کریمی در دانشگاه بوعلی سینای همدان بازداشت و دادگاه انقلاب همدان وی را پس از تحمل دو ماه بازداشت موقت به یکسال حبس تعلیقی محکوم کرده بود. مهندس محمود فضلی نیز در سالهای گذشته چندین بار دستگیر و محاکمه شده بود.

نعیم احمدی خیاوی فعال دانشجویی آذربایجانی و دانشجوی زمین شناسی دانشگاه تبریز ۲۳ خرداد ۸۹ (۱۳ ژوئن ۲۰۱۰) در منزل دانشجویی یکی از دوستانش در تبریز دستگیر و به بازداشتگاه وزارت اطلاعات این شهر منتقل شد. مسئولین قضایی و امنیت کماکان از دادن پاسخ به سوالات خانواده مبنی بر اتهام این فعال دانشجویی امتناع می کنند. احمدی فعال

دانشجویی و عضو شورای مرکزی انجمن ادبی سهند و دبیر انجمن اسلامی دانشکده علوم طبیعی دانشگاه تبریز است که پیش از این نیز از سوی کمیته انضباطی دانشگاه تبریز احضار شده بود.

مهندس ابراهیم رشیدی روزنامه نگار و وبلاگ نویس آذربایجانی روز دوشنبه ۲۴ خرداد ۸۹ (۱۴ ژوئن ۲۰۱۰) توسط ماموران اداره اطلاعات اردبیل بازداشت و به وزارت اطلاعات تبریز انتقال یافت. براساس آخرین اخبار رسیده وی پس از اتمام بازجوییها در وزارت اطلاعات تبریز در روزهای گذشته به زندان مشگین شهر انتقال یافته است. به گفته نزدیکان خانواده رشیدی پرونده این روزنامه نگار در شعبه پنجم دادسرای عمومی و انقلاب اردبیل به ریاست قاضی خندستانی در جریان است. ابراهیم رشیدی عضو هیات تحریریه ماهنامه "بایرام" و هفته نامه توقیف شده "نوید آذربایجان" و وبلاگ نویس، مدرس زبان ترکی آذربایجانی، عضو مؤسس سازمان غیر دولتی ((NGO "آذرتوپراق"، عضو هیأت مؤسس و دبیر کانون فرهنگی "استاد شهریار" دانشگاه اورمیه، مدیر مسئول نشریه دانشجویی "اولدوز"، سردبیر نشریه دانشجویی "بولوت" در دانشگاه اورمیه و شاعر می باشد. این ژورنالیست و فعال مدنی شناخته شده آذربایجانی در سالهای اخیر چندین بار دستگیر و به زندان محکوم شده است. سازمان عفو بین الملل با صدور اطلاعیه هایی در ۱ آوریل و ۱ می ۲۰۰۶، بازداشت و فشار بر رشیدی را محکوم نموده بود.

زهره فرج زاده همسر آیت مهر علی بیگلر فعال بازداشتی آذربایجانی روز شنبه ۲۹ خرداد ۸۹ (۱۹ ژوئن ۲۰۱۰) پس از حضور در دفتر بازپرسی

شعبه چهارم دادسرای عمومی و انقلاب تبریز به اتهام تبلیغ علیه نظام دستگیر شد. دستگیری خانم فرج زاده پس از آن صورت گرفت که وی جهت ارائه درخواست تماس تلفنی با همسرش آیت مهرعلی بیگلو، که از ۲۰ اردیبهشت ۸۹ در بازداشتگاه اداره اطلاعات تبریز به سر می برد به شعبه چهارم بازپرسی دادسرای تبریز مراجعه نموده بود.

پیش از این نیز ماموران امنیتی حمیده فرج زاده کارمند بیمارستان شهید مطهری ارومیه و خواهر زهرا فرج زاده را در منزل پدریش در ارومیه بازداشت و به سلولهای انفرادی زندان تبریز منتقل کرده بودند. منابع محلی گمان می برند بازداشت زهرا فرج زاده جهت وارد کردن فشار بر همسرش آیت مهرعلی بیگلو و پس از مصاحبه های وی در رابطه با وضعیت شوهرش که بیش از یک ماه از بازداشتش در بازداشتگاه اداره اطلاعات تبریز می گذرد صورت گرفته است.

یونس سلیمانی فعال دانشجویی آذربایجانی در دانشگاه بوعلی سینای همدان، مدیر مسئول سابق نشریه دانشجویی "ایلدیریم" و دبیر سابق کانون فرهنگی شهریار این دانشگاه روز پنجشنبه ۲۷ خرداد ۸۹ (۱۷ ژوئن ۲۰۱۰) در منزل پدری اش در اردبیل بازداشت و به اداره اطلاعات تبریز منتقل شد. ماموران اداره اطلاعات اردبیل بدون نشان دادن حکم قاضی، وارد منزل پدری سلیمانی شده و پس از بازداشت این فعال دانشجویی اقدام به تفتیش منزل نموده و کیس کامپیوتر و کتابهای او را با خود برده اند. به گفته منابع نزدیک به خانواده سلیمانی قاضی پرونده قرار بازداشت دوماهه برای وی صادر کرده است. خانواده

سلیمانی به شدت نگران وضعیت سلامتی وی هستند و می گویند این فعال دانشجویی دچار بیماری هپاتیت بوده و از کبد درد شدید رنج می برد بطوریکه در سال گذشته روده سلیمانی را عمل کرده اند و وی نیاز مداوم به دارو و مراقبت پزشکی دارد.

فیروز یوسفی فعال مدنی آذربایجانی و درجه دار اخراجی نیروی زمینی ارتش ایران روز دوشنبه ۳۱ خرداد ۸۹ (۲۰ ژوئن ۲۰۱۰) توسط ماموران حفاظت اطلاعات ارتش در تهران بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده است. ماموران حفاظت اطلاعات ارتش، این فعال آذربایجانی را هنگامی که وی جهت دریافت مزایای بازخرید اجباری به کارگزینی پادگان فرماندهی ترابری نیروی زمینی ارتش مراجعه نموده بود بازداشت کرده اند. بازپرس شعبه سوم دادسرای امنیت تهران به خانواده



این فعال آذربایجانی گفته است که یوسفی پس از مصاحبه با رسانه های خارجی در خصوص اخراجش از کار بازداشت شده است. فیروز یوسفی روز چهارشنبه ۲ تیر ۸۹ (۲۳ ژوئن ۲۰۱۰) طی تماس تلفنی با خانواده از بازداشت خود در مکانی نامعلوم خبر داده است. تلاشهای خانواده این فعال آذربایجانی برای اطلاع از هویت نهاد صادر کننده حکم جلب و محل بازداشت وی بی نتیجه بوده و این امر باعث نگرانی خانواده از وضعیت سلامتی او شده است.

این فعال مدنی دوشنبه هفته گذشته نیز به شعبه سوم دادسرای امنیت تهران احضار و مورد بازجویی مامورین امنیتی قرار گرفته بود. یوسفی اسفند ماه ۸۸ پس از ده سال خدمت در نیروی زمینی ارتش ایران به حکم کمسیون رسیدگی به تخلفات کارکنان این نهاد نظامی بازخرید اجباری شده بود. این فعال آذربایجانی آبان و اسفند ۸۷ در شهرهای تهران و مراغه نیز بازداشت و به قید وثیقه از زندان آزاد شده بود.

شکرائه قهرمانی فرد فعال مدنی آذربایجانی و معلم دبستانهای شهر خدا آفرین روز سه شنبه ۱ تیر ۸۹ (۲۲ ژوئن ۲۰۱۰) توسط ماموران امنیتی در کلیبر بازداشت و به بازداشتگاه وزارت اطلاعات تبریز انتقال یافت. شکرائه قهرمانی فرد دانشجوی روان شناسی دانشگاه آزاد تبریز می باشد که پیش از این نیز در ۲۱ آذر ۸۱، ۱۲ تیر ۸۳ و اسفند ۸۶ بازداشت و پس از مدتی بازداشت به قید وثیقه از زندان آزاد شده بود.

حسن رحیمی بیات، مهندس عمران و از فعالان حرکت ملی آذربایجان و عضو کمیته گزارش گران حقوق بشر بعد از ظهر روز شنبه ۱۲ تیرماه ۸۹ (۳ ژوئیه ۲۰۱۰) در محل کار خود

که توسط اداره تربیت بدنی آذربایجانشرقی در پارک ائل گولی تبریز برگزار شده بود بدست ماموران اداره اطلاعات بازداشت گردید. ماموران امنیتی چندی بعد طی تماسی تلفنی با سیما دیدار همسر علیرضا فرشی از وی خواستند تا برای ملاقات با همسرش به زندان تبریز مراجعه کند که پس از حضور دیدار در زندان تبریز مامورین امنیتی وی را بازداشت کردند. فرشی و دیدار پس از تحمل بازداشت موقت سه و یک ماهه به قید وثیقه از زندان تبریز آزاد و شعبه سوم دادگاه انقلاب تبریز در ۲۳ آبان ۸۸ (۱۳ نوامبر ۲۰۰۹) این روج آذربایجانی را به یکسال حبس تعزیری محکوم کرد.

در جریان راهپیمایی خانوادگی ۱ خرداد ۸۸ عده ای از شرکت کنندگان در این پیاده روی همگانی اقدام به سردادن شعار "تورک دیلینده مدرسه" کرده بودند. به دنبال این امر ماموران امنیتی ضمن حمله به شعار دهندگان و ضرب و شتم آنها عدهای را بازداشت کردند. سیما دیدار مدیر مسئول سابق نشریه دانشجویی یاشماق در دانشگاه تهران و شاعر آذربایجانی و علیرضا فرشی از فعالین سابق دانشجویی دانشگاههای شریف و تهران و استاد دانشگاه آزاد جلفا می باشد. سازمان عفو بین الملل روز نهم ژوئن ۲۰۰۹ با انتشار اطلاعیه ای ضمن بررسی وضعیت حقوق بشر در فضای انتخاباتی ایران، خبر از بازداشت و زخمی شدن بیش از ۱۵ نفر در تبریز از جمله علیرضا فرشی داده بود.

خطر سنگسار

سکینه محمدی آشتیانی، زن آذربایجانی از شهر تبریز که با حکم سنگسار به مرگ محکوم شده است در خطر اجرای این حکم قرار دارد. طبق خبری که وکیل او داده، همه راههای قانونی بسته شده و پرونده برای بخش اجرای احکام یعنی اجرای حکم سنگسار فرستاده شده است. به گفته محمد مصطفایی، وکیل نامبرده او به اتهام گناه ناکرده زنای محصنه به سنگسار محکوم شده و از سال ۱۳۸۴ در زندان تبریز بسر می برد. مصطفایی وکیل خانم محمدی پیش تر در مصاحبه با بخش آذربایجانی رادیو اروپای آزاد این مساله را چنین شرح داده بود:

((پیشتر خانم محمدی به اتهام داشتن رابطه نامشروع با حکم دادگاه به ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم میشود. سپس حکم دادگاه مورد اجرا قرار میگیرد اما مدتی پس از اجرای حکم شلاق وی، شوهر او به قتل می رسد. پس از حادثه قتل پرونده جنایی دیگری برای خانم محمدی باز میشود. سپس وی را مجبور میکنند که به عمل زنا با مردان دیگر اعتراف کند. در صورتی که وی در جلسه دادگاه مکررا این اعتراف خود را تکذیب کرده و گفته که وی را مجبور به چنین اعترافی نموده اند. ۵ قاضی در هیات قضایی پرونده وی را بررسی میکنند. با دوتن از قضات حکم به تبرئه وی و سه تن حکم به سنگسار وی داده اند که در مجموع محمدی به سنگسار محکوم گشته است.))

دستگیر شده است. بنا به گزارش شاهدان عینی چهار نفر از نیروهای اطلاعات به محل کار وی مراجعه، وی را بازداشت و به زندان اوین منتقل کرده اند. گفتنی است رحیمی بیات دو سال پیش از این نیز در شهر یورماه ۱۳۸۷ همراه با یک گروه ۲۰ نفره در یک مراسم افطاری بازداشت شده و در بندهای ۲۴۰ و ۲۰۹ اوین به مدت قریب به ۴۰ روز در انفرادی به سر برده بود.

صدور قرار وثیقه

حسین نصیری فعال مدنی آذربایجان در جریان اعتراض به خشکیده شدن دریاچه اورمیه، در ۱۳ فروردین ماه ۸۹ (۲ آوریل ۲۰۱۰) همزمان با روز طبیعت از سوی نیروهای امنیتی در کنار پل میان گذر دریاچه اورمیه بازداشت و به اطلاعات شهرستان اسکو انتقال و سپس به وزارت اطلاعات تبریز منتقل و با پرونده سازی جدید دیگری روبه رو شده و پس از تحمل دو ماه انفرادی به زندان مرکزی تبریز انتقال یافته است. برای آزادی موقت این فعال مدنی علاوه بر دادگاه اسکو که وثیقه ۳۰ میلیون تومانی صادر کرده، وی به پرداخت وثیقه و ضمانت ۱۰۰ میلیون تومانی از دادگاه انقلاب تبریز برای پرونده جدید روبه رو است. که در کل برای آزادی موقت این فعال مدنی آذربایجان ۱۳۰ میلیون تومان قرار وثیقه صادر کرده اند.

آزادی به قید وثیقه

سعید بیدخت فعال مدنی و دو تن دیگر از شهروندان آذربایجانی که روز چهارشنبه ۲۶ خرداد ۸۹ (۱۶ ژوئن ۲۰۱۰) توسط ماموران حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی تبریز بازداشت شده بودند به قید وثیقه آزاد شدند. بازداشت این افراد در جریان برگزاری مسابقه فوتبال تیمهای شهرداری تبریز و سپاهان نوین اصفهان در ورزشگاه اختصاصی تراکتورسازی صورت گرفته بود. از اسامی دو بازداشتی دیگر اطلاعی در دست نیست. سعید بیدخت پیش از این در جریان تظاهرات گسترده آذربایجانیها بر علیه کاریکاتور نژادپرستانه روزنامه ایران در سال ۸۵ بازداشت و پس از تحمل حکم ۸ ماه حبس تعزیری از زندان اهر آزاد شده بود. مسابقات فوتبال در ماههای گذشته به صحنه طرح مطالبات آذربایجانیها تبدیل شده است. شهروندان آذربایجانی با سردادن شعارهایی همچون "تورک دیلینده مدرسه" (مدرسه به زبان ترکی) مطالبات ملی خود را مطرح و خواستار پایان دادن به تبعیضهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و غیره در حق آذربایجانیها در ایران می شوند.

محکومیت

شعبه یکم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجانشرقی مهندس علیرضا فرشی استاد دانشگاه و همسرش سیما دیدار را به شش ماه حبس تعزیری قطعی محکوم نمود. بر اساس حکم صادره از سوی قاضی علیزاده، اتهام این افراد تبلیغ علیه نظام عنوان شده و حکم یکسال حبس تعزیری صادره برای این زوج آذربایجانی به شش ماه حبس تعزیری کاهش پیدا کرده است. علیرضا فرشی در جریان مراسم راهپیمایی خانوادگی ۱ خرداد ۸۸ (۲۲ می ۲۰۰۹)

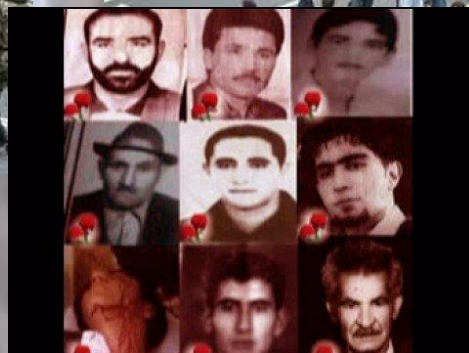
پرونده ویژه

یک خرداد؛

قیام یک ملت...



Tebritz 22 may 2006



هامیمیز بیریمیز، بیریمیز هامیمیز اوچون!

بوراخراق، بو زنجیرین قیریلدیغی یئردن گئریده قالانلار، تاریخسل بلله کدن سلینبی ایلری ده اولان قویموش چنبرلرین تاریخسل آردی سانیلمادیغیندا، گنچمیش تجروبه لرین اونودولماسینا هابئله تاریخسل بلله بین گوده لنمه سیننه سونوجلانا بیلر. گونئی آذربایجاندا اوز وئرن مشروطه ایله فرقه جریانلاری نین کوتله ایچینه بیریریندن قورخونج بیر خبرسزلیک دورومو یاشامالاریندا، بونا راستلانماقدا ییق. ایران حاکمیتی وریندن یازیلان تاریخلر، بو قیریلیمیش چنبرله گۆز یوماراق، اۆز منفعتلرینی یانسیدان تاریخ سؤیله ییشلرینی رسمی تاریخ توتوب، آذربایجان میللتی نین بیینینه قازدیرماقدا دیرلار. بئله لیکله، رسمی

تاریخله یاناشی، یاساق اولاراق، «سوسقون تاریخ» آدیندا، گنچمیشده قویلانمیش همده اولایلاری گۆروب ائشیدنلرین تاریخسل بلله یینده یئر آلمیش بیر قوئو ماسا اوستونه گلیر. بللی کی، بو تاریخسل بلله یی ثبت ائتمک گرک! ثبت ائتمک، بیر، اونلاری قالارقیجاسینا یازدیرماق، ایکی، آیدینلار وریندن اینجه لیب گلجک اولایلارین سورجلی [پروسه لری] ایچره یاراشدیرماق آنلامینا گلیر. تاریخسل بلله بین گوجلویو، کوتله نین توپلوسال [جمعی] کیمیلیینه توخونانلارین قارشیسیندا تیگیله ییجی [واکنش ائدیجی] یانی نین تیتیزلییی هابئله هر زامان هر اولاسی اولایا حاضیرلیغینی گونجه له مکده دیر. آذربایجان میللتی نین «یاشیل حرکاتی» یا گۆره گۆستریدی سوسقونلوق و ائدیگنلیک [انفال]، آذربایجان

میللی حرکاتی نین دانیماز ائتگیسی آلتیندا (البته دؤغرجاسینا باخاند، بونون هامیسینی میللی حرکتین گۆزوندن گۆروب آذربایجان میللتی نین بؤیوک بؤلومونو تامجاسینا یاشیلچی اولدوغونو گۆرمه مه ک، یشکه بیر بارا، ایری بیر یانلیش هابئله یوغون بیر ساییتی [انحراف] آنلامیندا دیر!) تاریخسل بلله کلری نین یئیندن جانلناماسی اوزره گنچکلشدی. بو قلمه گۆره، سوسقونلوق، آذربایجان-ائکسنلی دوشون هابئله ائدیگنلیک ده مرکز-ائکسنلی فیکیرلشن

سون یوز ایلیک آذربایجان چاغداش تاریخینه باخیب چلیشگیلی دوشونوشلرله داورانیشلارلا راست گلدییمیزده، بیینیمیز بیرپارا سورولارلا دولور. دونیانین باشقا یئرلرینده گونئی آذربایجان کیمی چوخ دئوریملی و قالخیشلی بؤلگه لر چتین تاپیلماسی یانیندا، ایرانی آیراراق بو قوئونو اینجه له مک ده دؤغرو اولایلمز. بو چوخ ساییلی سیاسال اولایلار، اؤنجه کی لرین دوشونجه آچیسیدان یئترسزلیکلرینی ایسه سونوج [نتیجه] آچیسیدان باشاریسزلیقلارینی، اوزرینده گنچکلنمیش تمیلرین اونودولدوغونو هابئله اونلارین اوْیانیشلی توپلومسال سفیرلنمه اوزره باش وئرمه مه لرینی وورقولا ماقدادیر. بو سیاسال اولایلار،

میللتیمیزین تاریخسل گنیش یؤنونده دئیل قیراقلیق توپلوملارین ائتگی لری آلتیندا، گونئی آذربایجانین قیریق زنجیرسؤو تاریخینی اولوشدورماقدادیر. آردیجیل اولایلارین تجروبه لری سونکی لره آختاریلما ماسی، اوسته لیک هر اولاین اؤنجوللری وریندن زنجیری قیرانی دئیل اونون قاباقکی قوئوق چنبرلرینی تکیلجه سوچلاماسی بو قیرقینلیقدان آسیلی اولاراق، اورتاق تاریخسل آنیلار [خاطیره لر] تۆرنمه یی اؤنله ییب، گرکیرکن میللی روحنون یئیندن جوشابیلمه سینی زورلاندیرماقدادیر.

اینسانلارین گونده قولاندیقلا ری اولغان [معمولی] بلله کلری یله فرقلی اولاراق بیر «تاریخسل بلله ک» [تاریخی حافظه] ده بیله لرینه دوشونولور. تاریخسل بلله ک، بیر ی اولاراق دئیل، اینسانین ذهنینده توپلو اولاراق بیر

میللتین میللی روحنو جوشدوروب، میللتلشمه و دؤولتلمه تجروبه لرینی آئیمسادیب، گوجلویسه پوزولماز اولوب، اورتاق گنچمیشده کی سیاسال-توپلومسال اولایلارین یاشادیلدیغی یئر دئمکدیر. آیریجا تاریخسل بلله بین ساغلاملیغیندان اؤترو، او اورتاق اولایلاری یاشایانلار، اؤنجه میللتلشمه لری ده گرکیر. دؤغال اولاراق، اولایلارین سورکلی لییی هابئله میللتین اؤز ایستنجی اوزره یارانمالاری، تاریخسل بلله بین زنجیری نین ساغلاملیغینا ائتگی



آذربايجانلىلار ورىندىن اويقولاندى.

تارىخىسل بللە ك، دىشاريدان گۆزۈكمە يە گرکسىنە رك توپلومسال شىكە لرىن يارانماسى يلا كوتلە ايچرە اۆزونو ياشادار. بو شىكە لشمە لر، توپلومون ايدىتالارى ورىندىن آشاغيدان يوخارى يا اولدوقالارىندان آسىلى، شىكە نىن بىر پارچاسى داغيدىلسا بىلە اۆزونو گىنە تۆرە دە بىلىپ، حاكىمىت قۇنداردىغى سىنىرلارى يىنى ايلە تىشىم اراجالارى [ارتباطى وسيله لر] ايلە آشىپ، شەر-كند تانىمايلاق، سىلىنىمىش تارىخىسل بللە يى يىنىدىن جانلاندىرار. شىكە لشمە، بىرە يلىرىن اۇرتاق يارالار ھابىئە توپلومسال كىملىكلىرىنى ھدە لە يىن ائتمىلر [فاكتورلار] دۆورە سىندە اۆلۈشدۈغوندىن يانا، آماجلى، داياناقلى، دوشونجە لى ايسە دوزنلى چالىشماق اوچون اۆرگۈتلىمە يە سۇتوجانلار. اۆرگۈتلىمە، كوتلە نى سىفرىلندىرمە يە [بىسچ ائتمە يە] زمين يارادارق، تارىخىسل بللە يىن يىنى ائتمىلرە جانلانماسىنى ھابىئە يىنى يۆندىملرە گىرچكىلشمە سىنى ساغلار. سىفرىلنىمىش كوتلە، توپلومون بىلقوۋە گوجونو اونا قارشى دورانلار اوداقلايىپ تاپدالانىمىش حاقلارى و انگللىنىمىش اىستىكلرى، حاكىمىتە آلىش-وئرىش سورجىنە گىرمىكلە دۇغرىلدار. كوتلە نىن تارىخىسل بللە يى نىن جانلانماسى، سىياسال بىلىنچى نىن زىنگىلىشمە سى، گرگىنلى دوروملارلا گۆرە حاضىرلانماسى ھابىئە يىنى مىللى قروپ باغلانتى لارى نىن بركىشىپ باشقا توپلومسال باغلانتى لارى نىن گودە لشمە سى، سىفرىلندىرىچى قورولوشلار ورىندىن شىكە لرلە ايلىشىگىدە اولان توپلومسال ياپى دا اۆزلىشىدىلىپ اونا «ايلە تىلمىلىدىر» [ھدايت اولمايدىر]. آيرىجا سىفرىلشمە سورجى بوتونلشمە دن، كوتلە سل [تودە اى] قالخىشلار كىچىك اۆلچولو بىر شورىشە دۇنۈشدرولوب مىللى اىستىكلردىن كىسىمىل دىلكلرە يىندىرگە نىپ ائگە من [حاكىم] سىستىمىن اۆزو سوچلو سايىلماقاندا سىستىم ايچىندە كى بىرە يلىر [فردلر] دوشمن توتولاراق خىم بوراخىلىپ گۆركم اۆنمىسە نر. شورىشچىلر گلجە يە ايزلنچە سىز [برنامە سىز]، گىچىمىشچى، باغانز [مىحافظە كار]، قىساسورە لى باخان ايسە قالابالىقدان قاباقكى ياخجى دورومو آرزىلايىپ بىرداھا قايتىماسىنى ايستە يە ن اولدوقالارىندا، بىر

دئورىمچىدىن اوچوردوملارلا فاصىلە لرى گۆزە چارپماقدادىر. كوتلە نىن سىفرىلنە بىلىلىپ توپلوم بىرە يلىرىن نە قدر اۆزگۈر قروپلاردان، يىرل قورولوشلاردان ھمدە كىسىمىل درنە كلردىن آيرىمىلىقلىرىنا باغىملىدىر. دىملى، سىفرىلشمە قۇنوسو اىنچە لندىيىندە مدنى توپلوم و كوتلە سل توپلوم قاوراملارى [مفھوملارى] بىرىرىندىن آيرىلمالارى گرگىر. كوتلە سل توپلوم، كىشىسىل و قروپ باغلانتىلارى اولمايان ياخود اولنلارى الدن وئرمىش ھابىئە يىنى قروپ باغلانتىلارى آختاران بىرە يلىردىن اۆلۈشاراق اوزرىندە باش وئرن شورىشلر، آشىرى ائىلمىلر ھمدە اۆترگى قازانجلارلا سۇنلار. گونى آذربايجان «۸۵ خورداق قالخىشلار» اۆرنە يىنە باخدىغىمىزدا، ۷۰ لردىن برى آشاغيدان يوخارى يا يارانىپ گىنىشلىن آذربايجان بۆيۈك-كىچىك شىرلرى نىن گولجىمىكە اولان اورتا كىسىمى ايچرە توپلومسال شىكە لشمە لر، آذربايجانلى بىرە يىن مىللى روخونون اويانماسى ھابىئە آذربايجان كوتلە سى نىن مىللىتىشمە سىندىن آسىلى، بىر شورىشچە اولسالار دا، سۇيلىن اولايلىرى گىرچكىلشمە سىنە رىغمىن، سىياسال شىعارسىزلىق، سىمىگە-بايراقسىزلىق، ايزلنچە سىزلىك ايسە مئدىاسىزلىق، اۆرگۈتلىمە لوزومونو ايلك كرە گوندىمە گىرىدى. ايران ۱۰-جو جومھور باشخانلىق سىچىگىلرىندىن سونراكى اۆلايلىرى يارادان ياشىل حرىكاتىندا، بو آخساقلىقلارلا «راستلانماقدايىق»!

بو قلمىچە، گونى آذربايجان توپلومو، كوتلە سىلىكىدىن مئدىلىيە دۇغرىلشمە سىندىن يانا، آذربايجان مىللى حرىكاتى و اونون آيرىتتىلارى، يارانمىش شىكە لر ايلە بو توپلومسال گىچىش سورجى نىن كاتالىزۇرو اولاراق، آذربايجانلىلارنى باشقا قروپلاردان قۇپوب باش توپلومسال گۆودە يە [بدنە يە] قۇووشوب، مىللىتى مدنى توپلوم اۆلچوتلىرىنە ياخىنلاشدىرماقدادىرلار. البتە ھلە لىك، مىللى حرىك ايچرە چىشىدىلى قروپلارلا اۆرگۈتلىرى بوتۇجە سىنە توتوموشوق. آنچاق بو چىشىدىلى قروپلار كىشىمىكەندىسە اولنلارى اويوشماغا دۇغرىلشمە لى مكلە، بو بوتۇلويو گىرچكىلشمە سىنە ھامىسىنىن گوجونو بىر يىرە اوداقلاماق، آذربايجانلىن «بوتون» سىياسال

چالىشقانلارى نىن باش گۆرە وى، آيرىجا حاكىمىتىن «ان چوخ» قۇرخدوغو سۇرونودور. اۆرنىك اولاراق، تراختور اۆلقوسو آذربايجانلى بىرە يىن باشقا تاخىملارلا گۆرە ماراغىنى دىشىپ تراختور ادلى بىر گۆودە يە قۇووشدوراراق، استادىومدا يانداشلار ورىندىن دىيىلن شىعارلارنى گىدىشىنى ھمدە ۹۰ پورقورامىنا تىپكى گۆستىرمە لرىنى گۆز آردى ائدرىك، مىللى اىستىكلرى يانىسىمە درجە سى آچىسىندىن، كوتلە سىلىكىدىن مئدىلىيە يوكىلىشى گۆز اۆرتولمىدىر. قادىنلارنى دا استادىومدا گىتىدىكلىرىنى، حرىكتىن مۇدئىلىيە دۇغرىلشمە آخىمىلانماسىنا دىللىل سايىلاراق، اورداكى گونولىك گولجىلرىن بونا گۆستىردىكلىرى سرت تىپكى، حاكىمىتىن چىشىدىلى حرىكتىلرىن اويوشماسىندىن قۇرخدوغونو اۆتايلاماقدادىر!!!

بو «مدنى گىچىش سورجى» آدلاندىرىدىغىمىز اۆلقونو گىنىشلىنىدىرىپ خىزلاندىرماق اوچون، مىللى حرىكتىن يىنى فازلارلا گىچىمە يى لازىم! اۆرنىكچە، آذربايجانلى نىن دىنىسل باغلانتى سىنى بۆلگە سل بىر شىعە مرچىتى يارانماقلا (قاباقچا «موسلمان خلىق حرىكاتى») ندا بونا راستلانمىشقىق) مركزدىن كىسمە يى، آز سورە اۆنچە مركزدىن آيرىلمىش ياخود آيرىلماقدا اولان «اۆبىرىجى حرىكاتى» و «قادىن حرىكاتى» نا بنزر، آيرىجالىقلى [متمايز] مدنى توپلومو قورماغى ياردىملايىلىر. مدنى توپلومدا، قروپلارنى آراسىنداكى باغلانتىلارلا ايلىشىگىلردىن ھابىئە حاكىمىتە توپلوم آراسىنداكى منطقىلى ايلگىدىن آسىلى، ايكى قىطبلو توپلومو ھمدە توپلومسال قالخىشلارلى اۆلنە مە يىنە رىغمىن، ايران حاكىمىتى نىن بوتونجول لويوندىن دۇلايى، گرگىن منطقىلى ايلگى دوزلمە يىپ آذربايجان توپلومويلا حاكىمىت آراسىندا يارانان توققوشما، آذربايجانلىلارنى آشىرىلانماسىنا [افراطىلانماسىنا] ندىن اولماقدادىر. بوتونجول [توتالىستىر] حاكىمىتلىرىن ائىلىملى [معتدل] و بارىشلى چالىشمالار و گۆستىرلەر بىلە دۆزە بىلمىزلىكلىرىندىن آسىلى، مدنى حرىكتىلرە دە شىددىتلىجە دورانىپ اولنلارى آشىرىلانماغا ايتە لە يىرلر. آنچاق، كىسىلمىش باشلارنى اوست اوستە قالامىغىندىن منارە لر جورلە يىپ ايفتخارلا اۆنو تارىخچىلرە يازدىرماق چاغى سۇووشاراق

سیستمتاتیک یاناشیب اونلاری دتیمله مکده [کنترل ائتمکده] زورلانیدی
اوزدن، اونلاری بیریری یله اویوشماز گۆزوکدوره رک کسیشمه لرینی
درینلشدیریپ، ایلگیلنمه لرینی سینیرلایاراق بیریریلری ایله حذف ائتمه یه
چالیشماقدادیر.

بئله جه، «دوشمنین ساووندوغو یئر یوگور!» مبارزه ایلکه سینه گۆره،
یاشادیغیمیز چاغین گرکن دئوریمسل اؤزلیکلرینی باشا دوشوب دونیانین باشقا
یئرلرینده کی بنزر تجربه لری اله آلیپ، ایراندا دؤلت-میللت ایلیشگیسی
یاریملیق اولماسینا رغمن، تلسمه دن، «مدنی اطاعتسیزلیک قاورامی»نی

گونئی آذربایجانا اؤزل

اولاراق یئرلیجه سینه

قوراملالشدیریپ

[تئوریزه اندیب]

مدنیجه ساواشماقلا،

تؤپلومو مدنی

اؤلچولتره

یاخینلاشدیریپ، بیر

«سورکلی دئوریم»

سورجینه گیرملی

بیک؛ بو اوزدن، هر

وطن سئور



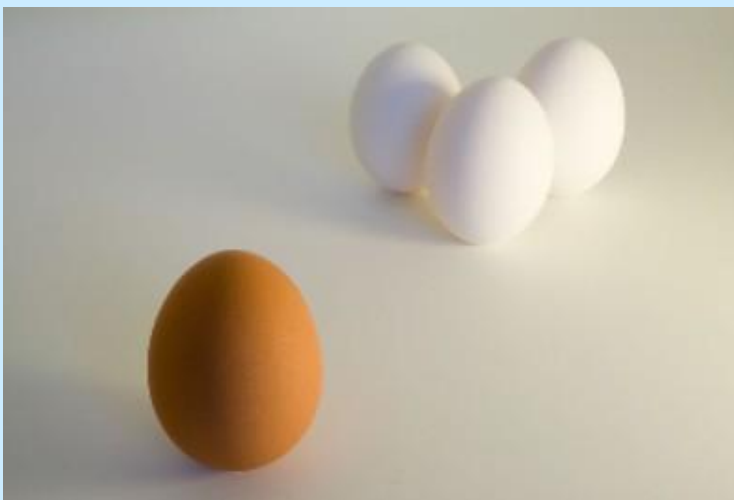
آذربایجانلی اؤز دورومونا اؤزل، بیر «مدنی چتریک» اولمالیدیر. گلجکده باش
وئرجک اولایلار، آذربایجانلیلارین تاریخسل بلله یینی زنگینلشدیره رک،
اونلارین ایل دؤنوملری باهاناسی یلا، اؤرنکجه هر ایل ۱۹-اؤردیهشت،
آذربایجان اؤیرنجی گونونده اولونان ایشلر کیمی، سورکلی دئوریمین رقم
گئرچکلشدیرمک اولار. البته باغناز و ائدیلگن بیر توتوم [موضع] تاخیناراق، قان
تؤکولوب تۆکدورمه دن ده دئوریم ائده بیلیمک دوشونجه سی، چؤخرق
مئلانخولی یه بنزه بیر!

اونوتما یاق کی، «داشی دن سویون گوجو دئییل، داملانین سورکلی لییدیر».

«بیرگه لیک قیبرلر» ده گیزی اؤلدورولموشلری قویلایب اونلارین اوزه
چیخماسیندان اوتانجلیق دویان حاکمیتلرین چاغی یئتیرمیشدیر. بو اوزدن
ایندیکی حاکمیتلر، ائتدیکلری جنایتلره سوئی قیریملارین بیلیمه سیندن
سؤنسوزجاسینا قورخوب اونلاری اولوسلارآراسی اینسان حاقلاری
قورولوشلاریندان گیزلتمه یه چالیشیرلار. یاشیل حرکاتی نین اؤرنه یینده، ایران
حاکمیتی، «فئیسبوک» کیمی توپلومسال سیته لرین باغلاماگی ایله تتهران
خیابانلاریندا نه لر اولدوغونون گیزلتمه سینه چاپالاندی. اونا گۆره، گونئی
آذربایجاندا ۸۵ خوردادی کیمی اولایلارین هر نه یله ثبت و ضبط ائدیپ
«دونیا یا یایینلاماق» لا ایران حاکمیتی نین باسقی سینی سیندیریپ دنیا قامو
اویوسونون [عمومی افکار] دقتینی گونئی آذربایجاندا گئچنلره چکمک اولار.

دئوریم سورجینده تلسمک، اؤتو دوز یولوندان ساپدیراییلر. حرکتچیلر وریندن
اولان شیددتلی ائیلملر، حاکمیت وریندن داها شیددتلی ائیلملره سبب اولوب
حرکتی پیسه آدلاندیریپ میللتین گونوجینی بیله سینه سوستالداراق،
شعارلارینی سؤزله ائیلیم آراسیندا شوبهه لندیریپ یاش قوروسونو بیرلیکده
یاندیریپ اؤتو یاسال یوللارلا قارشیلایماق اوچون حاکمیته فرصت سونار.
حرکتی دؤغرو یولدان ساپدیرماقدان اؤترو، ایچینه حاکمیت وریندن جاسوس
سوزولدوربیرلییی ده اونودولمالایدیر. نئجه کی، بیر پارا «بلگه لر» ده گۆره، ۸۵
خوردادی قالخیشلاریندا آذربایجان شهرلرینده یاندیریپ ییخیلان تیکیتیلرین
گونولیک گوجلری وریندن اؤلدوغو سانیلیر. یابانجی اؤلکه لرین ده حرکتده
اؤنملی و بلیرله ییجی [تعیین ائدیجی] بیر نقشلری اولارسا، اؤتو مشروعیتدن
سالماغا یاخجی بیر باهانا اولاییلر. بونلاری یاشیلچیلیقدا دا بللیجه سینه
گۆزدوک. اوسته لیک، سون آیلاردا ایران مئدیالاریندا ان چؤخ تارتیشیلان ایسه
اویارتیسی وئرین قونو، «ایلملی دئوریم» اولماسیندان یانا، حاکمیت دیلسیزجه
سینه، مخالف حرکتلری آرتیق گۆزتله مک اوچون اؤز «آشیل دابانی» یلا
مخالفلرین آیاغینی باسیپ قوروماسیز «اسفندیار گۆزو» یله ده بیله لرینه گۆز
قورخوسو وئرمکده دیر! مدنی اطاعتسیزلیکده خشونت لاپ آشاگی حدینده
اولدوغونا گۆره حاکمیتین گونولیک گوجلری نین سرت داورانیشلار
گۆسترچکلرینی ده سینیرلار. ایران حاکمیتی ایرانداکی چشیدلی حرکتلره

ستیزی و عرب ستیزی را به عنوان دو بال گسترده، باستان گرایی مطرح می کند. افکار نژادپرستانه مجعول و غیرواقعی دلایل عقب رفت تاریخی ایران را به تهاجم اقوام بیگانه - اعراب و ترکان - نسبت می دهد. در کتاب های تاریخی ایران واقعیت وارونه جلوه داده می شود. در این کتاب ها از اعرابی بدوی و ترکانی بیابانگرد سخن می رود که در سایه زور و شمشیر (اصحاب شمشیر) بر قدرت تکیه کرده و با درایت و کاردانی



وزیران عمدتاً ایرانی - شما بخوانید فارس - (اصحاب فکر) به اوج عظمت و حشمت می رسند.

عبدالحسین زرین کوب در کتاب "دو قرن سکوت" از نابودی عظمت و شکوه تمدن ایرانی در برابر اعراب بیابانگرد و سوسمارخور اظهار تاسف می کند. به نظر وی حکمفرمایی اعراب بر ایران، تمدن درخشان ایرانی را به مدت دو قرن به خاموشی می کشاند. سید جواد طباطبایی گام را از این فراتر نیز می نهد و در کتاب های "دیپاچه ای بر نظریه انحطاط ایران" و "زوال اندیشه سیاسی در ایران" حکمفرمایی اقوام بیگانه و تسلط فرهنگ بدوی - ترکان - آنان بر ایران را مانع شکل گیری اندیشه سیاسی و مدنی می داند. به عقیده وی با تسلط تفکر عرفانی در دوران حکمفرمایی ترک ها و در سایه حمایت پادشاهان ترک تبار، اندک مایه های اندیشه ایرانی نیز رو به زوال می رود. با این پیشینه تاریخی آکنده از نفرت و نژادپرستی است که جامعه ایرانی در تاریخ معاصر اولین گام های خود را به سمت ایجاد یک حکومت مدرن برمی دارد. به دلیل همین سابقه طولانی نژادپرستی در ایران است که شکل اولیه اندیشه ناسیونالیسم ایرانی بسیار باستانگرا، عرب ستیز، ترک ستیز و اسلام گریز است. اولین نسل از اندیشمندان و روشنفکران ایرانی که در حول و حوش زمانی اواخر قاجار و اوایل دوران مشروطه ظهور می کنند همه متصف به این صفات هستند.

مضامین عمده آثار فتحعلی آخوندزاده، طالبوف تبریزی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان به تقدیس گذشته درخشان، نقش اسلام در عقب ماندگی ایران و سرزنش تاریخی اقوام بیگانه اختصاص دارد. اگر چه جنبش مشروطه با بنیان های ایدئولوژیک ملی گرایانه ایرانی شکست می خورد اما این بنیان، خود را یک بار دیگر و این بار در قالب حکومت شبه مدرن رضاخان پهلوی به منصف ظهور می رساند. با روی کار آمدن حکومت پهلوی دوران ماه عسل روشنفکران و تکنوکرات های ملی گرای ایرانی آغاز می شود تا آنها با تکیه بر اقتدار یک دیکتاتورنظامی بی سواد، سیاست معروف یک دولت، یک ملت و یک زبان را به مرحله اجرا درآورند.

محمد علی فروغی، رضازاده شفق، محمود افشار، جواد شیخ الاسلامی از جمله افرادی هستند که پیوند پروسه ملت سازی ایرانی را با تفکرات نژادپرستانه مبتنی بر شوونیسم فارس ممکن می سازند. به عقیده این افراد در راستای ایجاد

فردوسی از آنجا که شاهد اوج اقتدار و عظمت یک سلسله ترک در عرصه عینی و عملی است تصمیم می گیرد تا به بازسازی شکوه و عظمت سلسله های پادشاهی پارسی در عرصه ذهنی و ادبی بپردازد. وی در کتاب شاهنامه دست به ابداع باستان گرایی می زند. با ابداع این مفهوم توسط فردوسی، باستان گرایی در ادوار تاریخی بعدی به عنوان یک مخدر تسکین کننده قوی در برابر موفقیت های سیاسی و نظامی اقوام غیرفارس و شکست های

متوالی اقوام فارس عمل می کند. یکی دیگر از یادگارهای فردوسی، ترک ستیزی است که آن را به عنوان میراثی جاودان برای نسل های بعدی ایرانیان باقی می گذارد.

پیش از فردوسی نیز نهضت شعوبیه، عرب ستیزی را برای جامعه ایرانی به یادگار می گذارد تا بدینسان مثلث شوم شوونیسم فارس با باستان گرایی، ترک ستیزی و عرب ستیزی کامل شود. نهضت شعوبیه، جنبشی است که داعیه برابری تمام اقوام را دارد و تفاخر و نژادپرستی اعراب را در ضدیت کامل با قوانین اسلامی می داند. نهضت شعوبیه که در ابتدا گرایشی ادبی و فرهنگی است با حمایتی که از جانب حکومت های کوچک محلی نظیر سامانیان، صفاریان و آل زیار می یابد تبدیل به یک جنبش سیاسی - اجتماعی می شود. سرانجام در طی این پروسه، گفتمان برابری خواهانه جنبش شعوبیه به گفتمان برتری جویانه پارسیان متمدن و صاحب فرهنگ بر اعراب بیابانگرد و سوسمارخور استحاله می یابد. با آن که نهضت شعوبیه به گواهی تاریخ در برابر ادعای برتری اعراب بر موالی - لفظ تحقیرآمیز برای خطاب به ایرانیان از جانب اعراب - سربر می آورد اما بزودی خود در همین دام گرفتار می شود.

میراث حکمفرمانی هزاران ساله ترکان و اعراب در ایران به صورت یک عقده تاریخی عمیق در می آید. تحقیر تاریخی ناشی از حاکمیت اعراب و ترکان در ایران آنچنان بر ناخودآگاه جامعه ایرانی مستولی می شود که جنبش های ادبی، فلسفی و سیاسی - نظامی این دوران همه تحت تاثیر این مسئله سمت و سوی نژادپرستانه می گیرند. فردوسی در عرصه ادبی، سهروردی در عرصه فلسفه و ابومسلم خراسانی در عرصه نظامی و سیاسی نمونه های برجسته این طرز تفکر به شمار می روند. تجربیات تاریخی متعدد در ایران نشان می دهد که سیکل مبارزه و مقاومت اقوام به اصطلاح ایرانی در برابر اقوام به اصطلاح غیرایرانی (انیرانی) همواره به به یک ناسیونالیسم کور و متعصب و مبتنی بر شوونیسم منتهی شده است.

نژادپرستی ایرانی در برابر این عقده، به بازسازی گذشته باستانی (باستان گرایی) خویش روی می آورد. در این فرآیند، مسببان اصلی سرنگونی این تمدن درخشان دشمن جامعه ایرانی معرفی می شوند. طبیعی است که اعراب و ترک ها به دلیل حاکمیت مطلق بر ایران در صف مقدم این دشمنان قرار بگیرند. این تفکر منفی توطئه اندیشانه و مسئولیت گریزانه ایرانی، ترک

یک ملت واحد بیش از هر چیز باید علایم و شواهد منحوس حضور اقوام بیگانه در ایران از بین برود. مهم ترین نشانه حضور اقوام بیگانه از نظر این افراد، زبان بیگانه است. زبان ترکی مهم ترین زبان غیرایرانی است که از نظر آنان باید حذف شود. ارائه نظریه زبان آذری توسط کسروی راه را برای اجرای این سیاست های نژادپرستانه هموار می کند.

احمد کسروی که حلقه واسطه نسل اول و نسل دوم روشنفکران ملی گرای ایرانی محسوب می شود با نگارش مقاله "آذری یا زبان باستان آذربایجان" پشتوانه ای به ظاهر علمی و منطقی برای حذف زبان ترکی در ایران به دست این ناسیونالیست های افراطی می دهد. به نظر وی زبان ترکی یک زبان تحمیلی و وارداتی در ایران است و پیش از ورود زبان ترکی، زبان مردم آذربایجان آذری یعنی یکی از شاخه های زبان پهلوی و فارسی بوده است. بر اساس همین تز مجعول است که محمود افشار اعلام می کند که باید کودکان آذربایجان را از مادران آنان گرفت و در مناطق فارس زبان بزرگ کرد تا زبان مادری خویش را به کلی فراموش کنند.

نژادپرستی تاریخی حاکم در جامعه ایرانی با ظهور سلطنت پهلوی به شکل شوونیسم فارس در قدرت سیاسی تثبیت می شود تا در دوران حکومت این خاندان شاهد تشدید و تقویت تفکرات نژادپرستانه باشیم. ترویج آموزش به زبان تحمیلی فارسی - تحت عنوان زبان ملی و رسمی - در مناطق ترک زبان در قالب سیستم آموزش و پرورش نوین و تمرکزگرایی شدید اداری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ایران به عنوان شاخصه هایی از دولت شبه مدرن پهلوی بیش از همه بر کم و کیف نژادپرستی جامعه ایرانی در این دوران تاثیر می گذارند.

در این دوران ترک ستیزی به عنوان جزئی از ایدئولوژی رسمی جریان حاکم بر ایران در می آید بنابراین تحقیر و توهین به ترکان نه تنها امری مذموم که به سان فریضه ای مقدس در می آید. جریان ناسیونالیست افراطی و متعصب ایران که به تازگی طعم حضور در قدرت سیاسی را چشیده است به پشتوانه این قدرت و برای دست یابی به اهداف سیاسی خاص خویش دست به یک رشته

عملیات روانی گسترده بر علیه ملت آذربایجان می زند. هدف اصلی این عملیات روانی نژادپرستانه، آسیمیلیسیون فرهنگی و زبانی ملت آذربایجان برای آفرینش ملت واحد ایران است.

در حالی که ملت آذربایجان در حسرت انتشار آثار خویش به زبان ترکی است؛ شوونیسم فارس در محافل روشنفکری با جعل تاریخ ایران به تحقیر و توهین ترک ها جنبه ای رسمی و قانونی می دهند. این افراد با تکیه بر افکار ارتجاعی خویش از هیچ فرصتی برای تاخت و تاز به فرهنگ و زبان ترکی غفلت نمی کنند و با تبلیغات وسیع توده های عادی مردم را نیز متاثر از این افکار آلوده و نژادپرستانه خویش می سازند. تاکتیک های این سیاست ترک ستیزانه طیف وسیعی از اقدامات را دربرمی گیرد. صندوق های جرمه به زبان ترکی در مدارس، ممنوعیت روضه خوانی به زبان ترکی، تمسخر لهجه و جوک گفتن درباره ترک ها از جمله این تاکتیک های نژادپرستانه در دوران رژیم منحوس پهلوی است.

تاثیر و تسلط تفکرات شوونیسم فارس در اندیشه و رفتار جریان روشنفکری ایران آنچنان است که حتی افراد و جریانات مخالف با حکومت پهلوی نیز خود از تاثیر مخرب این افکار آزاد نیستند. نمونه بارز این افراد تقی ارانی رهبر جریان موسوم به ۵۳ نفر و یکی از بنیان گذاران اصلی جنبش چپ در ایران است که به اعتراف خود، حداقل در ابتدای عمر سیاسی خویش دارای افکار ملی گرایانه به شدت افراطی بود.

البته این تفکر در حوزه ادبیات نیز به سرمدمداری صادق هدایت به حیات خود ادامه می دهد. وی با سره نویسی در ادبیات نوشتاری و خلق قطعات ادبی که مضمون و درونمایه آنها توهین به اسلام، عرب ستیزی و ترک ستیزی است ادامه دهنده راه احمد کسروی می شود. در دوران سیاه رژیم پهلوی، این تنها چشمان تیزبین صمد بهرنگی معلم روستاهای آذربایجان است که وضعیت غیرانسانی آذربایجان را می بیند تا به اشارت وی جلال آل احمد، آذربایجان را "مستعمره فرهنگی" ایران بنامد.

با اتمام سلطنت خاندان پهلوی در سال ۵۷ و وقوع انقلاب اسلامی نیز هیچ تغییری در سیاست های نژادپرستانه نظام جدید حاکم در ایران پدید نمی

آید. با این که خیلی ها منتظر معجزه "امت واحد اسلامی" در ایجاد برادری و برابری ملیت های ساکن در ایران هستند اما در عمل این ایده به شدت ایدئولوژیک و آرمانگرایانه به محاق می رود تا شاهد ظهور تر ترکیبی ملیت ایرانی بر اساس هویت ایرانی- اسلامی باشیم. این گفتمان نه تنها به تعدیل و تصحیح تر نژادپرستانه نظام پهلوی منجر نمی شود، بلکه دامنه نژادپرستی و شوونیسم را با توجه به افزودن فاکتور مذهب وسعت می دهد.

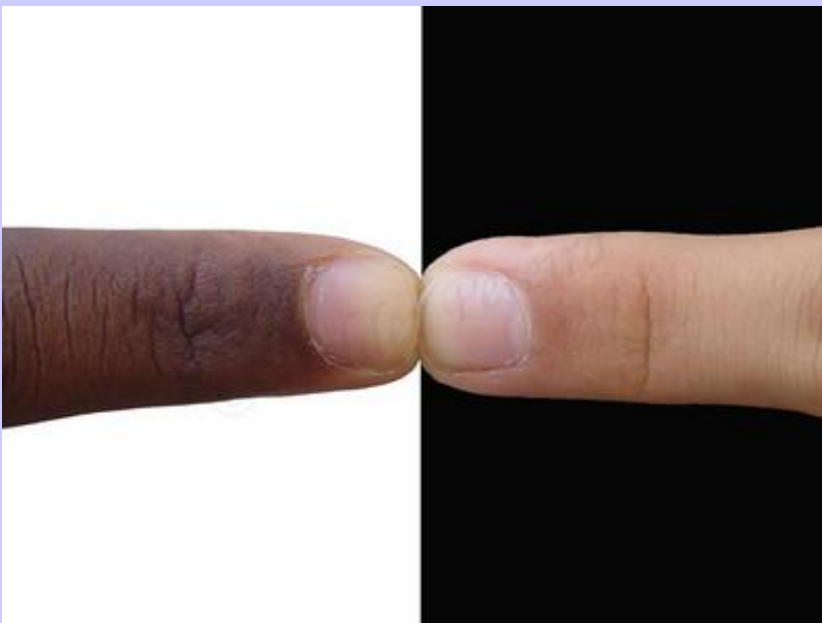
با این مقدمه نسبتا طولانی تاریخی در باب نژادپرستی ایرانی اکنون به تبیین نظری و تئوریک این مسئله می پردازیم. در واقع نژادپرستی ایرانی که با حکومت پهلوی به صورت سیستماتیک تثویزه شد بسیار وامدار اندیشه های آریا پرستانه است. این تفکر که قائل به برتری نژادی موهوم و خیالی با عنوان آریایی بر اقوام و ملل دیگر جهان است اولین بار در آرا و نظرات کنت دوگوبینو متفکر فرانسوی مطرح می شود. او در کتابی با عنوان "رساله ای درباره نابرابری نژادهای بشری" ادعا می کند که این نژاد است که فرهنگ می سازد. به عقیده او نژاد آریایی همان نژاد تمدن ساز و فرهنگ ساز جهان می باشد. وی به وضوح از پستی و عقب افتادگی نژادهای دیگر در برابر نژاد آریایی سخن می راند و این مسئله را بهانه ای برای برتری و سیادت آریاییان بر دیگر اقوام و ملت های جهان می داند.

نسخه اصلاح شده و تقویت شده این نظرات در دوران هیتلری به یاری تئوریسین های نازیست درآمد تا آنها ژرمن ها یعنی اصیل ترین شاخه از نژاد آریایی را شایسته سیادت بر جهان بدانند و این نظریات را بهانه ای برای سیاست های توسعه طلبان خویش و آغاز جنگ جهانی قرار دهند. اگر چه بی اعتباری نظریه های نژادی با انجام مطالعات تاریخی، باستان شناسی، مردم شناسی و زبان شناسی هر روز بیشتر آشکار می شد اما اشکالی از این نژادپرستی حتی تا اواخر قرن بیستم نیز در قاره آفریقا ادامه داشت. در آفریقا نظریات نژادی پایه مشروعیت سیاسی دولت های استعمارگر اروپایی محسوب می شد. بر طبق این نظرات، برتری سفیدپوستان بر سیاهپوستان براساس شایستگی های نژادی آنان، طبیعی است.

پهلوی تنها به اشکال نمادین اما سخیف این بازگشت اکتفا می کند. آریامهر محمدرضا پهلوی خود را وارث تاج و تخت دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی می داند و کوروش را به خوابی آسوده می خواند چرا که خود را بیدار می پندارد! توهم نشئه آور تمدن درخشان گذشته و هیبت پوشالی این تمدن، این وارثان خوش خیال را سرخوش نگه می دارد در حالی که جامعه ایرانی هر روز بیشتر از دیروز در مسیر انحطاط و عقب گرد قرار دارد. در این میان روشنفکران جامعه ایرانی نیز وضعیت بهتری ندارند. آنها که شاهد پیشرفت های روزافزون تمدن، علم و فرهنگ در کشورهای غربی هستند به جای ریشه یابی اصولی دلایل پسرفت و عقب گرد ایران، تنها زبان به دشنام اعراب و اتراک می گشایند و حسرت نامه هایی در باب گذشته پرشکوه ایران می سرایند!

نژادپرستی تکوین یافته در لایه های پنهان جامعه ایران آنچنان عمیق است که امروز هم یک ایرانی به دلایل واهی و نامعلوم در ناخودآگاه خویش از اعراب و ترکان نفرت دارد. ترک ستیزی و عرب ستیزی جامعه ایرانی را تاحدودی می توان با سامی ستیزی (یهودی ستیزی) جامعه آلمانی در دوران هیتلری مشابه دانست. با توجه به این مسایل

توهین و تحقیر ترک ها در ایران به امری رایج تبدیل می شود. “ترک خر” واژه ای است که جامعه ایرانی اعم از خواص و عوام از آن برای اهانت به ترک ها استفاده می کند. این عنوان نژادپرستانه مفهومی بسیار اهانت آمیزتر از “کاکاسیاه” است که در آمریکا برای اطلاق به جامعه سیاهپوستان به کار می رود. “ترک خر” نشان نژادپرستی آشکاری است که از زمان مستوفی الممالک- استاندار آذربایجان در دوران پهلوی-



برجای مانده است و امروز نیز جامعه ایرانی آن را به سادگی در مکالمات روزمره به عنوان دیالوگ و در استادیوم ورزشی به عنوان شعار بر زبان می آورد. در کنار اطلاق این عناوین و القاب نژادپرستانه به جامعه آذربایجان، جوک هایی که حاصل ذائقه شوخ طبعی جامعه ایرانی! است نیز خالی از تاثیرات افکار نژادپرستانه ایرانی نیست.

در اکثر این جوک ها و لطیفه ها، ترک ها در قالب شخصیت هایی کودن، نادان و احمق معرفی می شوند که دارای لهجه ای مسخره هستند. شکل روتوش شده چنین شخصیت هایی را بارها در تلویزیون و سینما از ترک ها دیده ایم. ارایه شخصیتی قالبی از ترک های نادان و احمق در سریال ها و فیلم های مختلف سینمایی و تیپ سازی معروف صداوسیما از “ترک رفتگر” ادامه همان سیاست های نژادپرستانه حاکم بر جامعه، در فضاهای فرهنگی و هنری است.

توهین ها و تحقیرها چنان در ایران عادی شده است که یک فارس زبان ابایی

نظام آپارتاید آفریقایی جنوبی تبلور کامل یک سیستم تبعیض نژادی بود که در آخرین سال های قرن بیستم سرنگون شد.

البته نژادپرستی نه تنها در آفریقا و کشورهای استعماری بلکه در دل پیشرفته ترین کشور دنیا نیز وجود دارد. نژادپرستی در آمریکا، نه به شکل یک سیستم سیاسی بلکه به شکل ساختاری و اجتماعی وجود دارد. در آمریکا نیز مبارزات روشنگرانه سیاهپوستان بر علیه نژادپرستی موقعیت سیاهپوستان را در این جامعه بسیار بهبود می بخشد و تا حد زیادی می تواند که نژادپرستی آمریکایی را شکست بدهد. مبارزه جهانی با امر نژادپرستی درآستانه هزاره سوم اشکال مختلف این تفکر را به طور کامل از عرصه سیاسی حذف کرده است.

اما در این میان نژادپرستی در ایران حکایت دیگری دارد. در این کشور نژادپرستی به صورت سیستماتیک در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور ریشه گسترانده است. تقریباً همزمان با تبلیغ گسترده نظریات نژادی در باب اقوام آریایی از جانب رژیم هیتلری، نژادآرایی وارد گفتمان روشنفکرانه جامعه ایرانی شد. مبلغان آیین نوظهور آریاپرستی این ایده را با اندیشه ایران باستانی پیوند زدند و به آن تقدوسی ویژه

بخشیدند.

از آنجا که محافل روشنفکری ایران تحت تاثیر آریاپرستی قرار داشت بنابراین محصولات فرهنگی این جریان روشنفکری نیز بالتبع آلوده به این ویروس شد. کتاب های تاریخ تماماً با تکیه بر ایرانی آریایی نوشته شد که پیش از ظهور اسلام در اوج اقتدار و عظمت قرار داشته است و با غلبه اعراب و اتراک به حال نزار و ویرانی درآمد. متون ادبی این دوران نیز مملو از احساسات افراطی ستیزه جویانه نسبت به اعراب و ترکان است.

در این دوران آریایی مترادف فارس و فارس مترادف ایرانی می شود. ممالک محروسه قاجار تبدیل به سرزمین ایران می شود. ایران سرزمین آریایی معنی می شود و زبان این اقوام آریایی نیز زبان فارسی معرفی می شود. هرچند ایران در طول تاریخ مسکن اقوام مختلف بوده است اما در دوران پهلوی تاریخ بافی جدید، ایران را مسکن و مامن اقوام آریایی می داند و حضور ترک ها در ایران را نتیجه هجوم اقوام بیابانگرد ترک در دو مقطع تاریخی مختلف- سلجوقیان و مغول ها- می داند. به عقیده آریاپرستان زبان فارسی همان زبان اقوام آریایی است که در تمام ایران رواج دارد و زبان ترکی در نتیجه اجبار اقوام بیابانگرد بر ساکنان آذربایجان تحمیل می شود.

حسرت گذشته تاریخی درخشان ایران- ایرانی که مرکز جهان است- به شکل باستان گرایی در می آید. باستان گرایی مدعی بازگشت به این دوران پرافتخار ایرانی است در حالی که این بازگشت در عرصه عملی غیرممکن است. سلطنت

سیاست های نژادپرستانه در ایران سهم داشته اند.

آسیمیلاسیون فرهنگی که متکی بر روانشناسی استعماری بود تا پیش از شروع فاز نوین حرکت ملی آذربایجان در دهه ۷۰ نتایج بسیار خوبی دربرداشت. با ظهور حرکت ملی و روند بازگشت هویتی ملت آذربایجان و ایجاد حداقل هایی از شعور ملی در این ملت استعمار زده واکنش ها در قبال این توهین ها و تحقیرها آغاز شد. در ابتدا سیاست های صداوسیما در ارائه شخصیت های قالبی از ترک ها مورد چالش قرار گرفت. اعتراض نسبت به طرح پرسشنامه فاصله اجتماعی که در سال ۷۴ صورت گرفت اولین اعتراض بر علیه نژادپرستی ایرانی بود که توسط دانشجویان رقم خورد. اعتراض به عدم حق تحصیل به زبان مادری و تغییر اسامی اماکن جغرافیایی یکی دیگر از جلوه های مبارزات نژادپرستانه ملت آذربایجان در سال های گذشته بوده است.

به وضوح می توان گفت که سیاست های نژادپرستی ایرانی بعد از ظهور حرکت ملی در آسیمیلاسیون فرهنگی و زبانی آذربایجان به بن بست خورده است. در این میان اصرار نظام حاکم بر ادامه مسیر نادرست قبلی خویش، باعث بیداری هرچه بیشتر شعور ملی آذربایجان شده است. این شعور ملی بیدار و معترض به نژادپرستی در قیام ۱ خرداد در نقطه اوج خویش رها شد.

در سال های اخیر بر دامنه حساسیت های جامعه آذربایجان نسبت به توهین ها و تحقیرها افزوده شده است و اعتراض تمام جنبه های گوناگون نژادپرستی ایرانی را فراگرفته است. حرکت ملی آذربایجان تمام ابعاد نژادپرستی ایرانی را نشانه رفته است. چنان که اگر زمانی از سیاست های تبعیض آمیز زبانی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ادبی، اجتماعی در ایران سخن می رفت در یک سال گذشته سیاست های تبعیض آمیز ورزشی و محیط زیستی نیز به چالش کشیده شد. بازی های تیم تراکتورسازی و اعتراض به اوضاع نابسامان زیست محیطی دریاچه اورمیه مثال های بارز این رویکرد مبارزه طلبانه با سیاست های نژادپرستانه است.

جامعه ایرانی ناتوان از درک چرایی و دلایل این حساسیت نوظهور جامعه آذربایجان به مسایل هویتی خویش است. روشنفکران ایرانی در جهل مرکب خویش، مقابله و اعتراض جامعه آذربایجان به توهین و تمسخرهای مشمئزکننده جامعه ایرانی بر علیه ترک ها را به حساب تعصبات بیجا و کورکورانه قومی و قبیله ای! می گذارند در حالی که، عمل مشابه جامعه ایرانی را در قبال فیلم ۳۰۰ و یا خلیج عربی تشویق می کنند و این اعمال را نشانه میهن پرستی و غیرت ملی می دانند.

دلیل این مسئله آشکار است؛ نژادپرستی در ایران یک امر مذموم و غیراخلاقی نیست. به طور مثال فردی که جوکی را درباره ترک ها می گوید هیچ وقت احساس ناراحتی ندارد و حتی به این فکر نیز نمی افتد که دارد کار اشتباهی انجام می دهد. به همین منوال اگر کسی واژه “ترک خر” را به زبان می آورد او نیز هیچ احساس بدی نسبت به این مسئله ندارد. این افراد علاوه بر این که در چنین موقعیت هایی احساس ناراحتی ندارند بلکه در بیشتر مواقع خود را در طرح این مسایل نژادپرستانه در قالب جوک، لطیفه و توهین های نژادی محق می دانند. این افراد در چنین مواردی از هموطنان آذری خویش یعنی کسانی که بطور مسقیم مورد اهانت آنان قرار می گیرد انتظار همراهی دارند و اگر احیاناً این چنین اعمالی مورد اعتراض ترک ها قرار گیرد آنها را متهم به قبیله گرایی

از این که یک ترک را ترک خر بنامد ندارد همچنان که ادای لطیفه های ترکی در جمع های خانوادگی، دوستانه و رسمی نیز جزو تفریحات سالم جامعه ایرانی به حساب می آید! شاید سال ها پیش یک ترک نیز از این که ترک خر نامیده شود چندان احساس ناراحتی نمی کرد و یا در قبال لطیفه هایی که در توهین به وی صورت می پذیرفت عکس العملی نشان نمی داد، می خندید و یا بدتر از آن، خودش نیز لطیفه ای در این باره می گفت اما امروز به یمن وجود حرکت ملی آذربایجان وضعیت فرق کرده است.

احساس فرومایگی جامعه آذربایجان که نتیجه اتخاذ سیاست های نژادپرستانه رژیم پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی است باعث می شد تا در بیشتر مواقع یک ترک زبان در مواجهه با فارس زبان ها به برتری فارس زبان ها اذعان کند. وجود چنین فضایی موجب می شد که جامعه حاشیه ای تلاش بیشتری به خرج دهد تا به هم رنگی کامل با جامعه مرکزی نائل شود. ارزش های جامعه مرکزی -در اینجا فرهنگ و زبان- آن حتی بیشتر از خود مرکز در حاشیه مورد استقبال قرار می گیرد. از آنجا که ارزش های جامعه مرکزی ایران بر برتریت فرهنگ و زبان فارسی و تحقیر و توهین به ترک ها استوار است بنابراین طبیعی است که در برخی از قسمت های جامعه حاشیه ای ترک زبان تلاش هایی برای امحای کامل هویت ترکی و استحاله در فرهنگ و زبان فارسی صورت بگیرد.

این افراد با این که ترک هستند از هویت واقعی خود فرار می کنند و خود را آذری- یعنی ایرانی و بالتبع فارس- می نامند، لهجه خویش را پنهان می کنند، با فرزندان خویش به زبان فارسی صحبت می کنند و توهین هایی را که نسبت به هویت و زبان ترکی صورت می پذیرد با جان و دل پذیرا هستند چرا که خود را آذری و نه ترک می دانند! در واقع شاید این افراد خود پیشقدم توهین به هویت خویش باشند -همچنان که تاریخ آذربایجان خالی این گونه افراد نیست- چرا که هم رنگی کامل با ارزش و فرهنگ جامعه مرکزی حاوی امتیازاتی است که آنان قصد بهره برداری از آن را دارند.

آسیمیلاسیون زبانی و فرهنگی در ایران از این ابزار نژادپرستانه بهره های فراوانی جسته است. اگر چه در سال های اولیه استقرار سیستم آموزشی نوین ایران استفاده از سیاست اجبار برای حذف زبان ترکی تجویز می شد اما به مرور که سیستم نژادپرستی ایران تکوین می یافت استفاده از ابزارهای روانشناسی استعماری برای حذف زبان ترکی جای اجبار را گرفت. ابزار نوین، ایجاد یک فرهنگ و زبان مرکزی برتر و دارای هژمونی بر جوامع حاشیه ای بود که در محافل علمی، ادبی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان تنها فرم قابل قبول فرهنگ تبلیغ می شد. استفاده از این سیاست نژادپرستانه باعث می شود تا جوامع حاشیه ای با احساس سرشکستگی و شرمندگی از هویت واقعی خویش -به اصطلاح آزادانه!- خواهان استحاله در فرهنگ مرکزی شوند.

سیاست های فرهنگی ایران هم در دوران پهلوی و هم در دوران جمهوری اسلامی بر این اساس تنظیم شده است. رسمیت زبان فارسی به عنوان تنها زبان رسمی در قانون اساسی ایران (ساختارسیاسی- حقوقی)، انحصارآموزش به زبان فارسی در سیستم آموزش ایران (ساختار آموزشی)، انحصار رسانه ای زبان فارسی در ایران و انحصار تولیدات ادبی، هنری و فرهنگی در ایران (ساختارفرهنگی) و توهین و تمسخر ملیت های مختلف در ایران و ارزش بالای زبان فارسی در جامعه (ساختار اجتماعی)، همه به نوعی در پیشبرد این

پرویز ورجاوند، نظریات فلسفی و تاریخی سیدجواد طباطبایی و ادبیات سیاسی مستوفی الممالک، خاتمی و احمدی نژاد همه از این سرچشمه آب می خورند. مهر تایید اکثریت جامعه روشنفکری ایرانی بر نژادپرستی به خلق تصاویری تامل برانگیز و تاسف برانگیز از نژادپرستی ایرانی در قرن بیست و یکم می انجامد.

این جامعه هنوز هم با وجود تحقیقات بیشمار علمی که وجود هرگونه رابطه نژاد و ضریب هوشی را رد می کند، ادعا می کند که ایرانیان باهوش ترین مردمان روی زمین هستند. تلاش های بی ثمر جامعه ایرانی برای این که ریشه تمام علوم منقول و غیر منقول را به ایران زمین نسب دهد گوشه دیگری از این تصاویر تلخ و تکان دهنده از نژادپرستی ایرانی است.

سیاستمدار محبوب این کشور که در دنیا به خاطر نظریه "گفتگوی تمدن ها" مطرح است در یک محفل سیاسی و رسمی ترک ها را به سخره می گیرد تا نشان دهد چیزی از اصول اولیه انسانی را درک نکرده است. مانا نیساتی کاریکاتور نیست، فریم های تصویری شاهنامه را در روزنامه ایران می آفریند. خاتمی همان محمود افشار زمانه ماست که در قامت یک روحانی سیاستمدار ظاهر شده است و احمدی نژاد، همان محمد رضا شاهی است که هر دم از تمدن و شکوه ایرانی خبر می دهد.

شعار یکپارچه "ترک خر" تماشاگران در استادیوم های تهران، اصفهان و کرمان نشانی از فراگیری این ویروس در سطوح مختلف جامعه است. معضل نژادپرستی مشکل اساسی جامعه ایرانی است؛ مسئله ای که همیشه انکار و تکذیب شده است. حال تنها یک سؤال باقی می ماند؛ جامعه روشنفکری ایران با وجود این مستندات بارز از حلول روح نژادپرستی در جامعه ایران تا کی می خواهد تا وظیفه خویش را در انتقاد و روشنگری در این باب به تأخیر بیندازد و از اعتراف به نقش خود در آفرینش این مسئله طفره ببرد؟

و تعصبات بیجا و کورکورانه می کنند!

وجود تمام این مسایل در جامعه ایرانی طبیعی است چرا که این افراد چیزی از ارزش ها و هنجارهای جامعه ایرانی مبتنی بر نژادپرستی را زیر پا گذاشته اند. جزء مهمی از ارزش ها و باورهای رایج فرهنگ ایرانی بر پایه برتریت فارس بر دیگر ملیت های ساکن ایران استوار است بنابراین طبیعی است که در این کشور یک فارس به عنوان کسی که شنیع ترین توهین های نژادی را به ترک ها انجام می دهد از یک ترک انتظاری جز همراهی و تایید نداشته باشد. اگر ارزشهای و باورهای رایج اخلاقی و هنجاری جامعه ایرانی را در ارتباط مستقیم با کار روشنفکران و نخبگان آن بدانیم متوجه خواهیم شد که این روشنفکران و نخبگان جامعه ایرانی هستند که پایه های مشروعیت اخلاقی نژادپرستی را بر دوش می کشند.

چگونه می توان از تک تک افراد جامعه ایرانی انتظار داشت تا بر علیه ترک ها جوک نگویند، آنها را تحقیر نکنند، به آنها "ترک خر" نگویند در حالی که نخبگان این جامعه با افتخار این کار را انجام می دهند. اگر امروز نژادپرستی در تاروپود جامعه رواج دارد و عموم مردم ایران باورهای نژادپرستانه ای مبتنی بر برتری پارسیان بر اعراب و اترک دارند این میراث و یادگار روشنفکران و نخبگان این جامعه است. جامعه روشنفکری ایران در هشتاد و اندی سال گذشته در حال تولید و بازتولید سیستماتیک این ادبیات نژادپرستانه بوده است. این ادبیات که محصول ایدئولوژی رسمی حکومت های ایران در دوران اخیر است در متون ادبی، سیاسی، جامعه شناسی، علمی، تاریخی و فرهنگی نمود یافته است.

در واقع شاهنامه فردوسی، اشعار عارف قزوینی، داستان های صادق هدایت، روزنامه های تقی زاده و ایرانشهر، نظریات به ظاهر علمی زبان شناسانه کسروی، پژوهش های به ظاهر تاریخی محمود افشار، عنایت الله رضا و



شکاف‌های اجتماعی



خود پیچیدگی‌های قومی و مذهبی و فرهنگی به همراه بیاورد. معمولاً در مرزهای همسایگی ادیان، مذاهب، اقوام و زبانها ترکیبات و پیچیدگی‌های متنوعی پیدا می‌شود و اگر کشوری در این مرزها تشکیل گردد لاجرم از آن ترکیبات و پیچیدگی‌ها اثر می‌پذیرد. مثلاً چنین پیچیدگی‌هایی را می‌توان در مرز دو حوزه فرهنگی آلمانی و فرانسوی در اروپا جست. (در سوئیس، آلمانی‌زبانها ۶۵٪ جمعیت و فرانسوی‌زبانها ۳۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند؛ در بلژیک هلندی‌زبانها ۵۵٪ جمعیت و فرانسوی‌زبانها ۴۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند.)

از نظر شیوه صورت‌بندی و ترکیب، شکاف‌های اجتماعی ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و یا بر روی هم بار شوند. این نوع صورت‌بندی را صورت‌بندی شکاف‌های متراکم می‌خوانند. ممکن است شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تضعیف کنند که در این صورت آنها را شکاف‌های متقاطع می‌نامند. وقتی شکاف‌های اجتماعی متراکم باشند اغلب جامعه دو قطبی می‌شود و پتانسیل کشمکش اجتماعی افزایش می‌یابد. بر عکس وقتی شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را قطع کنند، با توجه به افزایش نقاط مشترک گروه‌بندی‌های اجتماعی زمینه‌مازعه اجتماعی کاهش می‌یابد. بر اساس شمار و شیوه ترکیب و فعال یا غیر فعال بودن شکاف‌های اجتماعی انواع گوناگونی از صورت‌بندی‌های شکاف‌های اجتماعی به دست می‌آید.

۱. جامعه تک شکافی فعال: در این

ساخت تنها یک شکاف عمده از نظر سیاسی فعال است و شکاف‌های دیگر موثر نیستند و یا اینکه با توجه به تجانس جمعیت از نظر قومی، مذهبی و زبانی اساساً شکاف‌های دیگری وجود ندارند.

۲- جامعه دو شکافی متوازی: در این نوع

ساخت اجتماعی دو شکاف عمده و فعال وجود دارد ولیکن این دو متراکم نیستند. در عین حال شکاف‌های متقاطع غیر فعال دو شکاف

اصلی را قطع می‌کنند و مانع پاره پاره شدن بافت جامعه می‌گردند.

۳- جامعه تک شکافی متراکم: در این ساخت یک شکاف عمده و فعال

وجود دارد اما شکاف‌های دیگر گرچه از نظر سیاسی فعال نیستند لیکن بر شکاف اصلی بار می‌شوند و آن را تقویت می‌کنند.

۴- جامعه دو شکافی متقاطع: در این ساخت دو شکاف عمده و فعال

یکدیگر را قطع می‌کنند و در نتیجه شمار و تنوع نیروهای سیاسی-اجتماعی افزایش می‌یابد.

۵- جامعه سه شکافی متقاطع: در صورتی که سه کاف فعال و قوی

وجود داشته باشد، کثرت ایدئولوژی‌ها و احزاب سیاسی افزایش می‌یابد و پتانسیل منازعه نیز شدت می‌گیرد.



نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. شکاف اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌هایی می‌گردد و این گروه‌بندی‌ها ممکن است تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی پیدا کنند. قاعده کلی جامعه‌شناسی سیاسی این است که زندگی سیاسی در هر کشوری به شیوه‌های گوناگون تحت تاثیر شکاف‌های اجتماعی خاص آن کشور و نحوه صورت‌بندی آن شکاف‌ها قرار می‌گیرد. اما تنوع جامعه‌شناسی سیاسی کشور‌های گوناگون ناشی از نوع و شمار این شکاف‌ها و نحوه صورت‌بندی و ترکیب آنهاست.

در بررسی شکاف‌های اجتماعی باید به تنوعات جغرافیایی و تنوعات تاریخی توجه داشت. بر حسب چنین تنوعاتی می‌توان شکاف‌های اجتماعی را به شکاف‌های فعال یا غیر فعال و ساختاری یا تاریخی تقسیم کرد. از نظر تاثیر گذاری بر زندگی سیاسی شکاف‌های اجتماعی را باید به شکاف‌های فعال و غیر فعال تقسیم کرد. مثلاً شکاف طبقاتی می‌تواند از نظر سیاسی خفته و غیر فعال باشد (مارکس در همین زمینه از ((طبقه در خود)) و ((طبقه برای خود)) سخن می‌گفت). روی هم رفته در یک جامعه ممکن است مجموعه

ای از شکاف‌های فعال و غیر فعال وجود داشته باشد و وظیفه جامعه‌شناس سیاسی یافتن و تمیز آنهاست.

از نظر ضرورت تکوین، برخی از شکاف‌ها ساختاری و برخی دیگر تاریخی یا تصادفی هستند. شکاف‌های ساختاری شکاف‌های هستند که به مقتضای برخی ویژگی‌های دگرگونی ناپذیر و پایدار در جامعه انسانی پدید آمده‌اند و همواره وجود دارند. مثلاً تداوم تقسیم کار اجتماعی همواره نوعی از شکاف‌های طبقاتی را ایجاد می‌کند و یا در مثال دیگر تقسیم جنسی و سنی جمعیت میان مرد و زن و پیر و

جوان ویژگی پایدار جامعه بشری است. برخی دیگر از شکاف‌های اجتماعی حاصل سرنوشت تاریخی یک کشور هستند و بنابراین ضرورت ساختاری ندارند. تحولات و تصادف‌های تاریخی در تکوین این شکاف‌ها در جامعه موثرند. از جمله شکاف‌های تاریخی باید از شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای، شکاف میان دین و دولت، شکاف‌های زبانی، نژادی، قومی و غیره سخن گفت. مثلاً وجود تنوعات قومی در یک کشور ناشی از عوامل گوناگون است. برخی از کشورهای امروزی که سابقه امپراتوری داشته‌اند ترکیب بیشتری از اقوام و مذاهب و گره‌های زبانی-فرهنگی را در بر دارند. همچنین مهاجرت‌های عمده در سطح جهان موجب ترکیب اقوام در برخی کشورها گردیده است. ترکیب قومی جمعیت در کانادا و ایالات متحده آمریکا از این حیث قابل ملاحظه است.

پیدایش دولت‌های ملی از درون امپراتوری‌ها نیز، ممکن است همراه با

تراکتورسازی

پدیده اجتماعی

سال آذربایجان

در آذربایجان حاکم شد. این مسئله در کنار وضعیت نامیدوارکننده اقتصادی و اجتماعی آذربایجان در دوران احمدی نژاد باعث شد تا جامعه آذربایجان دوباره سیری نزولی را در منحنی یاس اجتماعی تجربه کند.

یاس و سرخوردگی فراگیر ناشی از سرکوب شدید قیام خرداد و تسلط جو اختناق در آذربایجان دوباره آن را مستعد سقوط در وادی غم و اندوه ساخته بود که به یک باره با شوک مثبت و شادی آفرین تراکتور، این جامعه در مسیر احیا قرار گرفت. با صعود تراکتور بارقه های امیدواری و شادکامی دوباره جرقه خورد و بازسازی شادی اجتماعی رقم خورد. هرچند که خیلی از افراد کوتاه بین اصرار داشتند که این اتفاق مثبت را در پیچ و خم نظریه توهم توطئه خویش خرد کنند و ارزش این مسئله را تا حد یک سوپاپ اجتماعی مطمئن برای تخلیه انرژی بکاهند اما با تحولات بعدی، تراکتور در مسیر جدیدی از نقش آفرینی مثبت اجتماعی قرار گرفت تا نادرستی نظریات این افراد بر همگان آشکار شود.

با صعود تراکتور به لیگ برتر، سطح بازی های این تیم به سطح یک همایش ملی ارتقا یافت. دلیل وقوع این مسئله محدودیت های فراوان اعمال شده بر جامعه مدنی آذربایجان بود که لزوم مسیرگشایی و حضور در یک عرصه جدید را به فعالین ملی گوشزد میکرد. پس از قیام خرداد، تمام منافذ تنفسی جامعه مدنی آذربایجان مسدود شده بود؛ این مسئله دامنه تحرک و فعالیت فعالین ملی را بسیار محدود ساخته بود و با توجه به جو سرکوب همین فعالیت محدود نیز از خطر سرکوب در امان نبود. در چنین وضعیت پیچیده ای برای مبارزات ملی، حضور تراکتور به مثابه یک پوئن مثبت تلقی می شد. فضای بکر و گسترده حاصل از بازی های این تیم فرصت و امکان کافی را برای بازسازی همایش های ملی آذربایجان و ارتباط با توده مردم را دوباره در اختیار حرکت ملی قرار داد.

با این که تجربه قیام خرداد باعث نفوذ گسترده گفتمان ملی در میان توده مردم شد اما این مسئله

استعمار و شادی لازم است. از آنجا که یک نظام استعماری همواره برای انسان های استعماری حامل پیغام های غم و اندوه است از این رو جامعه استعماری تا زمانی که از بند استعمار رهایی نیافته باشد و طعم آزادی را نچشیده باشد نمی تواند ادعای شادکامی واقعی را داشته باشد چرا که استعمار در معنای عدم آزادی، انسان ها را مسخ کند و انسان مسخ شده نیز خالی از ویژگی های انسانی است که یکی از مهم ترین آنها شادکامی است. فقط با رهایی و آزادی از قید و بند استعمار است که در یک زیست آزاد می توان شادکامی واقعی را لمس کرد. جامعه آذربایجان نیز یک جامعه استعماری است پس می توان نتیجه گرفت که شادی واقعی در آن محلی از اعراب ندارد. خاطره جمعی مردم ما در نتیجه زندگی در شرایط استعماری ایران، تنها شامل تصاویر و فریم هایی غم انگیز و اندوهبار است. شرایط تبعیض آمیز و تحقیرآمیز زندگی در طول هشت دهه حاکمیت استعمار در آذربایجان عامل اصلی ایجاد این شرایط می باشد.

البته در سالهای پس از انقلاب و در دهه هفتاد شمسی با ظهور حرکت ملی آذربایجان به صورت یک جنبش منسجم و هدمند، تغییراتی در این وضعیت مایوس کننده جامعه آذربایجان ایجاد شد. حرکت ملی با ایجاد امیدواری برای آزادی از بند استعمار، موجب بازتولید جامعه رو به موت آذربایجان شد. تحرک و نشاط اجتماعی حاکم در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد، علایم مثبت حیاتی این جامعه محسوب می شد. در این دوران، شادکامی و امیدواری تا اندازه زیادی در جامعه آذربایجان نمایان شد. این وضعیت مساعد تقریباً تا وقوع قیام خرداد ادامه داشت اما با قیام خرداد ورق برگشت. قیام ملی خرداد برآیند نتایج حیات اجتماعی حداکثری دهه هفتاد بود. اما همین قیام تمام نگاه های امنیتی را متوجه آذربایجان ساخت. رویکرد امنیتی جدید برای کنترل اجتماعی آذربایجان مبتنی بر استفاده از استراتژی سرکوب و اتخاذ سیاست مشت آهنین بود. بلافاصله پس از قیام ۱ خرداد یک جو اختناق و سرکوب سراسری

اگر لیست حوادث و اخبار یک سال گذشته آذربایجان را مرور کنیم متوجه خواهیم شد که تراکتورسازی با یک فاصله نجومی از سایر موارد در صدر موضوعات مورد علاقه جامعه آذربایجان قرار داشته است. با توجه به این نکته باید اذعان کنیم که این حجم از علاقمندی به مسئله تراکتور در سطح اجتماع آن را از هر لحاظ حائز شرایط برای کسب عنوان "پدیده اجتماعی سال آذربایجان" می سازد. البته سوژه تراکتور در طول این مدت دستمایه داستان های بسیاری شد که عامه پسندترین آنها در ستون های ویژه روزنامه ورزشی ایران نگاشته شد. داستان هایی درباره افسون تماشاگران پرشور تراکتور و حاشیه های جذاب پیرامون این تیم که با تیتراهایی جالب و جنجالی هواداران بسیاری در آذربایجان پیدا کرد.

در این میان، فعالین ملی نیز با تفسیر بدیع و خاص خویش به استقبال پدیده تراکتور رفتند تا این تیم خیلی زود از دید آنها و خیل هواداران میلیونی اش نقشی نظیر بارسولونا را برای ملت آذربایجان ایفا کند. نوآوری فعالین ملی در بسط و گسترش تفاسیر غیرورزشی باعث شد تا مسیر نگارش تفاسیر جامعه شناختی از این پدیده هموار شود. لذا در این مجال نگارنده قصد دارد که از منظر یک فعال ملی یک تحلیل دقیق و همه جانبه جامعه شناختی از تراکتور را در پیش روی خوانندگان عزیز قرار دهد که آن را از هر لحاظ شایسته کسب عنوان "پدیده اجتماعی سال آذربایجان" می سازد.

تزریق امواج انرژی مثبت و شادی آفرین در جامعه استعمارزده آذربایجان جزو اولین علایم اجتماعی این پدیده نوظهور محسوب

می شد. فضای حاکم بر تبریز در زمان بازی های تراکتور بخصوص در مواردی که با برد تراکتور و راه اندازی کارناوال های شادی توأم می شد غیرقابل وصف بود. تجربه شادی جمعی در کشورهای نظیر ایران موهبتی است کمیاب که این شادی برای جامعه آذربایجان پس از چندین سال تنها در پرتو حضور تراکتور میسر شد. برای درک اهمیت این مسئله، توجه به رابطه



به قیمت از دست رفتن کانال های ارتباطی جامعه مدنی آذربایجان- نهادهای مدنی و روزنامه ها- برای حرکت ملی تمام شد. در دوران پس از قیام خرداد تمام پتانسیل عملی حرکت ملی متوجه غلبه بر جو سرکوب و اختناق بود همان طور که تمام پتانسیل نظری حرکت در مسیر بازآفرینی جامعه مدنی آذربایجان متمرکز بود. لزوم ابتکار و خلاقیت برای گشودن یک عرصه جدید برای مبارزات مدنی احساس می شد. ابتکار و خلاقیتی که با حضور تراکتور در لیگ برتر از جانب فعالین حرکت ملی دیده شد. باز هم جادوی پراگماتیسم فعالین ملی موثر واقع شد تا خیلی زود عرصه ای تماماً ورزشی تبدیل به عرصه ای تماماً مدنی شود. موفقیت حرکت ملی آذربایجان در ارتقا یک بازی فوتبال به سطح یک همایش ملی بی شک وامدار تجربیات ارزنده سال های پیش آن در برگزاری چنین مراسم هایی بود. اوج این همایش های ملی ، "همایش ملی قلعه بابک" بود که در سال های برگزاری تأثیری غیرقابل انکار در بیداری شعور ملی آذربایجان داشت.

همایش ملی قلعه بابک تریبونی برای بیان مطالبات آذربایجان بود. این همایش ملی که هر سال به همت فعالین حرکت ملی برگزار می شد همراه با اجرای موسیقی ، مراسم شعرخوانی و برگزاری سخنرانی درباره حقوق ملی مردم آذربایجان بود. این مراسم یک تجمع مدنی هزاران هزار نفری بود که باعث شکل گیری فضای اجتماعی مستقلی از قدرت می شد که در آن فعالین ملی آذربایجان با مردم ارتباط برقرار می کردند. به واقع همایش قلعه بابک بزرگ ترین همایش مدنی در سطح ایران بود که خیلی زود حساسیت نظام توتالیتر ایران را برانگیخت که منجر به ممانعت از برگزاری آن شد. با ممانعت و جلوگیری از این همایش ملی تلاش هایی در جهت بازآفرینی این همایش به اشکال دیگر انجام پذیرفت که هیچ کدام موفق نشدند تا خاطره خوش قلعه بابک را برای فعالان ملی آذربایجان زنده کنند تا این که در نهایت با ظهور تراکتورسازی این همایش ملی نه تنها بازسازی شد بلکه از شکل یک مراسم سالانه به شکل یک مراسم هفتگی درآمد.

مسئله بعدی در مورد تراکتور مربوط به تفاوت چشمگیر میان هواداران تراکتور و هواداران تیمهای دیگر می شود. در واقع شور و شوق هواداران تراکتور از جنس هواداری عادی فوتبالی نیست. اگر هواداران پرسپولیس و استقلال تهران را نماینده هواداری مرسوم فوتبالی بدانیم متوجه می شویم که هواداران تراکتور کمترین شباهت را با این نوع هواداران دارند. تفاوت هواداران تراکتور با هواداران تیم های دیگر بیش از همه در رفتارهای هواداری این تیم مشاهده می شود. در ایران پرسپولیس و استقلال برای هوادارانش یک مفهوم ورزشی است. طرفداران این دو تیم هوادارانی هستند که تنها به جذابیت ورزشی فوتبال علاقمند هستند. پیوند این هواداران با تیم هایشان براساس تعصب است. اما در مورد تراکتور این گونه نیست ؛ تراکتور برای هواداران میلیونی اش چیزی فراتر از یک تیم ورزشی است. تراکتور برای عموم هواداران آذربایجانی این تیم یک نمادی هویتی محسوب می شود.

هواداران این تیم برخلاف اصرار مسئولان رسمی آن را تراکتورسازی تبریز نمی خوانند بلکه آن را تراکتور آذربایجان می خوانند. در آذربایجان بدون استثنا همه اعم از زن و مرد طرفدار این تیم هستند. خیل عظیم هواداران جوان این تیم در کنار مردان میانسال و پیری که با پرچم های یک قمرزنگ "یاشاسین

آذربایجان یاشاسین تراکتور" به تشویق تیم محبوب خود می پردازند جزو ء صحنه های برجسته امسال استادیوم سهند-یادگار امام- تبریز بود. اغراق نخواهد بود اگر بگوییم در بازی های تراکتورسازی تمام آذربایجان تعطیل می شود تا بازی این تیم را تعقیب کند. بازیهای این تیم در تهران ، کرج ، همدان ، انزلی و قزوین در میان استقبال هواداران ترک زبانی برگزار می شود که هنوز هویت آذربایجانی خویش را حفظ کرده اند. نقطه اوج هویت آذربایجانی تراکتور در بازی این تیم با دو تیم پرتطرفدار پایتخت یعنی پرسپولیس و استقلال به چشم خورد. در این دو بازی ، هواداران آذربایجانی تراکتور با حضور چشمگیر خود در استادیوم آزادی در مرکز شوونیسیم ایران یعنی تهران ، علقه های هویتی خویش را با آذربایجان نشان دادند.

تراکتور تبریز که زمانی نه چندان دور تنها یک تیم پرتطرفدار شهرستانی به حساب می آمد در سال ۸۹ بدل به تراکتور آذربایجان شده است که ۳۵ میلیون ترک را به همراه خود می بیند. تراکتور از این جنبه تنها با بارسلونا قابل مقایسه است ، اعتقادی که هواداران این تیم نیز دارند. به اعتقاد هواداران این تیم ، تراکتور هویت فرهنگی متمایز جامعه آذربایجان را یکد میکشد که در مقابل هویت فرهنگی مرکز قدبرافراشته است. نقش نمادین تراکتور برای جامعه آذربایجان با نقش نمادین بارسلونا برای جامعه کاتالان بسیار مشابه است. هرچند دربی ال کلاسیکو فرصت به عنوان یک بازی فوتبال جذاب و حساس مورد توجه جهان قرار می گیرد اما مبارزه اصلی بارسا و رئال در مستطیل سبز نیست.

این جدال ،مبارزه تاریخی میان کاتالانی های آزادیخواه و مخالف دیکتاتوری فرانکو در برابر ماتادورهای محافظه کار و حامی فرانکو است. این بازی ، مبارزه فرهنگ کاتالانی در برابر فرهنگ اسپانیایی است که با لحاظ جنبه های فانتزی می توان ادعا کرد که این تفاوت فرهنگی را حتی می توان در سبک بازی دو تیم هم مشاهده کرد. تراکتور در جدال با تیم های تهران نشین بخصوص پرسپولیس و استقلال چنین حس و حالی را در هواداران خویش ایجاد می کند تا لایق عنوان "بارسلونای آذربایجان" باشد. تراکتور در مقام یک نماد هویتی باعث ظهور یک همبستگی ملی خارق العاده در آذربایجان شده است که در تاریخ معاصر آذربایجان بی نظیر است. تراکتور در بازی های

این فصل تمام آذربایجان را در پشت خویش می بیند و به یمن این پشتوانه مردمی است که استادیوم سهند-یادگار امام- برای حریفان تبدیل به "دره مرگ" می شود.

به دلیل همین نقش هویتی تراکتور است که شعارهای هواداران آن نیز شکل و فرم دیگری دارد. شعار معروف "یاشاسین آذربایجان" بدون استثنا در تمام بازی های این تیم در استادیوم طنین انداز می شود. شعارهایی نظیر "تراکتورو ائل ایستر شرفلی میلست ایستر"، "آذربایجان دیاربیمیز تراختور ایفتخاریمیز"، "تورک دیلنده مدرسه" و شعارهای دیگر نشان از تسلط یک فضای هویتی در



آرای خود را به تراکتور اختصاص داده بودند. این امر در کنار آمار بالای تراکتور در استان های ترک بیش از بیش بر وجه هویتی این تیم صحنه می گذاشت. به اعتقاد هواداران در قضیه پرتفردارترین تیم ایران، سیستم سانترالیست ایران به هیچ وجه نمی توانست تا ادعای پرتفرداری یک تیم حاشیه ای نظیر تراکتور را به رسمیت بشناسد. به همین خاطر افرادی نظیر عادل فردوسی پور ابتدا با طرح نظرسنجی و تحریف آرا و سپس تهیه گزارش هایی که مضمون همه آنها در راستای به سخره گرفتن هواداران تراکتور بود به طور آشکار این ادعا را انکار کرد. نقطه پایان مباحث

پرتفردارترین تیم ایران شاید نظرسنجی اینترنتی برنامه فوتبال برتر بود که هواداران تراکتور با یک بسیج عمومی رتبه اول را به دست آوردند تا افسانه هواداران میلیونی تیم های دردانه پایتخت را بشکنند. به هر حال چه تراکتور پرتفردارترین تیم ایران باشد و چه نباشد مهم این است که این تیم توانست تا فضای دوقطبی و به عبارت بهتر فضای مرکزگرایانه فوتبال ایران را بشکند.

با حضور تراکتور، شوونیسیم فارس دشمنی خویش را با آذربایجان این بار در قالب رفتار هواداران تیم های مقابل تراکتور نشان داد. شعارهای نژادپرستانه آشکار بر علیه ملت آذربایجان آنچنان بود که جای هیچ حرف و حدیثی در مورد شوونیسیم حاکم در ایران نمی گذاشت. ملت آذربایجان که پیش از این، یک بار چهره پنهان شوونیسیم فارس را در قضیه کاریکاتور روزنامه ایران علنی ساخته بود این بار رسوایی آن را در قالب یک بازی فوتبال فریاد زد. اوج این صحنه های نژادپرستانه در کرمان اتفاق افتاد که تماشاگران در آن یک صدا شعار "ترک خر" سر می دادند. البته شوونیسیم موجود در ایران پیش از این خود را در عرصه های دیگر نمایش داده بود. حرکت ملی در مبارزه با شوونیسیم فارس ردپای آن را در تمام محرومیت های اقتصادی، اجتماعی،

این گفتمان مرکزگرایانه شد. اگر تراکتور پرتفردارترین تیم ایران هم نباشد بدون شک می توان گفت که تنها تیم پرتفردار آذربایجان است.

بحث های پردامنه پیرامون نظرسنجی برنامه نود درباره پرتفردارترین تیم ایران بیش از آن که از جنس کری خوانی های مرسوم ورزشی باشد- یعنی آن چه که معمولاً بین طرفداران دو تیم استقلال و پرسپولیس معمول است- جنبه ای هویتی داشت. پس از صعود تراکتور و اعای پرتفرداری از جانب هواداران تراکتور، برنامه نود اقدام به برگزاری یک نظرسنجی درباره پرتفردارترین تیم فوتبال ایران کرد. در این نظرسنجی پرسپولیس مقام اول را به دست آورد، استقلال در مقام دوم و تراکتور بعد از این دو تیم در رده سوم ایستاد. در این نظرسنجی، مسیر SMS های آذربایجان مسدود شد تا هواداران این تیم از ارسال گزینه مدنظر خویش بازمانند.

این نظرسنجی به سرعت مورد اعتراض هواداران تراکتور قرار گرفت. جالب آن که تمام نظرسنجی های اینترنتی که پیش از این توسط سایت های معتبر ورزشی انجام گرفته بود حکایت از برتری قابل ملاحظه تراکتور در زمینه هواداری بر این دو تیم داشت. دامنه این اعتراضات چنان گسترده شد که عادل فردوسی پور در برنامه بعدی مجبور به ارائه توضیحاتی در این باره شد. در آمار جالبی که از طرف این برنامه اعلام شد سه استان آذربایجان یعنی شرقی، غربی و اردبیل بیش از ۹۶ درصد

حول و حوش تیم تراکتور است. نمایش پلاکاردهایی درباره حق تحصیل به زبان مادری و نفی شوونیسیم و آپارتاید، و پارچه نوشته هایی به زبان ترکی و نمادهای بوزقورد شمای کلی سکوهای استادیوم سهند در فصل پیش بود. این البته به جز تظاهراتی بود که هر از چندگاهی پس از بازی های این تیم در راستای طرح مطالبات ملی آذربایجان برگزار می شد. تمام اینها نشان از آن دارد که تراکتور مرزهای ورزشی درنور دیده و پا به عرصه اجتماعی گذاشته است تا نقشی فراتر از آن چه که در ابتدا انتظار می رفت ایفا کند.

تراکتور با حضور خویش آوردگاه جدیدی بر علیه شوونیسیم و سانترالیسم حاکم در ایران گشوده است. پیش از حضور تراکتور در لیگ برتر، تمام گمانه زنی های رسمی حکایت از آن داشت که پرسپولیس و استقلال دو تیم دردانه پایتخت پرتفردارترین تیم های ایران هستند اما با حضور تراکتور این عنوان به خطر افتاد. تراکتورسازی تبریز فضای دوقطبی فوتبال ایران-سرخابی- و به عبارت بهتر سانترالیسم حاکم بر فوتبال ایران را مورد تهدید جدی قرار داد. استقلال و پرسپولیس به عنوان تبلور سانترالیسم در عرصه ورزش این باور غلط را به وجود آورده بودند که در ایران یا قرمز هستی و یا آبی. حضور تراکتور باعث نفی

آذربایجان ایجاد کرده اند. ایده های خلاقانه در تشویق و همراهی تیم، تهیه و توزیع پوسترهای ورزشی تراکتور با مضامین هویتی و در نهایت تهیه مارش های ورزشی- ملی برای تراکتور حاصل کار این شبکه های اجتماعی در طول این یک سال بوده است.

اما نظام توتالتیر ایران نیز با مشاهده این مسایل با حساسیت هرچه تمام با موضوع تراکتور برخورد کرده است. بازداشت های گسترده هواداران این تیم تحت عناوین مختلف و پلمپ غیرقانونی چاپخانه هایی که اقدام به



چاپ و توزیع پوسترهای این تیم می کنند تنها دو نمونه از اقدامات صورت گرفته بر علیه این "پدیده اجتماعی" است. البته در کنار این برخوردها باید اشاره ای نیز بایکوت رسمی تراکتور از طرف دستگاه صداوسیما، شیطنت های سایت های ورزشی و غیرورزشی ایران در تخریب و تخطئه هواداران تراکتور و در نهایت اقدامات پشت پرده مسئولان رسمی برای ضربه زدن به این تیم داشته باشیم.

تراکتور را با این تفاسیر می توان مهم ترین اتفاق سال گذشته آذربایجان نامید. اتفاقی که هر روز پیش از پیش وجوه هویتی-اجتماعی آن تقویت می شود. تراکتور در طول یک سال گذشته چنان آذربایجان را متأثر از اتمسفر خویش ساخت. بیایید به خاطر تراکتور و تمام شادی ها و امیدواری هایی که به ارمغان آورد، به خاطر هویتی که به آذربایجان بخشید، به خاطر غرور ملی ای که در جامعه آذربایجان آفرید، به خاطر شکست هیمنه پوشالی سرخابی ها، به خاطر رسوایی شوونیسیم فارس، به خاطر شبکه های اجتماعی فعال و سرزنده آن و در یک کلام به خاطر این "پدیده اجتماعی سال آذربایجان" کلاه خویش را به نشانه احترام از سر برداریم.



فرهنگی و سیاسی آذربایجان مورد شناسایی قرار داده بود و در فرصت های مختلف آن را با ملت آذربایجان در میان گذاشته بود تا آنها را با مختصات این سیستم آشنا سازد اما به طور حتم هیچ عرصه ای به اندازه بازی های فوتبال تراکتور، این مسئله را برای ملت آذربایجان ملموس و واضح نمایش نداده بود.

شوونیسیم فارس در قالب رفتارهای نژادپرستانه هواداران فارس تبدیل به عامل مقوم شعور ملی در آذربایجان شد. بسیاری از مردم آذربایجان در این یک سال از طریق این کانال به

بازیابی هویت ملی خویش پرداختند. البته از آنجا که فوتبال یک پدیده مردمی و بسیار محبوب است دامنه مباحث ملی نیز در بین سطوح و لایه های مختلف اجتماع گسترده شد. فوتبال بعنوان یک پدیده فراگیر و مورد توافق در میان لایه های مختلف اجتماع است بنابراین مباحث مربوط به این پدیده و حواشی آن همواره در کانون توجه مردم قرار دارد. این وضعیت با توجه به بار هویتی تراکتور مباحث ملی را در گستره جامعه مطرح ساخت. به نظر می رسد که هر چه از عمر پدیده تراکتور بگذرد این پدیده بیشتر بتواند تا جامعه آذربایجان را در مبارزه با شوونیسیم فارس متحد و یکپارچه سازد.

پس از پایان این مباحث باید اشاره ویژه ای نیز به شبکه های اجتماعی هواداری تراکتور داشته باشیم. شبکه های اجتماعی تراکتور در یک سال گذشته آنچنان شکل و قوام یافته است که اکنون به عنوان مثال بیش از ۱۰ سایت هواداری فعال درباره اخبار و رویدادهای این تیم آن فعالیت می کنند. البته این به جز هزاران صفحات وبی است که درباره تراکتور راه اندازی شده است. البته فعالیت این شبکه های اجتماعی تنها محدود به اینترنت و اداره سایت نیست کما این که همایش نجات دریاچه اورمیه نیز با محوریت این شبکه های اجتماعی سازماندهی شد.

این شبکه های اجتماعی گسترده در آذربایجان تاکنون نشان داده است که تنها بر اساس علایق ورزشی شکل نگرفته است. بیشتر شبکه های هواداری تراکتور بر اساس بنیان هویتی اشان نشر و گسترش مباحث ملی آذربایجان را در زمره سرفصل اهداف خود قرار داده اند. این شبکه های هواداری که بیشتر از جوانان تشکیل یافته اند با قدرت خلاقیت و نوآوری خویش هیجان و پویایی بی نظیری را در جامعه

”رهبران جمهوری دموکراتیک آذربایجان“

(۲۸ می ۱۹۲۰-۱۹۱۸)

نویسنده: فواد آخوندوف
ترجمه: دکتر علی قره جهلو

محمد امین رسول زاده

(مغز متفکر و استراتژیست ۱۹۵۵ -
۱۸۸۴)

محمد امین رسول زاده، دولت مرد و چهره معروف آذربایجان و یکی از بنیان گذاران جمهوری آذربایجان در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۸۴ در منطقه ”نوخان“ (نزدیک باکو) دنیا آمد. محمد امین تحصیلات اولیه خود را در مدرسه روس-مسلمان آغاز و سپس در ”کالج حرفه‌ای“ (اکنون کالج نفت نامیده میشود) ادامه داد. او از سال ۱۹۰۳ به بعد بهنگام دانشجویی شروع به نوشتن در نشریات مختلف اپوزیسیون کرد.

در دوران انقلاب اول روس (۱۹۰۷-۱۹۰۵)، رسول زاده اولین غسل تعمید سیاسی خود را با اخراج از کالج گرفت. در آن زمان پلاتفرم ضد سلطنتی او و مطالبات وی برای خودمختاری آذربایجان او را با سوسیال دموکراتها یعنی کمونیستهای آینده متحد نمود.

رسول زاده در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در باکو، بهنگامی که پلیس در جستجوی استالین بعنوان یکی از محرکین اصلی شورش بود، جان او را نجات داد. (۱) رسول زاده بعد از انقلاب فعالیت روزنامه نگاری خود را ادامه داد. اولین نمایشنامه معروف او بنام ”توری در تاریکی“ در سال ۱۹۰۸ در باکو روی صحنه رفت. در سال ۱۹۰۹ برای شرکت در قیام ستارخان رهبر قیام مشروطه آذربایجان راهی ایران شد. (۲) زمانیکه در ایران بود روزنامه ”ایران نو“ ارگان حزب دموکرات ایران را تأسیس نمود. (۳) رسول زاده در سال ۱۹۱۱ وقتی قشون روس وارد آذربایجان شد، راهی استامبول گردید، جائیکه آثار او در نشریات مختلف عثمانی منتشر میگردد. رسول

زاده بدنال عفو عمومی که به مناسبت ۳۰۰ مین سال تأسیس خاندان رومانف اعلام گردید به باکو باز گشت. یکی از بزرگترین دستاوردهای رسول زاده احیای نامهای قومی ”آذری“ و ”آذربایجان“ بود.

زمانیکه معاهده گلستان ۱۸۱۳ و ترکمن چای ۱۹۲۸ بین ایران و روس منعقد گردید، بخشی از خانات قدیمی آذربایجان نیز به خاک روسیه الحاق میگردد. دولت روسیه تقسیمات اداری و سنتی آذربایجان (خانات) را به تقسیمات جدید بنام ”گوبرنیا“ (استان) تغییر میدهد ولی نام آذربایجان به همان نام در ایالات شمال ایران باقی میماند. از زمان الحاق بخش شمالی



آذربایجان توسط روسیه حدود صد سال، روسها آذربایجانی ها را ”مسلمان“ و یا ”تاتار“ خطاب میکردند، که هیچکدام از آنها درست نبود و این رسول زاده بود که در سال ۱۹۱۴ کوشش نمود تا نام تاریخی ملت آذربایجان؛ ”ترکهای آذربایجانی“ دوباره برقرار گردد.

رسول زاده از سال ۱۹۱۷ در سمت صدر ”حزب ملی مساوات“ خدمت نمود و بعد از انحلال فدراسیون ماوراء قفقاز در ۲۸ می ۱۹۱۸ به رهبری ”شورای ملی“ آذربایجان برگزیده شد. شورای ملی برهبری رسول زاده استقلال جمهوری آذربایجان را اعلام میکند. رسول زاده

هرگز هیچ پست حکومتی را نمی پذیرد و بعنوان عضو فعال پارلمان آذربایجان تا سقوط جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۲۰ بعنوان رهبر ایدئولوژیک جمهوری آذربایجان باقی ماند.

رسول زاده در تأسیس دانشگاه دولتی باکو در سال ۱۹۱۹ فعالانه شرکت میکند. شعار معروف رسول زاده ”پرچی که یک بار بالا رفت، دیگر فرود نمی آید“ بعدها در آستانه فروپاشی شوروی به معروفترین شعار تظاهرات سالهای ۱۹۹۰ تبدیل میگردد. رسول زاده در سال ۱۹۲۰ بدنال سقوط جمهوری آذربایجان دستگیر، ولی دوستی او با استالین سبب آزادی اش میشود. بعد از آزادی به مسکو میرود و به مدت دو سال بعنوان نماینده کمیساریای ملت‌ها در مسکو کار میکند و در سال ۱۹۲۲ بدنال ماموریتی که به فنلاند فرستاده میشود هرگز به شوروی باز نمیگردد. رسول زاده بقیه عمر خود را در تبعید در لهستان (۱۹۳۸)، رومانی (۱۹۴۰) و بالاخره بعد از جنگ جهانی دوم در ترکیه (۱۹۴۷) میگذراند و در سال ۱۹۵۵ در آنکارا وفات میکند. او در مدت ۳۰ سال زندگی در تبعید یک سری آثار سیاسی بسیار جدی درباره آذربایجان منتشر میکند که هنوز در انتظار تحلیل و ارزیابی همه جانبه قرار دارند.

علی مردان توپچی باش اف

(وزیر امور خارجه ۱۹۳۴-۱۸۶۲)

چهره برجسته ملی و دولتمرد بزرگ آذری؛ توپچی باش اف، در ۴ می ۱۸۶۲ در تفلیس (گرجستان) در یک خانواده مالک دنیا آمد. بعد از اتمام دبیرستان در تفلیس، در سال ۱۸۸۸ از دانشکده حقوق دانشگاه پترزبورگ فارغ التحصیل شد. مقامات دانشگاه پترزبورگ به توپچی باش اف برنده جایزه دانشجوی ممتاز است پیشنهاد میکنند که اگر به مسیحیت بگروید میتواند در دانشگاه بعنوان استاد تدریس نماید ولی توپچی باش اف این پیشنهاد را رد و به باکو باز میگردد. در باکو با ”پری خانوم مالیک“ دختر حسن زردابی چهره برجسته مطبوعاتی و ملی آذربایجان و بنیانگذار روزنامه معروف ”اکینچی“ (دهقان) ازدواج میکند. توپچی باش اف زمانیکه در باکو بود به سردبیری روزنامه ”کاسپین“ رسید که یکی از بزرگترین روزنامه

۱۹۰۶ به عنوان نماینده ماوراء قفقاز در اولین پارلمان روسیه (دومای اول) انتخاب گردید. توپچی باش اف بزودی تبدیل به یکی از رهبران فراکسیون مسلمانان روسیه در دوما گردید. ولی دومای اول بعد از ۷۲ روز توسط نیکلای دوم امپراتور روسیه منحل گردید.

بعد از انحلال پارلمان، توپچی باش اف در میان آن دسته از نمایندگان روسیه بود که مردم روسیه را به اعتراض و عدم اطاعت مدنی فراخواند، در نتیجه دستگیر و زندانی و بالاخره از حق انتخاب شدن در دومای دولتی و شهری محروم گردید. توپچی باش اف علی رغم تعقیب قانونی بخاطر کوششهایش برای احقاق حقوق مساوی سیاسی، اجتماعی و مدنی برای مسلمانان روسیه همچنان بعنوان یکی از مورد احترام ترین و معروفترین شخصیت‌های روسیه باقی ماند.

با اعلام جمهوری آذربایجان در ۲۸ می ۱۹۱۸ توپچی باش اف به وزارت خارجه جمهوری آذربایجان در کابینه فتحعلی خویسکی انتخاب گردید. قابل توجه است که او تا سال ۱۹۱۷ به هیچ حزب سیاسی وابسته نبود.

در اوایل ۱۹۱۹ هیئت رسمی جمهوری آذربایجان برهبری توپچی باش اف برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای که در پایان جنگ جهانی اول برگزار شد عازم پاریس گردید. در آن کنفرانس تلاشهای خستگی ناپذیر او بود که شورای ملل متفق استقلال آذربایجان را دوفاکتو برسمیت شناختند (ژانویه ۱۹۲۰). لیکن ۴ ماه بعد ارتش شوروی باکو را تصرف نمود و توپچی باش اف هرگز نتوانست به آذربایجان بازگردد. او در ۸ نوامبر ۱۹۳۴ در پاریس درگذشت.

فتحعلی خویسکی

(نخست وزیر ۱۹۲۰-۱۸۷۵)

اولین نخست وزیر جمهوری آذربایجان و رئیس ۳ کابینه وزراء در ۷ دسامبر ۱۸۷۵ در شهر شکی (در شمال غرب آذربایجان) و در خانواده سرشناس اسکندر خویسکی افسر ارتش روسیه دنیا آمد. اجداد خانواده سرشناس خویسکی به خانهای خوی در آذربایجان ایران برمیگردد که بعد از جنگهای ایران و روس از خوی به شکی نقل مکان کرده بودند.

عده زیادی از افسران عالیرتبه، چهره های معروف ملی، استادان .. از این خانواده برخاسته اند که فتحعلی خویسکی یکی از آنان بود. او تحصیلات ابتدائی را در شهر گنجه و تحصیلات عالی را در دانشکده حقوق دانشگاه مسکو (۱۹۰۱) بپایان رساند. بعنوان وکیل مدافع و قاضی در بسیاری از مناطق قفقاز خدمت و بالاخره به سمت معاونت دادستانی منطقه قفقاز رسید. در فوریه ۱۹۰۷ خویسکی بعنوان نماینده به دومین دومای دولتی روسیه انتخاب شد. او بعنوان نماینده فراکسیون مسلمانان روسیه در دوما کمکهای زیادی به برچیدن محدودیتهای سیاسی و مدنی که بر اساس تعلقات دینی و مذهبی شهروندان روسیه قرار داشت کرد. از لحاظ سیاسی او پیوستگی نزدیکی با حزب دموکراتهای مشروطه خواه که در روسیه دارای نفوذ زیادی بود داشت.

بدنبال منحل شدن دومای دوم در سال ۱۹۰۷ خویسکی به باکو بازگشته و بمدت دو سال در شهرهای گنجه و باکو به وکالت میپردازد. بازگشت وی به

سیاست مصادف با کناره گیری تزار روس از سلطنت در فوریه ۱۹۱۷ بود. خویسکی در آذربایجان به هیچ حزبی وابسته نبود. او خواستار خود مختاری آذربایجان در گنگره حزب مساوات حزب پرنفوذ آذربایجانی بود که بعد از روی کار آمدن کمونیستها در پتربورگ در اکتبر ۱۹۱۷ فعالیت خود را آغاز نمود. در دسامبر ۱۹۱۷ خویسکی به پارلمان ماوراء قفقاز (سیم) انتخاب و در حکومت فدراسیون قفقاز به سمت وزارت دادگستری منصوب میگردد. در می ۱۹۱۸ بدنبال از هم پاشیدن فدراسیون و بنیانگذاری جمهوری مستقل آذربایجان بعنوان اولین نخست وزیر آذربایجان تعیین میگردد که در عین حال ۳ وزارت دیگر را نیز تحت اختیار داشت. خویسکی در این سمت باقی میماند تا اینکه بعد از آوریل ۱۹۱۹ به وزارت خارجه آذربایجان منسوب میگردد.

خویسکی در مقام نخست وزیر آذربایجان یکی از طرفداران مصمم تأسیس دانشگاه دولتی باکو در سال ۱۹۱۹ بود. او پیشنهاد کمونیستها را برای ایجاد جبهه ای دیگر بر علیه ژنرال دنیکن که در شمال قفقاز با کمونیستها می جنگید رد نمود و در عین حال پیشنهاد دنیکن را دایر بر ایجاد جبهه مشترک علیه شوروی را نیز رد نمود.

خویسکی خطیبی زبردست بود. گفته او: "حق ما برای آزاد زیستن بعنوان یک ملت آزاد، غیر قابل بحث است"، تبدیل بیکی از شعارهای جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۲۰ گردید.

وقتی کمونیستها در آوریل ۱۹۲۰ کنترل باکو را در دست گرفتند خویسکی با خانواده خود به تفلیس رفت و در همانجا بود که بوسیله تروریستهای ارمنی ترور شد.

نسیب یوسف بیگلی

(نخست وزیر ۱۹۲۰-۱۸۸۱)

نسیب یوسف بیگلی در سال ۱۸۸۱ در یک خانواده روشنفکر در شهر گنجه دنیا آمد. بعد از اتمام تحصیلات دبیرستان در سال ۱۹۰۲ وارد دانشکده حقوق دانشگاه "اودسا" گردید. او فعالیتهای سیاسی خود را در دانشگاه اودسا که مرکز فعالیت مخالفین در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود، آغاز کرد. دانشگاه اودسا به علت تبدیل شدن به مرکز مخالفین سیاسی در سال ۱۹۰۷ بسته شد، در نتیجه یوسف بیگلی به شهر کریمه (اوکراین) رفت، جاییکه شروع به نوشتن در مطبوعات و درگیر شدن با جامعه تئاتر و نمایش آنجا گردید. او بعلت تعقیب پلیس مجبور به ترک روسیه و پناهنده شدن به ترکیه گردید (۱۹۰۹-۱۹۰۸).

با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه او تبدیل بیکی از فعال ترین اعضای "حزب مساوات ملی آذربایجان" گردید که ایده خود مختاری و استقلال آذربایجان را تبلیغ میکرد.

در آوریل ۱۹۱۸ در دوران کوتاه حکومت فدراسیون کشورهای ماوراء قفقاز، پست وزارت آموزش و پرورش را بعهده گرفت. او بعد از استقلال آذربایجان در ۲۸ می ۱۹۱۸ به فعالیتهای خود در زمینه آموزش و پرورش ادامه داد. با استعفای کابینه خویسکی در آوریل ۱۹۱۹ تا اول آوریل ۱۹۲۰ به مقام نخست وزیری آذربایجان رسید. یوسف بیگلی در تأسیس دانشگاه دولتی باکو که در نوع خود در تمام دنیای اسلام بی نظیر بود زحمات زیادی کشید.

مقاله‌ای در باره جنبش مزدک اشتغال داشت، و بالاخره بدنبال ماموریتی در فنلاند از شوروی خارج و دیگر هیجوقت به آنجا باز نگشت.

رسول زاده بعد از مدتی در اواخر ۱۹۲۲ در ترکیه اقامت گزید و بعضی از کتابهای خود چون آذربایجان جمهوری (جمهوری آذربایجان)، عصریمیزن سیاوشی (سیاوش عصرمان)، ملیت و بلشویزم (به زبان فارسی) و ... را در آنجا به چاپ رساند و نشریات "ینی قافقاسیا" (قفقاز جدید)، "آذری تورک" و "اودلو یورد" (نیا خاک آتشین) را انتشار داد. سرانجام دولت ترکیه، که در پی حفظ و جلب دوستی شوروی بود، او را در سال ۱۹۳۱ از آن کشور اخراج نمود. رسول زاده تا سال ۱۹۴۷ که دوباره به ترکیه بازگشت در کشورهای مختلف اروپا در تبعید به سر برد. او تا آخر عمر رهبری حزب مساوات را به عهده داشت.

۲- محمد امین رسول زاده مصاحبه‌ای با ستارخان، زمانی که وی بدنبال اشغال آذربایجان توسط قشون روس در کنسولگری عثمانی متحصن بود انجام داده است. متن این مصاحبه در روزنامه ترقی (باکو) در تاریخ ۲۸ می (۱۰ ژوئن) ۱۹۰۹ چاپ گردید. در این مصاحبه رسول زاده با شگفتی و تحسین غیر قابل وصفی از شخصیت، صلابت و عزم راسخ ستارخان یاد میکند.

۳- رسول زاده در اوایل ۱۹۰۹ میلادی، به ایران آمد و از رشت و جلفا و تبریز و ارومیه و تهران گزارشهای جالبی برای درج در روزنامه "ترقی" (باکو) تهیه کرد. او اندکی پس از رسیدن به تهران فتح شده، در تشکیل و سازماندهی حزب دموکرات ایران و تهیه نظام نامه و مرام نامه و تعیین خط مشی حزبی با سید حسن تقی زاده و حیدرخان عمو اوغلو و ... همکاری داشته، سردبیری ارگان آن، ایران نو، را که یکی از نقاط عطف تاریخ روزنامه نگاری در ایران به شمار آمده، بعهده گرفت و تا اواسط ۱۹۱۱ که تحت فشار روسیه تزاری مجبور به ترک ایران شد، گذشته از فعالیت در حزب و روزنامه و درج مقالاتی در آن، رسائلی چون "تقید فرقه اعتدالیون" و رسائل دیگری را نیز به زبان فارسی انتشار داد و در مدتی کمتر از دو سال تأثیری چشم گیر در نشر و ترویج اندیشه های اجتماعی ترقی خواهانه و ارتقاء سطح مبارزات و مباحثات حزبی و سیاسی در جامعه ایران بر جای گذاشت.

* محمد امین رسول زاده از شخصیت هائی است که زندگی اش با تاریخ معاصر ایران گره خورده و موقعیت تاریخی او در تحولات مربوط به دهه های نخستین سده بیستم ایران از جایگاه خاصی برخوردار است؛ با این حال هنوز در ایران برای آگاهی از شرح حال، افکار و فعالیت های او هیچ اقدام در خور توجهی که مناسب شأن تاریخی رسول زاده باشد صورت نگرفته است. عبدالحسین نوائی شاید نخستین تاریخ پژوه ایرانی باشد که در صدد نگارش زندگی نامه مستقل رسول زاده بر آمده است. وی در سال ۱۳۲۷ شمسی در حالی که شخصیت مورد بحث هنوز زنده بود و به دنبال از سر گذاردن دربه دری های جانکاه به ترکیه بازگشته و در آنکارا اقامت داشت، اطلاعاتی را که از منابع مختلف فراهم آورده بوده تدوین کرده، توام با شرح حال حیدرخان عمو اوغلو، در مجله "یادگار" منتشر کرد.

به نظر وی این دو مرد بزرگ: "دخالتم کاملی در ایجاد نهضت مشروطه و

کابینه او به ۱۰۰ دانشجوی آذربایجانی برای تحصیل در دانشگاه های مختلف اروپا بورس تحصیلی اعطاء نمود. آموزش یکی از زمینه های مهم فعالیت این چهره ملی و میهن پرست بود. یوسف بیگلی بعد از سقوط اولین جمهوری آذربایجان باکو را ترک ولی در می ۱۹۲۰ در حومه باکو بدست راهزنان بقتل رسید.

محمد یوسف جعفراف

(رئیس پارلمان ۱۹۳۸-۱۸۸۵)

جعفراف در سال ۱۸۸۵ در باکو متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در باکو و تحصیلات عالی را در دانشکده حقوق دانشگاه مسکو (۱۹۱۲) پایان رساند. او در اکتبر ۱۹۱۲ به دوما دولتی (پارلمان) روسیه انتخاب گردید. او تنها نماینده ی آذربایجانیهای باکو، گنجه و ایروان بود که آنها را در پارلمان روسیه نمایندگی میکرد. جعفراف بمدت ۵ سال (۱۹۱۷-۱۹۱۲) بعنوان نماینده پارلمان روسیه در میان فعال ترین اعضای پارلمان روسیه بود که برای برچیدن محدودیتها و موانع دینی تحمیل شده به مسلمانان روسیه تلاش نمود و یکی از سخنگویان مردم بومی آسیای میانه بود که توسط روسهای مهاجر و دیگر مهاجرین مناطق روسیه تحت فشار و ستم و تضییقات مختلف بودند. بعد از انحلال دوما او بخاطر ایجاد حکومت منطقه ای کوشش نمود. علی رغم اینکه او یکی از جوانترین اعضای پارلمان روسیه بود ولی بعنوان وکیلی پر توان، خطیبی ماهر و انسانی با ایده های عالی و عزمی راسخ شناخته میشد.

در جریان جنگ جهانی اول جعفراف بعنوان نماینده دوما بیشتر زمان خود را در جبهه ی جنگ قفقاز در سمت سازماندهی کمک به قربانیان غیر نظامی جنگ گذراند. با فروپاشی امپراطوری روسیه و بدنبال آن تشکیل دولتهای مستقل قفقاز مرحله جدیدی در فعالیت اجتماعی جعفراف آغاز گردید. او در کابینه خویسکی در سمت وزارت صنعت و تجارت خدمت نمود و سپس بعنوان سفیر جمهوری آذربایجان در گرجستان تعیین گردید. در مارس ۱۹۱۹ در کابینه یوسف بیگلی پست وزارت خارجه و از فوریه تا آوریل ۱۹۱۹ به ریاست شورای ملی (پارلمان آذربایجان) برگزیده شد.

در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ وقتی نیروهای ارتش شوروی وارد باکو شد، جعفراف بعنوان رئیس پارلمان آذربایجان و برای جلوگیری از خون ریزی، سند "استعفاء و عدم مقاومت در مقابل کمونیستها" را امضاء نمود. این سند منجر به سقوط اولین جمهوری آذربایجان گردید. در سالهای بعد جعفراف بعنوان مشاور حقوقی در ادارات شوروی در باکو کار کرد. جعفراف در سال ۱۹۳۸ قبل از اینکه تصفیه ی ناسیونالیستهای اولیه آذربایجان توسط استالین آغاز گردد در گذشت.

توضیحات مترجم:

۱- بعد از سرنگونی جمهوری دموکراتیک آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰، رسول زاده مخفی و بالاخره دستگیر شد ولی در نتیجه پا درمیانی استالین از مرگ و زندان نجات یافت و در نوامبر ۱۹۲۰ همراه او به مسکو رفت و پس از آن نزدیک به دو سال در مسکو در سمت نماینده کمیساریای ملت ها و سپس به تدریس زبان فارسی در دانشگاه مسکو و کارهای تحقیقاتی چون نوشتن

ساده باعث شد که سبک نثر نویسی من از نو به طرزی تازه آغاز شود و یکباره از مراجعه به سبک قدیم منصرف گردیدم ... بالاخره مرغوب شدن مقالات رسول زاده و هواداری سیاست و تعصب مسلکی باعث شد که به سبکی بین سبک رسول زاده و سبکی که خودم اختراع کرده بودم، شروع به مقاله نویسی کنم. تصرفی که خودم در آن کردم، داخل نمودن لغات فارسی و ترکیبات شعری بود در نثر مزبور ... با این عوامل و وسایل شروع به تهیه نثری نمودم که بعدها، پس از سه-چهار سال، سبک رسول زاده را از بین برد و سبک تازه تر و فارسی تری را بوجود آورد.

فریدون آدمیت نیز که بخش مهمی از کتاب "فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران"، را به بررسی بعضی از رسالات اجتماعی-سیاسی رسول زاده اختصاص داده، رساله "تنقید فرقه اعتدالیون یا اجتماعیهون اعتدالیون این "نویسنده و اندیشه گر را، که بیش از دو سوم آن به بحث در اصول سوسیالیسم اختصاص یافته، نخستین رساله در زبان فارسی در زمینه تاریخچه انتشار این نحله سیاسی در ایران دانسته، شخصیت وی را چنین ارزیابی کرده است: "رسول زاده درس فلسفه سیاسی خوانده، خاصه در اصول سوسیالیسم و سیر تحول اجتماعی مغرب زمین دانش او گسترده است ...

او اندیشه گری است با مایه، با ذهنی فرهیخته و فکری منظم و منطقی، بعلاوه در فضیلت اخلاقی از با فضیلت ترین مردان بود ...". * توضیحات مترجم با تلخیص از کتاب "گزارشهایی از انقلاب مشروطیت ایران" ترجمه استاد رحیم رئیس نیا گرفته شده است. این کتاب مجموعه‌ای از ۷۵ مقاله و گزارش کوتاه و بلند رسول زاده درباره ایران است. این نوشته ها از جلد اول "آثار محمد امین رسول زاده" تألیف پروفسور "شیرمحمدحسینوف" برگزیده شده‌اند. * اصل این مقاله (انگلیسی) در فصلنامه "آذربایجان انترنشنال"، بهار ۱۹۸۸، چاپ شده است.



سخن به میان می‌آورد، بر همراهی این دو شخصیت تأکید داشته و می‌نویسد: "متفکر برجسته دموکرات ایران محمد امین رسول زاده بود؛ تشکیلات نسبتاً منظم آن در درجه اول کار حیدرخان متفکر انقلابی. هر دو تعلیمات حزبی را در حزب سوسیال دموکرات آموخته بودند؛ دو شخصیت ممتاز بودند و در ایران بی نظیر (نه کم نظیر)". دکتر عبدالحسین نوائی، در ادامه نوشته خود... پس از مرور فراز و نشیب زندگی حیدر عمو اوغلو، زندگی نامه رسول زاده را با این جملات آغاز میکند: "یک تن دیگر از مسلمانان قفقازیه، که در تاریخ انقلاب ایران موثر و از عوامل بیداری و توجه ایرانیان به مظاهر

مشروطیت و حریت به شمار میرود، محمد امین رسول زاده است. محمد امین رسولزاده از مردان فکور و خردمند شرق است. حتی به قول آقای تقی زاده شاید در مشرق زمین وی در نوع خود بی نظیر باشد. وسعت اطلاع و حجت قوی و خونسردی فراوان او را در میان کلیه احرار زمان خود مشخص نموده و انصاف عجیب وی در انتقاد قضایا و جریانات وجهه ی خاصی برای او فراهم کرده بود ...".

تقی زاده ضمن باز گوئی سرگذشت خود، یاد رسول زاده را چنین گرامی داشته است: "او پیامبر آذربایجانی بود. صد سال دیگر مثل گاندی برای آذربایجان شوروی است". ملک شعرای بهار، از هم‌قدمان نام آور

رسول زاده نیز با احترام از او یاد و به تاثیر پذیری سبک نگارش خود از وی اشاره نموده است.

میدانیم که هم زمان با انتشار "ایران نو" در تهران، بهار هم "نوبهار" و "تازه بهار" را، که از ارگانهای شهرستانی حزب دموکرات ایران بودند، منتشر میکرد و نخستین شماره ایران نو به سردبیری رسول زاده با قطعه معروف بهار به مطلع "می ده که طی شد دوران جاناکه - آسوده شد ملک، الحمد لله الحمد لله" گشوده است. اشاره بهار در مورد یاد شده از این قرار است: "من در نثر کلاسیک ... ابتدا سبک بییهی را انتخاب کرده بودم، اما علل سیاسی و احتیاج مردم به نثر

۲۸ می ۱۹۱۸ (۷ خرداد ۱۲۹۷)،

استقلال اولین جمهوری دموکراتیک

در جهان شرق و اسلام

در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸، در پی انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمنچای و بعد از جدایی شمال آذربایجان از خاک دولت ممالک محروسه قاجار، و در پی سیاست های تورک ستیزی و نژادپرستی دولت تزار، در سال ۱۸۴۰ در پی اصلاحات ایالتی و منطقه ای، ۷۰۰۰ کیلومتر مربع از قسمت شمال شرقی خاک آذربایجان شمالی، یعنی شامل شهرهای همیشه تورک نشین دربند، قاسیم کند، آختی و...، جدا و به دیگر ایالت تحت اشغال (داغستان) روسیه تزاری ضمیمه گردید. در پی اعتراضات مداوم ملت آذربایجان به سیاست های نژادپرستانه تزارها و با استفاده از موقعیت به وجود آمده (انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و منقرض شدن حکومت تزارها) سرانجام در روز ۲۸ ماه می سال ۱۹۱۸ شورای ملی آذربایجان به رهبری "محمد امین رسول زاده" در شهر تفلیس اجلاسی تاریخی به ریاست حسن بی آقایی برگزار می کند و در آن "بیانیه استقلال جمهوری آذربایجان" را صادر می کند.

ضمن صدور این بیانیه، برای اولین بار تاسیس جمهوری آذربایجان با اصول اداره پارلمنتاری و براساس اصول دموکراتیک در بین کشورهای شرق و مسلمان به جهانیان اعلام میشود. در زمان تشکیل دولت آذربایجان، این بیانیه را بعنوان قانون اساسی و پایه برای سازماندهی و تاسیس دولت مستقل آذربایجان بیان می کند. تا روز ۲۸ می سال ۱۹۱۸ آذربایجان، گرجستان و ارمنستان در ترکیب مجمع قفقاز جنوبی متشکل بودند. اما به خاطر اختلاف نظرها در داخل این مجمع این سازمان از هم پاشید. در روز ۲۶ می همین سال گرجستان با خروج از این مجمع استقلال خود را اعلام کرد. دو روز بعد نیز آذربایجان و ارمنستان استقلال خود را اعلام کردند.

البته کشور موقت ارمنستان در خاک مادری هزاران تورک آذربایجانی بناء نهاده شده بود، به طوری که در این سال ۹۰۰۰ کیلومترمربع از قسمت شمال غربی خاک آذربایجان جدا و برای ارمنیانی که طبق مفاد معاهده های ترکمنچای و گلستان باید از سراسر ایران به این ناحیه (شمال ارمنستان کنونی) کوچانده می شدند و البته ارمنیان کوچ کرده از خاک امپراطوری عثمانی و روسیه و تقریباً اقصی نقاط دنیا، کشوری تازه تأسیس شد.

در همین اجلاس شورای ملی آذربایجان در عین حال اعضای هیات دولت اولین حکومت جمهوری دموکراتیک موقت خود به رهبری "فتحعلی خان خویسکی" را تأیید کرد. بنابراین در نتیجه اوضاع پس از جنگ اول جهانی و سرنگونی خاندان حاکم تزارها در روسیه و دریک جو بسیار پیچیده جمهوری پارلمنتاری آذربایجان تاسیس شد این حکومت در طول عمر ۲۳ ماه خود در زمینه سازماندهی نظام دولتی قدمهای مهمی برداشته است. در روز ۲۶ ژوئن سال ۱۹۱۸ طرح تاسیس ارتش ملی را به تصویب رسانده است. در روز ۲۷ ژوئن همین سال "زبان آذربایجانی" بعنوان زبان رسمی کشور اعلام شده

است. همچنین در روز ۲۷ نوامبر همین سال پرچم فعلی سه رنگ آذربایجان تأیید شده است. همزمان با آن درخصوص شهروندان آذربایجانی قانون به تصویب رسیده است. برای اولین بار در کشورهای شرقی به زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن داده شده است. مهمترین دستاورد سیاست خارجی جمهوری دموکراتیک آذربایجان موفقیت در به رسمیت شناخته شدن دوافکتو از طرف شورای عالی ورسال درماه ژانویه سال ۱۹۲۰ بوده است. البته ذکر این نکته لازم است که تا اواخر سال ۱۹۱۹ دولت آذربایجان با بیش از ۲۰ کشور جهان روابط دیپلماتیک برقرار کرده بود.

مع الاسف، جمهوری دموکراتیک آذربایجان در اثر تجاوز نظامی روسیه سوسیالیست (شوروی) در روز ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ استقلال خود را ازدست داد و در این کشور جمهوری سوسیالیستی آذربایجان برقرار شد. شووینیسیم استیلاگر روس که تسلط خود بر چاههای نفت آذربایجان را از دست داده بود، این بار که در لباس کمونیسم ظاهر شده بود تاب دیدن آذربایجان آزاد و مستقل را نداشت، به دستور مستقیم لنین جنایتکار، این جمهوری در سال ۱۹۲۰ توسط ارتش سرخ به خاک و خون کشیده شد و قسمت شمالی آذربایجان دوباره به اشغال روسها درآمد. روسها بعد از اشغال آذربایجان هزاران نفر را اعدام و بیش از ۸۰ هزار نفر از مبارزین و روشنفکران آذربایجانی را به سیبری تبعید کردند و همه آنها در آنجا جان باختند.

در سالهای اول اشغال سریعاً دست به کار شده و سیاست های کثیف خود در قبال خاک مقدس آذربایجان انجام دادند، در ابتدا بخش ها و شهرهای همیشه مسلمان و تورک شمال آذربایجان شمالی یعنی شهرهای قاراباغ، قارداغانی، باش کتچید و شهر بورچالی که همواره با آشوق های خود معروف بوده است را از پیکره جمهوری سوسیالیستی آذربایجان جدا کردند، سپس قسمت های جنوبی و غربی آذربایجان شامل دریاچه گوچجه، و منطقه زنگه زور را جدا کردند، ارمنستان را به رود آراز چسبانده و نخجوان را از برادر خود باکو جدا کرده و باعث مهجور ماندن نخجوان و دو نیم شدن آذربایجان گشتند.

ارمنی ها که پشت خود را قرص و محکم می دیدند کمی بعد از اسکان یافتن در خاک مادری تورکها، جای خود را محکم کرده و در فاصله سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۸، ۴۰۰۰۰۰ تورک آذربایجانی را از سرزمین مادری خود اخراج و آنها را به خاک جمهوری سوسیالیستی آذربایجان راندند، و سپس نسل کشی قرن را شروع کرده و با تجاوز غیر قانونی به خاک آذربایجان با کمک روسیه و دیگر دست های پنهان، هزاران مسلمان را کشته و صد ها هزار نفر را از سرزمین مادری خود آواره کردند و صحنه هایی آفریدند که دل هر مسلمان واقعی را به لرزه انداخت و ایالت تاریخی و مسلمان نشین قره باغ را اشغال کردند.

بعد از فروپاشی شوروی سابق و در روز ۱۸ اکتبر سال ۱۹۹۱ آذربایجان دوباره استقلال خود را برپا ساخته و خود را میراث دار جمهوری دموکراتیک آذربایجان اعلام کرد. امروزه اقدامات انجام شده در دوره اول استقلال در این کشور و در پایه ریزی نظام دولتمداری و توسعه آن دارای اهمیت فراوانی است. کارها و اقدامات متمرکز جمهوری دموکراتیک آذربایجان نمایشگر نوع و اهمیت سیاستهای اعمال شده از طرف رهبران این حکومت است.

منبع : سایت دورنا

باش توتمايان رومان

ووقار نعمت

سوپورلر خيابانى سوپورور. قابى اغزينا قويولان اشغال لارى اشغال ماشينينا تولازلایرلار. پيشيك لر بيرير ات اشغالين ايچيندن چيخيب تيزيخيرلار. پنجره نى اورتوب ماسانين ارحاسينا كئچدى. گنجه ياريني كئچميشدى.

بير گنج قادين قايینی ايتله يير. آچ دئيردى. آچماق ايسته ميردى اما آچدى. گۆزلى قادينين گۆزلىنه ايليشجك، قالدی. گۆزلىنه قان سيچراميشدى. بو گنجه گۆزو!... يالنيز چيلپاق بير قادين!...

قاتار فيت وئردى تونلده. كيشى باشینی قوجاقلایب قولاق لارینی توتوب گۆزلىرىنى يومدو. قاتار بئينينده سورونوردو هله. قادين ال لرىنى يوخارى قالدیردى. بير كيشى باشى دیر ال لرينده. هله قانى قوروماييب سوزور. - «آريمين باشى دیر»، دئدى، - «گل آل. گۆردون من اۆلدوره رم! راحت اولدوق. به يم يوخ؟!»

- «يوخ!... بوندان رومان اولماز»، دئدى يازيچى، - «بئله باشلاماق اولماز. يعنى اولار، اما ياخشى دئييل.»

پنجره يه قالخدى. سوپورلر كوچه يه آتيلميش بير تئلويزون اوسته ساواشيرديلار. سيقارتتين توستوسونو پنجره دن چۆله پوفله دى. قايتىدى.

قادين آرى نين كسيك باشى نين لينده قالميشدى و او باشى باشدان ائله مك ايسته بيردى. - «نئينه ييم بونو؟!»، دئيه سوروشدو.

- «آت ايت لر! ايت لر يئسين منى. تئز اول... سنین لينده عذاب چكيرم»، كسيك باش دئدى.

- «ايتى هاردان تاپيم؟!»، يازيچى بير كيتاب آچيب قويدو قاباغينا. - «آى ايتيم بودورها!...»

- «بورا دولودور كيشيله... گئت پالتارلارینی گئی.»

- «پالتارلاریمی ياغيشدان آسميشام!»، قادين دئدى.

كاغیذی جیریب قويدو اشغال قايينا. باشقا بير كاغیذ چيخارتدی.

قابى دؤيولدى. قابى نين مات شيشه سينده ناماز چادراسينا بورونوموش بير چيلپاق قادين گۆزه دئيردى. ايستر ايسته مز قايینی آچدى. همن قادين ایدی. قابى نين سول طرفينده بيغ لارى قولاغى نين ديينده اولان بير كيشى دايانميشدى. يازيچى دوريكدى (دوروخدو). قادين قانلى ال لرىنى ناماز چادراسى نين آلتيندا گيزلتميشدى: - «آغا گۆرورسونوز؟! بو كيشى منيم اريمدير.» كيشى ال لرىنى بيغ لارينا چكيب بير آز دا خوروزلاندی. - «دنديم كى، يعنى منيم اريم وار! بير ده منه ائولنمك تكليف ائتمه يه سينيز.»

آرودا اری نين باشى لينده قايتىدى. الینی كوره يينه توتوب بير بوغما چيخارتدی. بو، سونا چاتميش جيردينى بئشينجى كاغیذ ایدی.

پنجره سى ايكي دفعه دؤيولدى. قورخا قورخا پنجره نى آچدى. شهردارى سوپورلرى دیر. - «آغا! بو اشغال سيزين دیر؟!... بيز بئله اشغالى پول آلماساق، آپارمايىق. آنالاييرسيزمى؟!...»

يازيچى ديه جك قالميشدى. - «نه اشغالى؟! نه پول؟! سيز وظيفه زى يئرینه يئتيريرسيز. ايستر آپارين، ايستر آپارمايىن. منه نه وار.»

سوپور ال لرىنى يوخارى قالدیریب، باشى لامپانين ايشيغينا توتدو. باش همن باشدى. هله قانى دا قوروماييب. - «بو باش منيم باشيمدان نييه ال چكير»، دئدى. چاشميش كيمي سوپورلرين اوستونه چيغردى: - «اوسته كى قاتين زنگینی باسين.»

بالاجا اوتاقتا آدديلاماغا باشلادی. تمام يازيچى لارا سؤيوش ياغديردى. نه اوچون گرک روماندا بيرينى اۆلدوره سن؟! نه اوچون آخى بيريسى اۆلمه دن بيريسى خيانت ائتمه دن، بير جنایت، بير فاجعه اوز وئرمه دن، بير رومان بيتيمير. سونرا دوشوندو: ائله حيات بئله دیر آخى! گئرجه يى، گۆزو يوموق جاماعاتا دا باشا سالماق گرکدى. يازيچى لاردان عوذر ايسته دى.

ياتاغینی آچاركن اوره يى بولاندى. حیطین بوجاغيندا اولان آياق يولونا يۆلدى. تمام يئديك لرىنى گئرى قايتاريب، گئرى قايتىدى. همن قادين چيلپاقجاسينا ياتاغيندا اوزانميشدى. دوداق لاريندا قيميلدانان يالانچى بير گولوش، سيچان اورتويون قيراغینی گميرن كيمي اورينى چئينه بيردى سانكى.

- «سنی اۆلدورمك ايسته ميرم»، دئدى يازيچى، - «الیمی سنین قانينا باتيرماق ايسته ميرم. آنجاق سن بيردن بيره يوخ اول، ايت. ائله ايت كى، تانرى دا سوراغینی وئرمه سين... بئله جه داها دا جاذبه لى اولار.»

قادين آياغا قالخيب قاپيدان چيخاندا، ياتاقتا بير كۆرپه ويغیلدادی. - «او سنین اوشاغيندى»، قادين دئدى.

يازيچى آياق لارینی يئر دؤيدو، اوشاق كيمي. قادين گئتميشدى.

بالاجا بير اوشاغى بؤيودوب قهرمان ائتمك چتين ايشدير. يازيچى دوشوندو.

پنجره تئز تئز دؤيولوردو، آردى كسيلمه دن. سوپورلر شهرين بوتون پوليس لرى ايله تۆكولوب پنجره نين قاباغينا. يازديغى كاغیذلارى يانديردى. پنجره تئز تئز

تتۇ دۇيولوردو. پنجره نى آچدى. پنجره دن خيابانا اوزانان سارى ايشيقتا آغ دولولار قارا آسفالتدا لىزگى اويناييردىلار.

*

كول قابى سيقارلا دولموشدو. اوشاق تورپاق اوسته اوينايير. اوشاق تورپاق يئىيردى. الينى جيبينه سالىدى. ال لرى ائشييه چيخماغا اوتانيردى. بير كۆلگه شاققا چكىب گولدى. بير قادين كۆلگه سى. آجىماسىز، سويوق و ساختا بير گولوشله، ديوارلار قوپوب تۆكولوردو گۆزباش لارى كىمى. سيقار پاكى بوشا چيخميشدى. - «يازيچىلىغى يئره قوياجاغم»، دئدى، - «دوشونمك دونيانين ان آغير عذابىنى چكمك دير.»

اوشاغا دوغرو يۇنلدى. بوغازيندان ياپيشيب سيخدى. ايكى دقيقه كىمى ائله جه ساخلادى. سونرا بوراخدى. بير كولك اسدى. ال لرى گۆيده اوچوردو. كولك بر ك اسميشدى. بالاغا اوتاغى دا، پنجره قانادلارنى آچراق، گۆيده اوچوردو. يئريمك ايسته دى. آياق لارى يئرده قالدى. سوپورلر يوخا چيخميشدىلار. گۆيه باخدى! يازيب جبرديغى كاغىزلار، او قادين، او كسيك باش، چكديى سيقارلارن فيلتيرى، بير ده اؤز اوتاغى كولكده اويناشيردىلار. داها ال لرئنى گۆرمه دى. اوتاغى نين اورتاسيندا قويلادىغى اوشاغن قبرى اوسته ياتاغىنى آچيب ياتاغا اوزاندى. عۆمرونده بئله جه راحت ياتماميشدى.

بيخيلماسن ائوين ستارخان!

شعر

نىگار خياوى

كى دونيانين گون اورتالاشان چاغيندا قيزليغيندان توركلويونو گۆزگوره تى
گۆتوردو
سالاخانا داشينيپ مصلايا سالاندى
دوز ائله او آندان باشلادى باشلاندى اريمك
اوتانقاج موم اولوب اريدى ارك
اوقدر اوقدر بوشالدى بوشاليندى بو نااميرخيز لينده ارليكدن
ييلميرم فشارخونو ييلميرم قان تضيقى يا دا قان باسقىسى
يوك يوك يوكسلىدى سكته گتيردى ارليى اريبه اريبه
كىمه اركؤيولنسرين ايندى ارك
بيخيلماسن ائوين ستارخان
بوراسى تاريخلى بولدتۇر جوغرافياسى
سوؤخايا قالميش ائوينى تتۇ اول استيتار ائله!

بوگونلر ستارخان سطر - سطر سيلينير تبريزن توركلويوندىن
آز قالميش چوخلوغو آز - آز آلير
چوخ گۆرونور ديه سن تاريخين آينينه تاريخده چوخ گۆرونن گۆرونوتوسو
تپه گۆزون گۆزو آتيليب چيخير تپه يه
گۆزو او بويدا گۆتورمه بير
گوجو او آغيرليقتا چاتيشماير ستارليغا
چكىليشير لاپ باشا دار ميلله نير ميللى سردارليغا
تبريزن ائوى اوشاق دئيل كى ريز - ريز بىخيلا
يا بىخيلا - بىخيلا بؤيويه
تبريزلىي كرىچ - كرىچ بورخولا
بوشاليب يوخ اول نقشه نين ياخاسيندان
سنگرينى استيتار ائله ستارخان
يوخسا بوردا تاريخ جوغرافيانى بولدتۇرلرين نيرهانيرى بازار دا، پوزار دا
صوفيان سيمانيندا سيلله يله بتون تراپى يايپلار سنه سنده كى تاريخه
چوخ چوخ مرتبه لى گۆبه لك بينالار بيردن بيره استيتار چتيرينى آچار
آغرييان باشيوا
آغىلا ناغىلا سيغمايان اويون اوچار باشيوا
مندن دئمك ستارخان!
سنگرينى استيتار ائله

اركين ده قولاغيندان توتوب ياواش ياواش اكىرلر مصلا دالينا
دالدا لايب ديردينين داغيتسينلار ياواشجانا
بوگون صاباح گۆره جكسن رنكلاميني
اوتاق بويدا بيلبوردلاردا
گۆره جكسن چارراهلاردا
اميره قيز نه تانيير كيمدى اميرخيز كۆپك اوغلو

ساختار و هرمنوتیک در منظومه

سازیمین سؤزو

دکتر محمدرضا راثی‌پور

و نیمه آرامانگری سهند از زبان دده قورقود به او چنین نهیب می‌زند:

اوغول مندن نییه همت دیلیرسن
تورپاق اسیرینین الینده نه وار
هر عاشیقین بشش گون دورانی واردی
هر عصرین اؤزونون قورقودو وار

سهند و هر هنرمند دیگری که به استفاده الزاماً ابزاری از یک اثر مبداء تاریخی می‌پردازد قاعداً نمی‌تواند تعهدی مطلق نسبت به آن اثر و تاریخ آن داشته باشد چرا که از پیشاپیش قرار است با ارائه برداشتی آزاد و انتزاعی از آن اثر، مجالی برای مطرح کردن منویات اصلی خود بیابد. و نقطه ارزش گذاری برای یک اثر اقتباس شده در همین برداشت و نگاه متفاوت نهفته است.

آنچه با عنوان حکایت‌های دده قورقود در منظومه سازیمین سؤزو به رشته نظم در آمده است، برداشت و تلقی ذهنی سهند از این حکایات است و او به جای روایت صرف، به طور انتخابی در هر فرازوفرد حکایتها که می‌خواهد بار عاطفی یا توصیفی را تقویت می‌کند و گاه در مدخل یا مقطع داستان به گفتگوئی بی‌واسطه با خواننده می‌پردازد:

قارقیش زمانه‌نین قانونلارینا
قارقیش اورکلری آیینلار
قارقیش انسانلاری قفسه سالیب
بشر حقوقوندان دم وورانلار

این دخل و تصرف سهند در منظومه سازیمین سؤزو به منزله عدم امانت داری او نیست چرا که به اعتقاد ا.د. هیرش -تفسیرشناس آمریکایی- به ازای یک اثر نوشته برای طبقه خاصی از مخاطبان، همان تعداد اثر مثالی وجود دارد که ساخته و پرداخته ذهنیت و برداشتهای آنان است. (۳)

از نظر هانس گئورک گادامر، معنای یک اثر ادبی به هیچ وجه به مقاصد مؤلف آن محدود نمی‌شود و با رفتن اثر از یک بافت فرهنگی و تاریخی به بافتی دیگر ممکن است معانی جدیدی از آن استنباط شود که نویسنده اصلی یا مخاطبان معاصر هرگز آن را پیش بینی نکرده‌اند. از دیدگاه گادامر این ناپایداری بخشی از خصلت خود اثر است. هر تاولی مشروط است و بر اثر معیارهای نسبی و تاریخی هر فرهنگ خاص محدود می‌شود و شکل می‌گیرد. هیچ امکانی برای شناخت یک متن ادبی «آن چنان که هست» وجود ندارد از دیدگاه گادامر، هر تفسیر از یک اثر متعلق به گذشته شامل گفتگوئی بین گذشته و حال است.

ما در مواجهه با چنین اثری با استعانت از خرد منفعل هایدگری به ندای ناآشنای آن گوش می‌کنیم و ملاحظات کنونی خویش را در معرض پرسش آن قرار می‌دهیم، اما آنچه اثر به ما «می‌گوید» به نوبه خود به نوع پرسش‌هایی بستگی دارد که اثر مزبور «پاسخی» به آن داده است. زیرا خود اثر نیز

از دیدگاه میرچا الیاده، پیدایش و تکوین افسانه‌ها و اساطیر قومی معلول بستر زمانی و تاریخی آن قوم و ملت بوده است. و هر افسانه و اسطوره به مثابه آئینه‌ای بوده که آرمانها و آمال یک قوم یا یک ملت خاص را در خود انعکاس می‌دهد است. از این روست که یکی از بهترین راههای اطلاع یافتن نسبت به ارزشها و ضدارزشهای مطرح برای یک قوم و ملیت و روان شناسی جمعی آنان تعمق و تدقیق و متون اساطیر آن قوم و ملیت است.

به لحاظ تعلقات نژادی و سنتی این ایده‌آلها و ارزشها تغییرناپذیر می‌نماید یعنی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و به ویژه در زمانی که خطر تهدید هویت و استحاله ماهیت یک قوم می‌رود، این تعلقات شدیدتر می‌شود و متولیان این فرهنگ‌ها -که همانا هنرمندان هویت‌گرا هستند- به هر نحو سعی می‌کنند این گرایشات را در اذهان تک‌تک مخاطبان خود به ویژه نسل جوان که بیشتر در معرض تبلیغات فرهنگهای مهاجم هستند تقویت کنند.

نظیر مرحوم «ب.ق. سهند» که در اوج تشعشع تبلیغات ملی‌گرایی کاذب پهلوی و غرب‌زدگی طیفهای نخبگان با بازسزائی و باز آفرینی «افسانه‌های دده‌قورقود» به تقویت روحیه هویت‌گرایی در نسل جوان همت گمارد و آنان را از در غلطیدن به گرداب خودباختگی باز می‌دارد و تعلقات قومی و گرایشات سنتی را در ذهن آنان می‌پروراند.

«افسانه‌های دده قورقود» صرف نظر از جذابیت‌های خیال‌پردازانه و داستانهای مهیج و حماسی و داشتن پتانسیل لازم برای ارتباط فراگیر با مخاطبان، از آن جهت برای سهند مهم است که به منزله تاریخ شفاهی قوم آذربایجان به شمار می‌رود و تقابل نیکی و بدی و ارزشها و ضدارزشها در این آئینه هویت قوم اوغوز نمایان است. سهند برای ارائه قرائتی تازه از «حکایات دده‌قورقود» سعی می‌کند خود را در هرمنوتیک قرار دهد (۱) یعنی در قالب دده‌قورقود قرار گیرد و از دریچه او به جهان معاصر خود بنگرد. به عبارت دیگر او به برابرسازی و همذات‌پنداری دست می‌یازد و برای خود نقشی معادل دده‌قورقود انتخاب می‌کند تا ترجمان آمال و امیال ایل و تبار خود باشد.

صحنه گفتگوی سهند با دده قورقود به تعبیری صحنه اسکیزوفرنی ذهنی سهند است. در این فراز «سهند روایت‌گر» از «سهند آرمانگرا» فاصله می‌گیرد و دو گرایش متضاد درون او با هم به چالش می‌پردازد. در ابتدا «سهند روایتگر» سفره درد و دل را با دده قورقود می‌گشاید و از او طلب همت می‌کند:

زماندیر بیزلره فلک گؤز اییب
بولاد اؤز قیلینج‌لار قیندا پاسلانیب
شاهباز آغیزلارین پیئی کسلیب
جیدالار اییلیب کندیر اوفانیب
اوبالار تالانیب ائولر ییخلیب

گفتگوی با تاریخ خویش است. هرگونه درکی زیاست. و نیز «درکی دیگر گونه» نیز هست که به بازشناسی ظرفیتی جدید در متن می‌انجامد و با درک پیشین تفاوت دارد. (۴)

سهند در «منظومه سازیمین سوزو» توقف‌هایی کوتاه و گذرا در تاریخ اساطیری ترکان دارد، همان گونه که «ت. اس. الیوت» شاعر شهیر انگلیسی در منظومه «چهار کوارتت» با رجوع به متون لاتین و کتاب مقدس، عصاره‌ای از تاریخ را به مخاطبان‌ش می‌چساند (۵) و اعتراض و ناخشنودی خود را نسبت به غلبه مدرنیته بر سنت می‌نماید، سهند در صدد است تا خطر مسخ و استحاله قومیت خود را به هر طریق ممکن گوشزد کند فضائی تلخ و سنگین که بر سرتاسر این منظومه سایه افکنده است بازتابی از کابوسها و تشویش‌های این شاعر هویت‌گراست:

آتاین آدینی باتیران اوغول

تاین یوردونو قالماسی یئی دیر

ایگیده ایگیدلیک، ناموس، عار گرک

ناموس سوز اوغول لار اولماسی یئی دیر

او مرثیه پرداز قهرمانان فراموش شده و ارزشهای از یاد رفته و زیبایی‌های رنگ باخته است و می‌کوشد با زدودن زنگار از خودیگانگی و غبار خودباختگی ذهن مخاطبان را نسبت به مرجع و مآب حقیقی خود جلب کند. مثلاً اگر می‌خواهد به بازسرائی حکایت تپه‌گوز*پردازد، هدفی فراتر از آن دارد که به چهارچوب پیامهای اخلاقی این داستان مبنی بر تأثیرپذیری سرنوشت انسان از اعمال درست و نادرست و مشروط بودن پیروزی به استعانت از حق بسنده کند.

سهند این داستان حماسی را از فضای اسطوره‌ای و افسانه‌ای، منتزع می‌کند و در عوض می‌خواهد آن را به واقعیت‌های تلخ و خشن زمان خود تعمیم و تسری دهد. لذا خلاقیت و باز آفرینی خود را مصروف سه مقوله جداگانه می‌کند؛ نخست در فضا سازی و تصویر آفرینی‌های زنده و ملموس که دال بر وقوف و اشراف عمیق بر فراز و فرودها و گرہ‌های رمانتیک این حکایت است که مثال بارز آن، توصیف صحنه جنگ بوساط با تپه‌گوز است:

سغیر بیر قوچ یئردن قالخیب سیلکینیرکن

دلی بوساط، باسیب توتدی بوغازلاری

دریسینی چکدی اوزدی

باش - قوبروغون آییرمادی

بو دونوبن، تپه‌گوزه قارشی چیخدی

کور تپه‌گوز الین چکدی

بوساط خانی دری ایچره دیوب دئدی:

هی سفیر قوچ

منیم هلاک اولاجاغیم یئری سؤیله

نتجه بیلدون

سنی ائله بوکوهولون دیوارینا گوپه‌ییم کی

بول قوبروغون مفارهنی یاغلاندرسین

بوساط قوچون کله سینی

تپه‌گوزون اللرینه اوزاداراق، مجال تاپیب

قیچالارینین آراسیندان سیجیر گندیب

دیشره چیخدی

در این فراز شاعر، با کوتاه کردن مصراع‌بندی‌ها، آوردن افعال پی در پی مراعات توازن آوایی ریتم توالی حوادث را آگاهانه تندتر می‌کند تا هیجان و سرعت را به ذهن مخاطبان خود منتقل کند.

فراز دوم خلاقیت سهند، گریز زدن‌ها و از متن به حاشیه رفتن و برگشتن مجدد به متن است که این شگرد در ادبیات روائی شرقی شیوه‌ای رایج و فراگیر بوده است و نظایر آن بیش از همه در حکایات و تمثیلات مثنوی مولوی دیده می‌شود ولی دامنه آزادی این رفت و برگشت از متن به حاشیه بیشتر در راستای هدف اصلی سراینده که همانا بیان مواظ عرفانی و معارف اخلاقی می‌باشد خلاصه می‌شود. مثلاً در مثنوی «بازرگان و طوطی» مولوی پس از آغاز ساختن داستان طوطی ناگهان روایت داستان را قطع می‌کند و به گفتگو با خواننده پرداخته و به این پند می‌رسند:

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

دانه پنهان کن سراپا دام شو

حسن پنهان کن گیاه بام شو

دانه باشی مرغکانت برچند

غنچه باشی کودکانت برکنند

هو که داد او حسن خود را در مزار

صد قضای بد سوی او رو نهاد

ولی دامنه آزادی این حاشیه روی سهند بسیار گسترده‌تر و فراگیرتر است. سهند در این منظومه نقبی در تونل زمان می‌زند و از افق روایی اساطیر به ناگهان، سر از واقعیت‌های ملموس زمان خود در می‌آورد و با ربط دادن دو مقوله ظاهراً متفاوت و ناهمگن، به نتیجه دلخواه خود می‌رسد مثلاً در حکایت تپه‌گوز، با دخل و تصرف عمدی، مستشاران و کارگزاران آمریکائی را که ظاهراً با هدف ترویج و توسعه تمدن به ایران آمده‌اند، شبیه با تپه‌گوز می‌داند:

یئر آلتیندا بیر اولکه وار

بیر گوزلولر اولکه سیدیر

اودیاردا صبح اولاندا

بیزیم یئرده گونش باتار

او یئرلرین، چوخدا بئله، احتراملی، احتشاملی

تمدن لی بیراولکه‌دیر

غافله دن، بیر گون یادلار

چاغیریلش قوناق کیمی، یورددوموزا سوخولدولار

انسانلیغی، آزادلیغی قوروماقچون

وطنیندن باش گوتوروب

دیاربیزدا گزیشدیلر، دولاندیلار

از نظر سهند مستشاران آمریکائی با تپه‌گوز خونخوار که کمر به نابودی طایفه اوغوز بسته تفاوتی ندارد، چرا که این مستشاران نیز با رواج و تبلیغ فرهنگ خود موجب مسخ و قلب ماهیت ارزشهای سنتی می‌شوند. و انسانی که قلب ماهیت شده و هویت خود را فراموش کرده است، به مراتب بیشتر مستعد

اتحطاط و زوال است.

وجه سوم خلاقیت سهند به بیرون آمدن از متن روایت و قرارگیری در قالب یک نقاد و داور مربوط می شوند. سهند در این زمینه به ارزش گذاری و داوری در مورد داستانهای که روایت کرده می پردازد و به همین دلیل نگاهی از بیرون به متن می اندازد:

من او گوندن اینان دیم کی

آتالاردان، بابالاردان، بیزه چاتان افسانه لر

چوخدا بئله یئرسیز دگیل

بو سؤزلرده دریالار وار، دریالار جا معنا لار وار

رادیولار هر نه دئسه

کیم نه دئسه، نه سؤیله سه

کتاب لاریم هر نه یازسا

بیر داها من تانیمیشام عصریمیزین بیر گؤزلوسون

تپه گؤزون

«سازیمین سؤزو» یک اثر عمیق و پیچیده است و کشف ظرائف نهفته در آن تنها با خواندن چند باره این منظومه عظیم ممکن می شود.

مآخذ

۱- ساختار هرمنوتیک: تألیف بابک احمدی

۲- اشعار از منظومه «سازیمین سؤزو» سروده ب.ق. سهند - انتشارات شمس نقل شده است.

۳- ساختار و تأویل متن: جلد دوم تألیف بابک احمدی

۴- پیش درآمدی بر نظریه ادبی، تری ایگلتون، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز

۵- تعبیری از ازرا پاوند، شاعر و منتقد آمریکائی

۶- مثنوی معنوی، دکتر استعلامی

* خلاصه داستان تپه گؤز از این قرار است که در اثر مورد تعرض قرار گرفتن یک پری توسط یک چوپان اوغوز، نوزادی عجیب با یک چشم در پیشانی متولد می شود که اشتباهی سیری ناپذیری دارد، این نوزاد بعد از بزرگ شدن تبدیل به موجود مخربی شده و طائفه ی اوغوز را دچار قحطی می کند؛ برای رفع شر این هیولا بوساط قهرمان اوغوز او را با تیر از تنها نقطه ی آسیب پذیرش یعنی چشمش زخمی می کند و این خطر رفع می شود.

ایسلانیر گؤزلریم باخیش لاریندان

سینه مده یئرلشیر حسرت وطنی

گؤزلریم یاغماغا بهانه سیزدیر

دولما گؤزلریمه آغلارام سنی

داملا سئودیجه بییم دنیزلر قیزی

باغریمدا کؤکله نیر علسگر سازی

سنی یارپیزلارین شئه لی نامازی

آخما وارلیغیما چاغلارام سنی



باهار دامازلیغیم یازلیم آجئیران

سس سیزجه گؤزومدن شعره یاغیرسان

یانیقلی آه چکیب نه یه باخیرسان؟

سوکوت قوشماسییلا باغلارام سنی

منی، سن یاشادین یاشاما یئتر

ایچیمده بیر بایقوش دورمادان اوتر

اؤلوم قورخوسو وار منده بو گونلر

چکیل اورییمدن دیغلارام سنی!

آتیل کیشی زاده

ژوزه ساراماگو، نویسنده بدون مرز

نوشته: Marina DA SILVA

ترجمه: آریتا نیکنام

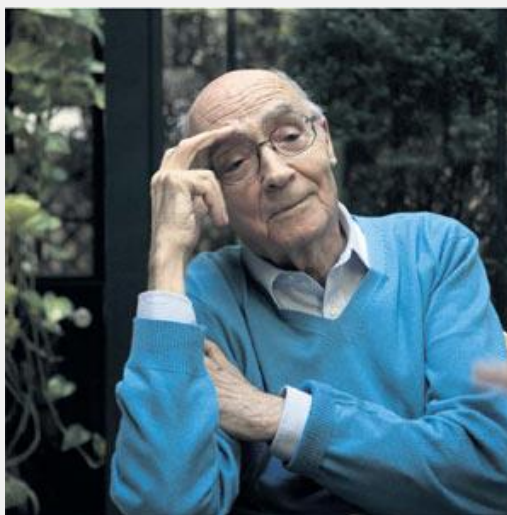
ژوزه ساراماگو ما را ترک کرد.... او در هشتاد و هفت سالگی در محل سکونت اش در جزیره لانزاروت از جزایر قناری (که از سال ۹۲ در آنجا زندگی می کرد)، در گذشت. از بیماری «ساراماگو» اطلاع داشتیم؛ او در چند سال اخیر، به علت مشکلات تنفسی، چندین بار در بیمارستان بستری شده بود، ولی خبرمرگش برای همه کسانی که این نویسنده محبوب را در زمستان گذشته در لیسبون، آرام و استوار، در حال امضا کردن آخرین کتاب بحث برانگیزش، «هابیل» دیده بودند، بسیار تکان دهنده بود.

زندگی و آثار «ساراماگو»، همواره جنبه ای جدلی و مبارزاتی داشته است. او دوست داشت با فکر کردن در دایره بسته ای که به بی عدالتی و سو استفاده از قدرت منتهی می شود، مقابله کند. خود را «کمونیست لیبرتر» معرفی می کرد، همان گونه که می توان آرمان اتوپیک و آرزوی تغییر جهان را داشت. صدای او آوای بی صدایان بود. صدایی شنیدنی و شناخته شده در همه دنیا که بازتابش طوفان به پا می کرد و امروز (غیبتش) سکوتی عظیم بر جای می گذارد.

«ساراماگو» سرنوشتی خارق العاده داشت. او در سال ۱۹۲۲ در روستای کوچکی از «ریبازو» در صد کیلومتری لیسبون به نام «آزینهاگا» به دنیا آمد. پدر

و مادرش دهقان های فقیری بودند و از این رو، خیلی زود مجبور به ترک تحصیل شد و به شغل های مختلفی از قفل سازی تا مترجمی پرداخت. او که «خود آموخته» و عاشق کتاب خواندن بود، اولین رمانش را در سال ۱۹۴۷ به نام «سرزمین گناه» منتشر کرد. اما در واقع در سال ۱۹۶۷ با انتشار کتاب «برخاسته از زمین است» که او قدم به عالم ادبیات گذاشت و سپس با کتاب «بزرگداشت دو کونتو» به شهرتی جهانی دست پیدا کرد.

وقتی که در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ انقلاب موسوم به «میخک ها» فرا رسید، ساراماگو با روح و جانش درگیر آن شد و نمایشنامه ای نیز به نام «شب» در این باره نوشت. او همراه با مردم پرتغال دیکتاتوری را به دموکراسی تغییر داد و در همه مبارزات فعال بود و فعال ماند. در ۱۹۹۲ کتابش به نام «انجیل به روایت مسیح» سانسور شد، از طرف کلیسا مورد حمله قرار گرفت و به «توهین به مقدسات میراث مذهبی پرتغال» متهم شد. در همین دوره است که او تصمیم می گیرد که در اسپانیا ساکن شود.



در سال ۱۹۹۸ «ساراماگو» موفق به اخذ جایزه نوبل شد که این قدردانی و حق شناسی، برای او عظیم و تاریخی بود. بسیاری از پرتغالی ها خود را در این نویسنده، با زندگی و راه و رسم نمادین اش، بازشناختند. «ساراماگو» تنها، رمان نویس و یا جستار نویس نبود، شاعر هم بود، شاعری که دغدغه های اجتماعی و سیاسی اش با سخت گیری های زیبا شناسانه همراه بود. او علیه هر نوع بی عدالتی مبارزه می کرد: دفاع از مبارزات دهقان های بی زمین برزیلی، موضوعی که او تاریخش را به خوبی می شناخت، به ویژه که به مسائل دهقان - رعیت های پرتغالی دوران کودکی اش بسیار نزدیک بود. و یا در دفاع از فلسطینی ها فریاد اعتراض اش همواره بلند بود و در مارس ۲۰۰۲ در چارچوب سفر های نمایندگان پارلمان نویسندگان، به «رام الله» در سرزمین های اشغالی سفر کرد (۲). این تجربه ای بود که او را سخت تحت تاثیر قرار داد و موجب شد که شرایط زندگی در سرزمین های اشغال شده را در عباراتی بسیار تند بیان کند که

این امر اتهام یهود ستیزی را برایش به همراه داشت. علیرغم این برخورد ها او هرگز از مواضع خود دست برنداشت و انتقاد از اشغال اسرائیلی و همبستگی با فلسطینی ها را همواره تجدید کرد؛ به ویژه فراخوان او برای لغو محاصره اقتصادی غزه، در «لو کایه» (۳) که مجموعه ای از متونی بود که او در وبلاگ شخصی اش از سپتامبر ۲۰۰۸ تا مارس ۲۰۰۹ منتشر می کرد. او در یکی از آخرین نوشته هایش در سایت خود، از نویسنده سوئدی، «هنینگ مانکل» برای شرکتش در کشتی صلح غزه تشکر کرد.....

این دفتر، شامل آخرین تاملات فلسفی - سیاسی اودرباره جهانی است که باید در باره اش فکر کرد، دنیایی که انتخابی جز مسئولیت و تعهد برای ما باقی نمی گذارد. متن ها اغلب سریع نوشته شده اند اما با دوران و جامعه خود رابطه ای تنگاتنگ دارند، و از ورای آنها «ساراماگو» به عنوان نویسنده ای بزرگ و انسان مبارزه و تقسیم کردن با دیگران، حضور دارد.

۱- «هابیل» الفاکارا، مادرید، ۲۰۰۹. تفسیری آزاد از قتل هابیل به دست برادرش قابیل. نویسنده در این کتاب از انجیل به عنوان «دستور العمل عادات و رفتارهای زشت» یاد می کند.

۲- نویسندگان مرزها، فیلم مستندی از سمیر عبدالله و ژوزه رنس، ۲۰۰۳.

۳- «لو کایه» با مقدمه ای از امبرتو اکو.

۴- «ابریگادو، مانکل»، ۲ ژوئن ۲۰۱۰.

منبع: لوموند دیپلوماتیک